

مؤلف : سید بن طاوس

فهرست مطالب

مقدمه

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

المَسْلُكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَى الْقِتَالِ

مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است

المَسْلُكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ

مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش

المَسْلُكُ الثَّلَاثُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَأَخَّرَةِ عَنْ قَتْلِهِ ع وَ هِيَ تَمَامُ مَا أَسْرَنَّا إِلَيْهِ.

مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسأل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف...

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت

۱-رک : کتاب ارزنده (کتابخانه ابن طاوس) تالیف آقای اتان کلبرگ .

۲-آیت الله سید عزالدین زنجانی : (کیهان فرهنگی) ش ۸، سال ۱۳۶۸ ش ..

۳-(المراقبات) ص ۶۹.

۴-همان ماءخذ، ص ۱۲۴.

۵-ر. ک (مواعظ شوشتری).

۶-(تحقیقی درباره اربعین) ص ۸، چاپ تبریز.

۷-(روزنامه قدس) مورخه ۱۹/۲/۷۷، ص ۶.

۸-(کتابخانه ابن طاوس و احوال و آثار او) ص ۷۶.

۹-ر. ک : (ریحانۃ الادب) ۷۹/۸.

۱۰-برای اینکه متن کامل لهوف تقدیم خوانندگان شود، اینجانب دیباچه کتاب را ترجمه نمودم . (ویراستار)

۱۱- سوره بقره (۲)، آیه ۵۴.

۱۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۱۳- اشعار مترجم لهوف

هان! خط فرمان حق اندر بلا

مرگ هر کس را از این دار فنا

هست چون جای قلادی مهوشان

عاشقان را زینت افزادی از آن

عشق یعقوبی نیازم در شمر

همچنانم از غم دیدار یار

هم بر آن عزم که جان سازم رها

جسم که شود طمع‌ه گرگ دغا

خواهد اعضايم کنند از هم جدا

گرسنه گرگان کوفه و کربلا

تشنه بر خون خدایند این خسان

هم گرسنه همچون گرگان و سگان

عار ناید شیر را از سلسله

ما نداریم از رضای حق گله

صابرانیم و رضا جویان حق

کی زخم بر فعل حق من طعن و دق

در بساط قرب حق ما هم دمیم

در نشاط ذوق وحتد توامیم

متحد جانهای شران خداست

جان گرگان و سگان از هم جداست

هر که را بر سر، هوای عشق ماست

بامدان عزم آ، دشت بلاست

من که شناسم کنون پا را از سر

سر ز پا شناسم اندر رهگذر

مصرعی دارم کز آن نتوان گذشت

هست نامش کرلا پهن دشت

۱۴- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۴.

۱۵- (ذات عرق) میقات اهل عراق است. از این جهت آن را ذات عرق گویند که در آن زمین کوه کوچک واقع شده است و (عرق)

کوه کوچک را گویند یا آنکه چون زمین شوره زار است. بالجمله اول تهمامه است و آخر عقیق و منزلی از مکه. (مترجم)

۱۶- (كَانَ عَلَى رُؤُوسِنَا طَيْرٌ) استعمال این عبارت در عرب شایع است. کنایه از برای شدت سکوت و عدم حرکت می باشد مانند

کسی که پرندۀ ای بر سر او نشسته باشد و او بخواهد آن مرغ را شکار نماید که اگر سر را حرکت دهد هر آینه آن پرندۀ پرواز خواهد

نمود. (مترجم)

۱۷- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

۱۸- در بعضی نسخه ها (قرطه) ذکر شده.

۱۹- سوره مؤ من (۴۰)، آیه ۳۰ - ۳۳.

۲۰- شاعر این ابیات را در مصیبت جناب ابوالفضل علیه السلام را به رشته نظم کشیده که اینجانب آن ابیات را به زبان فارسی سروده

ام : به دشت غم دلا گر ناله داری

بیار از دیده سیل اشک کوهساری

بر آن شاهی که سر بر آستانش

نهاده جمله شاهان به زاری

سپه سالار شاه ملک ایجاد

ابوالفضل آنکه گردون را مداری

برادر با حسین و نسل حیدر

نمود آن تشنه لب را جانثاری

که تا در خون خود غلطید و برخواند

زفرط بی کسی شه را به یاری

حسین تشه از مرگ برادر

بریخت از دیده اشک بی قراری

شنیدستم که آن سقّای تشنه

به دریا شد دو چشمان ، چشمه ساری

به یاد آمد لب خشک حُسینش

لب عطشان گذشت از آب جاری

زهی مردی ، زهی یار وفادار

تو ای گردون کجا خود یاد داری

بریز ای خامه ، خون از مژگان

که این خون دل آرد جویباری .

۲۱- مترجم گوید:

زهی کشته گشتن به میدان جنگ

به از بر تکاور تشنه به ننگ

ولی ننگ بهتر زیبهوده نام

که در دوزخ جای بخشد مدام

۲۲- بنا به قولی که معروف هم می باشد این ث کار به دست شمر لعین صورتت پذیرفته است .

۲۳- مترجم گوید: مرداد از عبارت بالا، خوب واضح نیست ؛ زیرا ممثّل بودن به بهترین صورتهای، با نداشتن سر منافات دارد؛ شاید مراد

از ممثّل شدن آن حضرت این باشد که صورت مثالی بر بدن شریف ملحق می گردد و چون در توجیه خبر محتاج به شاهد یست ،

چیزی از اخبار در این باب به نظر قاصر نرسیده است . لهدا زیاده از این توجیه نمی توان نمود. و اللّٰه العالم .

۲۴- مترجم گوید: ذکر این قصه در این مقام مشعر است بر آنکه این ده نفر که در انجا مذکور شده همان ده نفر ملعون باشند و شاید

مناسبت دیگری در نظر سید مرحوم بوده است که این قصه را در اینجا ذکر فرموده .

۲۵- مترجم می گوید: شاید غرض از این مضمون آن است که بت پرستان ممکن است که کفر ایشان به مرتبه ای باشد که با حد

جحد نرسد و لکن شما بعد از آنکه حق را دیدد و داخل در اسلام شدید، سپس کفران نعمت وجود امام علیه السّلام - که حجت خدا

بود نمودید و آن حضرت را به ظلم و ستم بی منتها شهید کردید پس ایشان جا حندن و البته جاحدین از کفار بدترند.

۲۶- مترجم گوید: علیا مکرمه به ذکر این صفات ، کفر باطنی اهل کوفه را اثبات نموده و بیان فرموده که اسلام ایشان فقط به زبان

است و حقیقتی ندارد بلکه از صفات انسانیت هم متخلع اند؛ زیرا (صلف) ابر پررعد و کم باران را گویند و در حدیث است (المومن لا

عنف و لا صلف) و در مثل است (رب صلف تحت رعدۀ) و (غمز الاعداء) اشاره به آیه شریفه است و اذا مروا بهم يتغامرون سوره مطفین (۸۳)، آیه ۳۰؛ یعنی حال اهل کوفه مانند حال کفار است که چون به اهل ایمان می رسند به ایشان چشمک می زنند.

۲۷- عبارت اولی می توان اشاره باشد به آنکه اگر احیانا عمل خبری از ایشان صادر گردد، چون ریشه ایمان ایشلان مستحکم نیست آن عمل نتیجه و ثمری نخواهد بخشید؛ زیرا سبزار بر روی منجلاب ثمر نمی بخشد.

عبارت دومی : اشاره باشد که آن عمل محض صورت است و چون روح ایمان ندارند و چشم دل کور است ، آن عمل خیر را در غیر محل خود واقع می سازند.

۲۸- مترجم گوید: حاصل مضامین این بیان آن است که حضرت سید الشهداء عدم امام مفترض الطاعه بوده ؛ زیرا این مقامات که علیا مکرمه ذکر فرموده منصب امامت است ؛ پس در این حال هم به ذکر صفات امامت ، هدایت خلق می فرمود.

۲۹- (دعموص) موجودی است در اب شبیه کرمهای کوچک و باریک که در ابهای راکد و گندیده تولید می شود و متصل بر روی اب ظاهر می شود و فرود می رود و آن را به فاسی (کفچلیز) گویند و در آبهای موج و متلاطم از آنها وجود ندارد و آرامی دریاکنایه است از خمول حال ایشان . (مترجم)

۳۰- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۱.

۳۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۴۰.

۳۲- این ضرب المثلی در بین عربها. (مترجم)

۳۳- مترجم می گوید: از این خبر معلوم می شود که خواننده از غیب این شعر را خوانده و الا لفظ (سمعوا) مناسب نخواهد داشت .

۳۴- مترجم می گوید: آیتی که به حسب طاهر، نص است بر فضائل حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، قابل انکار نیست و بسیار است از جمله آیات ، آیه (ذوی القربی)، آیه (مباهله) و تاویل هم در حق آن حضرت ، جمیع قرآن است ؛ زیرا امام باطن و حقیقت قرآن است .

۳۵- سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

۳۶- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۶.

۳۷- سوره انفال (۸)، آیه ۴۱.

۳۸- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۳۹- مترجم گوید: بعضی از ابیات مذکور از خود یزید است که با اشعار ابن زبیری تلفیق نموده و این با تمثیل به قول او منافات ندارد و مقصود یزید پلید این بود که چنانچه قریش در احد از قبیله خزرج که انصار رسول الله صلی الله علیه و آله بودند انتقام کشیدند، او هم در عوض کشتن عثمان ، از فرزندان علی علیه السلام انتقام گرفته ؛ زیرا بهانه طغیان معاویه در اول امر این بود که شاه اولیاء را

متهم نمود به شرکت آن حضرت در کشتن عثمان - علیه النیران - و یزید را نیز همین عقیده باطل بوده و از تمثیل آن لعین به ایات ابن زبیری ، این مطلب هوید است که بیت اول صریح در شماتت به واقعه بدر است و مع ذلک آن را تمثیل و استشهاد گفته اند که مستلزم اشاره است نه تصریح و این مراد راستت نیاید الا که کنایه به امر دیگر باشد و آن نشاید بود مگر واقعه قتل عثمان ؛ پس یزید اول کینه خویش را به قتل عثمان اظهار می دارد که به اعتقاد فاسدش این عذری است واضح و هویدا در به شهادت رساندن سیدالشهداء علیه السلام و پس از آن جرات زیاده می نماید و کینه قدیمی خود را از قتل کفار و صنادید قریش ، نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، اظهار می دارد و کفر باطنی خود را ظاهر ساخته و آن اشعار کفرآمیز را بر زبان می راند.

۴۰- الروم (۳۰)، آیه ۱۰.

۴۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۸.

۴۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹.

۴۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۳.

۴۴- مترجم گوید: این خطبه شریفه مشتمل است بر اظهار سه کرامت از بضعه بتول و این عجب نیست ؛

اول : بیان آنکه نتایج رای و تدبیر یزید پلید جز سستی ویرانی اساس آموزش ، نتیجه دیگر نخواهد داد که فرمود: (هل رایک الا فندا) و این مطلب معین گردیده که آن ملعون آنچه تدبیر پس از واقعه کربلا می نمود در انتظام امور خد، همه بر خلاف عقل بود از قبیل آنکه حکام ظالم را بر شهرهایی همچو مکه معظمه مسلط ساخت که در آنجا قتل عام و در مدینه فساد به نهایت خود رسید و بازگشت همه این فسادها به خود آن ملعون بود.

دوم : خبر دادن زینب کبری بر کوتاهی عمر آن شقی ، که فرمود: (ایامک الا عددا).

سوم : خبر دادن از آنکه جمع اسباب استحکام سلطنت آن مردود، نتیجه عکس مراد داد که زینب علیه السلام فرمود: (جمعکالابددا) و آخر الامر سلطنت براو پریشان گردید که هر بلدی را که می خواست منتظم سازد از بلد دیگر مخالفان ظاهر می شدند و بالاخره سلطنت از دست اولاد آن لعین خارج گردید.

۴۵- مترجم در ترجمه این شعر گوید:

شگفت از آنکه چوب منبری را

که احمد که به رویش پانهاده

خلایق بین که تعظیمش نمایند

که این شاخ از همین گل بار داده

نه این عترت هم از نسل رسولند

که (ما اوصی به الا وداده)

همه پامال جور و ظلم و عدوان

همه تن ها به خاک و خون فتاده

۴۶- مترجم گوید: نقل کرده اند (ابی اخزم طائی) یکی از اجداد حاتم طائی را فرزندی بود (اخزم) نام و آن فرزند مرد و چند پسر از او باقی بود. روزی فرزندان اخزم بر سر جد خود.

ابی اخزم ریختند و بدنش را مجروح و خون آلود نمودند و این مضرع را در این باب بگفت .

۴۷- مترجم گوید: چون دو فقره عبارت خال از اندماج نبود و منتهای مفاد آن این بود که ترجمه گردید؛ پس حاصل معنی اینکه این دو فقره عبارت است که یاران چنان بودند که همت و عزم ایشان غالب بود بر گردش روزگار که آرزوهایی که به هیچ وجه مراد داده نمی شد و به منزله مرده بود که از زندگی اش مایوس باشد، ایشان زنده می نمودند و بر می آوردند و یاخوف و خطرها که هرگز رفع نمی گردیدند و مانند استخوان پوسیده اموات قابل اصلاح نبودند، ایشان بیرون می آوردند و آن را اصلاح می نمودند و از فقرات بعد نیز مناسب با این معنی ظاهر است .

فهرست مطالب

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهُوف

اهمیت کتاب لهُوف

ترجمه لهُوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

الْمَسْلُكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَى الْقِتَالِ

مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است

تولد امام حسین علیه السلام

سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه

شهادت قیس بن مسهر

سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حُرّ

سخنرانی زُهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام

المَسْلُوكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ

مسلك دوم: گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش

نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا

جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین

آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام

شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا

سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا

توبه حر رضی عندالله

برگزاری نماز ظهر عاشورا

جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

شهادت حضرت علی اصغر

شهادت حضرت عباس علیه السلام

شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام

المسلك الثالث فى الامور المتأخرة عن قتله ع وهى تمام ما ائسرننا اليه.

مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسأل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الشناء واقع

گردیده و در این قسمت مدعای ما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید

به خاکسپاری شهدای گلگون کفن

سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه

سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها

سخنرانی ام کلثوم علیه السلام

سخنرانی امام سجاد علیه السلام

اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد

شهادت عبدالله عقیف ازدی

فرستادن اسیران به شام

توبه و شهادت پیر مرد شامی

سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید

سخنرانی زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید

داستان مرد شامی در مجلس یزید

خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام

سخنان شگفت انگیز سفیر روم

فرمایش امام سجاد ع به منهال بن عمرو

سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید

ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا

سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه

ورود قافله به مدینه

زبان حال منزلهای مدینه

گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت

پی نوشت ها

اشعار محتشم کاشانی (ره)

مقدمه

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید:

(....وقتی (لهوف) آمد، تقریبا همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق

و خلاصه انتخاب شده است.

شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمه الله می فرماید:

کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه

اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هج در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود.

ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید:

پدر و نیز جدّ وی (ورّام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند.

علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی، حسین بن احمد السّوراوی

، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السوراوی، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن

محمد بن فخار الموسوی و...

ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد.

او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس

مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندان بیاموزد، داده نشد.

ابن طاوس به فرزندان می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن

مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند.

تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تالیف او می درخشد... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز

رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱)

ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسک نمایم.

علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمّیت می دادند: یکی سیّد علی

بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السّلام

است، اهمّیت فوق العاده می دادند. دیگری سیّد بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولیّ عصر - ارواحنا

له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲)

عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیّد المراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (...)

آن چنان کسی است که شیخ من قدّس سرّه می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمّت از طبقه رعیت نیامده است

(۴).

آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳ هج) درباره ابن طاوس، می فرماید: (... و بدان که در نقل مراثی، از آن جناب،

معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است.) (۵)

اهمّیت کتاب لهُوف

کتاب (لَهْوَف) ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سید محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است) (۶)

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس ، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ هـ ق ، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبری است .

ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است .(۷)

آقای آنتان گلیبرک که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالاً همین تالیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) ۱۱۰/۱۱۷ در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن .

بیشتر داستان را یک (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک: (اقبال). اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی: (اللطف فی التصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفتین تالیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک: (ذریعه) (۸)

۲۹۶/۱۸ ش ۱۸۸؛ ۲۶/۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مُشار، مؤلفین ۴/۴۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق: (ارجمند ص ۱۶۵)...(۸)

سرانجام این دانشمند متقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال ۶۶۴ هـ ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلاً کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است .(۹)

به خاطر اهمیت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لَجَّةُ الْأَلَمِ) می باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیت ، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی ، در سال ۱۳۲۱ هـ ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ هـ ق . محدث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ، ترجمه محدث قمی آمده است .

از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم .

حوزه علمیه قم

صادق حسن زاده - ۷۷/۱۲/۱۲

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْرَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَائِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَ أَعْجَرَى دُمُوعَنَا عَلَى قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ وَ جَعَلَ سُرُورَنَا فِي طُولِ أَعْزَانِهِ وَ أَدَامَ هُمُومَنَا بِدَوَامِ أَعْشَجَانِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مُدَّةَ حَيَاتِهِ وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَ سَبِي بَنَاتِهِ.

اَمَّا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت اقتران ، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ هـ ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عمان ، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگوارند، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سبط خیر الانام - علیه الصلاة و السلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (اللَّهُوْفُ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - كَثَرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ فِي الْبَرِيَّةِ - تاءلیف سید بزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شاعن و سطوع برهان ، أَجَلَ از آن است که کسی بتواند احصاء

برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتها به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه و هم توان پیمود. شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُ وَ رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَاتَهُ.

و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجَجِ الاسلام و علمای اءعلام است ، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت) اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات غُرفه برداشته و عامه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤ من غیور از شنیدن او متاءذی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهمم غرضی نیافتم اعراض از آن را اولی دانستم (۱۰) و از مَسَلَكِ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ هـ ق بوده . به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید.

امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامن عفو بر زلالت بیوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند.

وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ .

مقدمه مؤ لف

متن عربی :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِعِبَادِهِ مِنْ أَفْقِ الْآلْبَابِ، الْمُجَلَّى عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِي نَزَّهَ أَوْلِيَاءَهُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَسَمَّا بِهِمْ إِلَى أَنْوَارِ السُّرُورِ.

وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مُحَابَاةً لَهُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَلَا إِجَاءً لَهُمْ إِلَى جَمِيلِ الطَّرَائِقِ.

بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْإِطْفَافِ، وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْأَوْصَافِ، فَلَمْ يَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْأَهْمَالِ، بَلْ وَقَّقَهُمْ لِلتَّخَلُّقِ بِكَمَالِ الْأَعْمَالِ.

حَتَّى عَرَفَتْ نُفُوسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ أَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاهُ، فَصَرَفُوا أَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ إِلَى ظِلِّهِ، وَعَطَفُوا أَمَالَهُمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ.

فَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرَحَهُ الْمُصَدِّقِ بَدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ أخطَارِ لِقَائِهِ.

ترجمه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلمهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدائی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رهانید و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است . پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلا تکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفقشان ساخت ؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هرچه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دل‌هایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت . در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دل‌های مطمئن به عالم بقا و آن سراسر

متن عربی :

وَلَا تَزَالُ اَسْوَاقُهُمْ مُتَّصِفَةً اِلَى مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ اَعْرِيحِيَّتِهِمْ مُتْرَادِفَةً نَحْوِ اِصْدَارِهِ وَاِيرَادِهِ، وَ اَسْمَاعُهُمْ مُصْنِعِيَّةٌ اِلَى اِسْتِمَاعِ اَسْرَارِهِ، وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ بِحَلَاوَةِ تَذْكَارِهِ.

فَحَيَاتُهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكَ التَّصْدِيقِ، وَحَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءَ الْبَرِّ الشَّفِيقِ.

فَمَا اَصْغَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ، وَمَا اَتْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وِصَالِهِ، حَتَّى اَتَّهَمُوا لَيْتَمَتَّعُونَ بِاُنْسِ ذَلِكَ الْكِرَمِ وَالْكَمَالِ، وَيَكْسُوهُمْ اَبَدًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ.

فَاِذَا عَرَفُوا اَنَّ حَيَاتِهِمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبِقَاءَهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اِكْرَامِهِ، خَلَعُوا اَثْوَابَ الْبَقَاءِ، وَقَرَعُوا اَبْوَابَ اللِّقَاءِ، وَتَلَدَّدُوا فِي طَلَبِ ذَلِكَ النَّجَاحِ، بِبَدْلِ النُّفُوسِ وَالْاَعْرَاجِ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ السُّيُوفِ وَالرَّمَاكِ.

وَإِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمُؤْصُوفِ سَمَتْ نُفُوسُ اَهْلِ الطُّفُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ اِلَى الْحُتُوفِ،

ترجمه :

و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست . پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزیید است و دل‌هایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوش‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دل‌هایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است . به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش ، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است ، به آن مردان الهی بدون هیچ منت ، ارزانی فرموده است .

پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتدل گردید بر ایشان ، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدّی که ایشان همواره از اُنس با آن چنان کمال لذّت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی مُلبّس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست ، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحدّ ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای برّان ، قرار دهند.

مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی :

وَ اَصْبَحُوا نَهَبَ الرِّمَاحِ وَالسِّيُوفِ.

فَمَا اَحَقَّهُمْ بِوَصْفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى عِلْمُ الْهُدَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ اَشْرَنَا اِلَيْهِ فَقَالَ:

لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ

وَ اَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللَّهِ يُقْرِبُهَا

كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا

وَ اَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا

وَلَوْ لَا اِمْتِثَالُ اَمْرِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَالْمُصَابِ، لِاَعْجَلِ مَا طَمَسَ مِنْ اَعْلَامِ الْهُدَايَةِ، وَ اءُسَسَ مِنْ اَعْرَكَانِ الْغَوَايَةِ، وَ تَاءَسُّفَا عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَ تَلَهُّفًا عَلَى اِمْتِثَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَ اِلَّا كُنَّا قَدْ لَبِسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى اِثْوَابَ الْمَسْرَةِ وَ الْبُشْرَى .

وَ حَيْثُ اَنَّ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَ غَرَضًا لِابْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَا نَحْنُ قَدْ لَبِسْنَا سِرْبَالَ الْجَزُوعِ، وَ اَنْسْنَا بِرِسَالِ الدُّمُوعِ، وَ قُلْنَا لِلْعُيُونِ: جُودِي بِتَوَاتِرِ الْبُكَاءِ، وَ لِقُلُوبِ: جُدِّي جِدًّا ثَوَاكِلِ النِّسَاءِ.

ترجمه :

شهادت را سبب لذّت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال ، هیچگونه کدورت و ملال به دل‌های خود راه ندادند. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده : (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...); یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده ؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان ، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان ، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند!

و اگر نبود امتثال فرمان سنّت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تاءثر بر شهادت آنان ، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ ، جامه های سرور و

بشارت به تن می کردیم ، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم ، سبب رضای خداست ، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است .

ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم :

ای دیدگان ! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دل‌های خود خطاب کردیم : همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانت‌های پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف ، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه‌های دل‌بندش

متن عربی :

فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ اءُضِيَعَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَرَسُومٌ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَ اءَبْنَائِهِ طُمِسَتْ بِاِءْدَى اءُمَّتِهِ وَ اءَعْدَائِهِ.

فَيَاللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرِحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَ الْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَ الْمَصَائِبِ الْمُصْغَرَةَ كُلَّ بَلْوَى ، وَ النِّوَابِ الْمُفْرَقَةَ شَمْلِ التَّقْوَى ، وَ السَّهَامِ الَّتِي أَرَاقَتْ دَمَ الرَّسَالَةِ، وَ الْاَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَ الرِّزِيَّةَ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْاَبْدَالِ، وَ الْبَلْبِيَّةَ الَّتِي سَلَبَتْ نَفُوسَ خَيْرِ الْاَلِ، وَ الشَّمَاتَةَ الَّتِي رَكَسَتْ اءُسُودَ الرَّجَالِ، وَ الْفَجِيْعَةَ الَّتِي بَلَغَ رَزُوْهَا اِلَى جِبْرِئِلَ، وَ الْفَطِيْعَةَ الَّتِي عَظَّمَتْ عَلَيَّ الرَّبِّ الْجَلِيلِ.

وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ اءَصْبَحَ لَحْمُ رَسُوْلَاللهِ مُجَرِّدًا عَلَيَّ الرَّمَالِ، وَ دَمُهُ الشَّرِيْفِ مَسْفُوْكَ بِسِيُوفِ الضَّلَالِ، وَ وُجُوْهُ بَنَاتِهِ مَبْدُوْلَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَ الشَّامِتِ، وَ سَلْبُهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَ الصَّامِتِ، وَ تِلْكَ الْاَبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَةً مِنَ الشِّيَابِ، وَ الْاَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَائِيَةً عَلَيَّ التُّرَابِ!!

ترجمه :

با دست‌های اُمّتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است .

خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دل‌ها را جریحه دار کرده و از این مصیبت‌های عظیم که غم و غصه‌ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دست‌هایی که خاندان جلال را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکننده نمود و فتنه و بلایی که جان‌های بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزندی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشانند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت .

چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره‌ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن‌های بیابان ، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت‌گران و تاراج لباس‌هایشان در دیدگاه هر گویا و

خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای با عظمت و این پیکرهای با کرامت ، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند.

متن عربی :

مَصَائِبُ بَدَدَتْ شَمَلَ النَّبِيِّ فَفِي

قَلْبِ الْهُدَى اءَسْهَمُ يَطْفَنُ بِالتَّلَفِ

وَنَاعِيَاتُ إِذَا مَا مَلَ ذُو وَلَهٍ

سَرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسَفِ

فِيالَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَ اءَبِيهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَجَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ النُّبُوَّةِ: مُشَقَّاتُ الْجُيُوبِ، وَمَفْجُوعَاتُ بِفَقْدِ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتُ لِلشُّعُورِ، وَبَارِزَاتُ مِنَ الْخُدُورِ، وَلاَطِمَاتُ لِلخُدُودِ، وَعَادِمَاتُ لِلجُدُودِ، وَمُبْدِيَاتُ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتُ لِلْمَحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا اءَهْلَ الْبَصَائِرِ مِنَ الْاَنَامِ، وَ يَا ذَوِي النَّوَاطِرِ وَالْاَفْهَامِ، حَدِّثُوا نَفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعِتْرَةِ، وَنَوَّحُوا بِاللَّهِ لَتِلْكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَثْرَةِ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاهِ الْوَجْدِ وَالْعِبْرَةِ، وَتَاءَسَّفُوا عَلَى فَوَاتِ تِلْكَ النُّصْرَةِ. فَإِنَّ نَفُوسَ اءَوْلِيَاكَ الْاَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْاَنَامِ، وَكَمْرَةَ فُوَاِ الرِّسُولِ، وَقَرَّةَ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرِشِفُ بِقَمِهِ الشَّرِيفِ ثَنِيَاهُمْ، وَيُفَضِّلُ عَلَى اءُمَّتِهِ اءُمَّهُمْ وَ اءَبَاهُمْ.

ترجمه :

(مصائب بددت شمل النبي ففی...); یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت . و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تاءسف را در دلش شعله ور می ساخت .

ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را پابرهنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با موپهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند.

ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند.

آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست

متن عربی :

إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ

سُنَّ الرَّسُولِ وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ

فَهُنَاكَ اَعْدَلُ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحِجَى

وَبَيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ

وَ وَصِيَّتُهُ سَبَقَتْ لِاحْمَدَ فِيهِمْ

جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدَى جِبْرِيلِ

وَ كَيْفَ طَابَتِ النُّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمْ بِالْكَفْرَانِ، وَ تَكْدِيرِ عَيْشِهِ بِتَعْذِيبِ ثَمَرَةِ فُؤَادِهِ، وَ تَصْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَائِهِ
اَعْوَادِهِ؟!

وَ اَيْنَ مَوْضِعِ الْقَبُولِ لَوْصَايَاهُ بِعِتْرَتِهِ وَ آلِهِ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سُؤَالِهِ؟ وَ قَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْإِسْلَامُ وَاء كُرْبَاهُ! فَيَا لَلَّهِ
مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لِتَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَيَا عَجَبَاهُ مِنْ غَفْلَةِ اءْهَلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عُدْرُ اءْهَلِ الْإِسْلَامِ وَ اءْأَ يَمَانِ فِي إِضَاعَةِ اءْأَقْسَامِ
الْأَحْزَانِ! اءَلَمْ يَعْلَمُوا اءَنَّ مُحَمَّدًا مَوْثُورٌ وَ جَبِيحٌ؟ وَ حَبِيبُهُ مَقْهُورٌ صَرِيحٌ؟ وَ اءَلْمَلَائِكَةُ يُعْزُونَهُ عَلَى جَلِيلِ مُصَابِيهِ؟

وَ اءَلْأَنْبِيَاءُ يُشَارِ كُونَهُ فِي اءْأَحْزَانِهِ وَ اءْأَوْصَايِهِ؟

ترجمه :

إِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ...؛ یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکی داری ، از سُنَّتِ پیامبر و قرآن سؤال کن ، برای
اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگانش هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به
وسيله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودی (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر
نیکیهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتتی که بر میوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ریختن خون
فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندانش کرده بود، چه شد؟! هنگام ملاقات
با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد
وامصیبتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که
چه شده این مسلمانان را؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از
پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندهش گرفتار دشمن شده و کشته بر
زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی
می کنند؟

متن عربی :

فَيَا اءْهَلَّ الْوَفَاءِ لِخَاتَمِ الْاَنْبِيَاءِ، عَلَامَ لَا تُوَسُّوْنَهُ فِي الْبُكَاءِ؟!

بِاللَّهِ عَلَيْكَ اَئِبُّهَا الْمُحِبُّ لَوْلَدِ الزَّهْرَاءِ، نُحِ مَعَهَا عَلَى الْمُنْبُودِينَ بِالْعَرَاءِ، وَجُدْ وَيَحْكُ بِالذُّمُوعِ السَّجَامِ، وَابِكِ عَلَى مُلُوكِ الْإِسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحْوَزَ ثَوَابَ الْمُوَأْسَى لَهُمْ فِي الْمُصَابِ، وَتَفُوزَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ.

فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

(كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اءَيْمًا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا اءَحْقَابًا، وَ اءَيْمًا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنْزِلَ صِدْقٍ، وَ اءَيْمًا مُؤْمِنٌ مَسَّهُ اءَذَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ أَمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

(مَنْ ذَكَرَنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ).

ترجمه :

ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟!

ای دوستدار پدر زهرا علیها السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهرا علیها السلام ، هم ناله باش .
وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیّت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پاداش آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤ منی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤ منی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤ منی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد.

متن عربی :

وَرَوَى اءَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اءَنَّهُمْ قَالُوا:

(مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اءَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ).

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ -:

إِنَّ مِنْ أَعْجَلِ الْبُوعِثِ لَنَا عَلَى سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ أَعْنَى لَمَّا جَمَعْتُ كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اِخْتَوَى عَلَى اءَقْطَارِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مُخْتَارِ اءَعْمَالِ تِلْكَ الْاَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنِ نَقْلِ مِصْبَاحٍ لِذَلِكَ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، اءَوْ حَمَلٍ مَرَارٍ كَبِيرٍ اءَوْ لَطِيفٍ. اءَحَبَّبْتُ اءَيْضًا اءَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنِ نَقْلِ مَقْتَلٍ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءِ اِلَى مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ.

ترجمه :

همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگیرد و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگیرد و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط یک نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَ جَنَاحُ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند.

متن عربی :

فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُضَمَّ اِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلِحُ لَصِيْقِ وَقْتِ الزُّوَارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْاَطْنَابِ وَالْاَكْثَارِ، وَ فِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ اءَبْوَابِ الْاَشْجَانِ، وَبُعِيَّةٌ لِنُجْحِ اءَرْبَابِ الْاِيْمَانِ، فَاِنَّا وَضَعْنَا فِي اءَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوْحَ مَا يَلِيْقُ بِمَعْنَاهُ.

وَقَدْ تَرَجَمْتُهُ بِكِتَابِ: اللُّهُوفِ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَسَالِكٍ، مُسْتَعِينًا بِالرُّوُوفِ الْمَالِكِ.

ترجمه :

در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤ منان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللُّهُوفِ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلک تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

المَسْلَكُ الْاَوَّلُ فِي الْاُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَى الْقِتَالِ

كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام

متن عربی :

لِخَمْسِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ اَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ.

وَقِيلَ: اءَلْيَوْمُ الثَّالِثُ مِنْهُ.

وَقِيلَ: فِي اءَاخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْاَوَّلِ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ.

وَرُوِيَ غَيْرُ ذَلِكَ.

وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ اءَلْفُ مَلَكٍ يُهْتَنُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ بِوِلَادَتِهِ، وَ جَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا.

فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اءَنْبَاءَنَا عَبْدُ اللهِ بِنُ بَكْرِ بْنِ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ ، قَالَ: اءَنْبَاءَنَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ، قَالَتْ اءُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمَا:

مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است

تولد امام حسین علیه السلام

ترجمه :

تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبداللہ الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است .

بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار ملک از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی اللہ علیہ و آلہ و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا علیها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد.

در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبداللہ بن بکر بن حبیب سہمی که گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنعہ بر آنکہ (اُمُّ الْفَضْلِ) زوجه عباس بن عبدالمطلب -رضوان اللہ علیہما-

متن عربی :

رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتِ، إِنَّ صَدَقْتَ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ).

قَالَتْ: فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ.

فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْبَلُهُ فَبَالَ، فَفَطَّرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ ، فَفَرَصْتُهُ، فَبَكَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ كَالْمُغْضَبِ: (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْفَضْلِ، فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ، وَ قَدْ اءَوْجَعْتَ اِبْنِي).

قَالَتْ: فَتَرَكَتُهُ فِي حِجْرِهِ، وَقُمْتُ لِأَتِيهِ بِمَاءٍ، فَجِئْتُ، فَوَجَدْتُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي .

فَقُلْتُ: مِمَّ بُكَأُوكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: (إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آتَانِي ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَكَلْدِي هَذَا. [لَا عَنَ الْهَمِّ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ].

ترجمه :

گفت : پیش از آنکه امام حسین علیه السلام متولد گردد، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت ؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم . آن جناب فرمود: که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا علیها السلام پسری خواهد زائید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی .

ام الفضل گفت : که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسین علیه السلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جدّ بزرگوارش آوردم و او را در دامن پیغمبر نهادم و آن حضرت ، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم ، امام حسین علیه السلام به گریه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود: (آرام باش ، ای ام الفضل ! اینک جامه را به آب می توان شست ، تو فرزند دلبد مرا آزردی .)

ام الفضل گفت : او را در دامن پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم ، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است . عرض کردم : یا رسول الله ! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را، اُمّت من به قتل می آورند!

متن عربی :

قال رُوَاهُ الْحَدِيثِ: فَلَمَّا آتَتْ عَلِيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً، هَبَطَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا: إِعْدَهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ، وَالثَّانِي عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ، وَالثَّلَاثُ عَلَى صُورَةِ التَّنِينِ، وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وُلْدِ آدَمَ، وَالْثَّمَانِيَةُ الْبِاقُونَ عَلَى صُورَةِ شَتَّى ، مُحَمَّرَةً وَجُوهُهُمْ [بِأَكْيَافٍ عِيُونُهُمْ]، قَدْ نَشَرُوا إِعْجَنِيَّتَهُمْ، وَ هُمْ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ، وَ سَيُعْطَى مِثْلُ أَجْرِ هَابِيلَ، وَ يُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ.

وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، كُلُّ [يَقْرُؤُهُ السَّلَامَ]، وَ يُعَزِّيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى ، وَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ تَرْبَتُهُ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ خَذَلِهِ، وَأَقْتَلَ مَنْ قَتَلَهُ، وَ لَا تَمْتَعُهُ بِمَا طَلَبَهُ).

قال: فَلَمَّا آتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ.

ترجمه :

راویان حدیث چنین گفته اند که چون یک سال تمام از عمر شریف آن جناب گذشت ، دوازده فرشته بر رسول مجید نازل گردید؛ یکی به صورت شیر، دومی به صورت گاو، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت انسان و هشت ملک دیگر هم به شکل های مختلف بودند با روهای قرمز و بالهای خود را پهن نموده و می گفتند: یا محمد! زود باشد که به فرزند دلبد تو حسین بن فاطمه علیها السلام نازل شود مانند آنچه که به هابیل از قابیل نازل گردید؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابیل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر گردن قابیل است . و هیچ فرشته مقربى در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخدول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان .

راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤال نمودند،

متن عربی :

فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ).

فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (يَزِيدٌ) - لَعَنَهُ اللَّهُ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ).

ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَعْمُومًا، فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظًا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: (إِنَّ اللَّهَ إِنْ مُحَمَّدًا عَبْدَكَ وَ نَبِيَّكَ وَ هَذَانِ أَطَائِبُ عِثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ أَعْرُومَتِي وَ مَنْ أَخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي ، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَ لَدَى هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، إِنَّ اللَّهَ فَ بَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَا تَبَارَكَ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ).

قال: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ.

فرمود: (هذا جِبْرَائِيلُ) اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را (کربلا) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبند من ، حسین فاطمه کشته می گردد!

عرض نمودند: یا رسول الله ! کشنده آن جناب کیست ؟

فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او (یزید) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محلّ قبر او را به چشم خود نظر می نمایم .

چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستی که محمدصلى الله عليه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذریه من و بنیان من اند.

و ایشان را در میان اُمّت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخذول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حق قاتل و خوار کننده او.

راوی گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند

متن عربی :

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله : (اَتَّبِعُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ).

ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُنْغِيْرُ اللّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً اٰخْرَى مُوَجِّزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ:

(اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ، وَعِترَتِي وَ اَرْوَمَتِي وَ مِزَاجَ مَائِي وَ ثَمْرَةَ فُوْادِي وَ مَهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ قَدْ اَبْغَضْتُمْ عِترَتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ اِلا وَ اِنِّي اَنْتَظِرُهُمَا، وَ اِنِّي لَا اَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ اِلا مَا اَمَرَنِي رَبِّي اَنْ اَسْأَلَكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، فَانظُرُوا اِلا تَلْقَوْنِي غَدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

اِلا وَ اِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ:

رَايَةُ سَوْدَاءٍ مُظْلَمَةٌ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَتَفَفُّ عَلَيَّ، فَاَقُولُ: مَنْ اَنْتُمْ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ اَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ.

فَاَقُولُ لَهُمْ: اِنَّا اَعْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ.

فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ اُمَّتِكَ يَا اَعْمَدُ.

نمودند، آن حضرت فرمود که شما الان بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیّر و روی نازنینش از شدّت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: ایها الناس ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق ذوی القربی من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید).

زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این امت با سه علم در نزد من خواهد آمد: یک علم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که منم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد!

متن عربی :

فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعِترَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟

فَيَقُولُونَ: اءَمَّا الْكِتَابَ فَضَيَعْنَاهُ، وَ اءَمَّا عِترَتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَيَّ اءَنْ نَبِيدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْاَرْضِ.

فَأَوْلَى وَجْهِي عَنْهُمْ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ.

ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةُ أُخْرَى اءَشَدُّ سَوَادًا مِنَ الْاُولَى، فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْاَكْبَرِ وَالْاَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي، وَعِترَتِي؟

فَيَقُولُونَ: اءَمَّا الْاَكْبَرَ فَخَالَفْنَا، وَ اءَمَّا الْاَصْغَرَ فَخَذَلْنَاهُمْ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ.

فَأَقُولُ: اِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ.

ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةُ أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهَهُمْ نُورًا، فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ اءَنْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ: نَحْنُ اءَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى

ترجمه :

پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟

جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم .

پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با علم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر،

پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند.

جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم .

پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند.

آنگاه گروه دیگر با علم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم :

شما چه کسانید؟

گویند: ما ئیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری .

متن عربی :

نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَنَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حَلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ ، وَ اءَحْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَانصَرْنَاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ اءَنفُسَنَا ، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مِنْ نَاوَاهُمْ .

فَأَقُولُ لَهُمْ: اءَبْشِرُوا فَأَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ ، ثُمَّ اءَسْقِيهِمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرْوِيِّينَ مُسْتَبْشِرِينَ ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا اءَبَدَ اءَلْبَدِينَ .

قال: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَ يَسْتَعْظِمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ .

فَلَمَّا تُوِّفَى مُعَاوِيَةُ بْنُ اءَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ اءَلْهَجْرَةِ - كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عْتَبَةَ وَ كَانَ اءَمِيرًا بِاَلْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى اءَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام ، وَ يَقُولُ لَهُ: اِنْ اءَبِي عَلِيَّكَ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَ اَبْعَثْ اِلَيَّ بِرَأْسِهِ .

فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي

ترجمه :

مائیم اُمّت محمد صلی الله علیه و آله ؛ ما بقیه اهل حق هستیم ، کتاب پروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم .

پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! مَنَّم محمد پیغمبر شما و الحقّ در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویة بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عقیبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت نماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود.

متن عربی :

اَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام .

فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ.

فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ آءِكَ شَيْئًا مَذْكُورًا.

ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ.

فَقَالَ: (اَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ).

فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلُ أَيْيُّهَا الْأَمِيرُ عُذْرَهُ، وَ مَتَى لَمْ يُبَايِعْ فَأَضْرِبْ عُنُقَهُ.

فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ قَالَ: (وَيْلَى عَلَيْكَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ، اءَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي ، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مُتَ).

ثُمَّ اَعْقَبَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: (اَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ

ترجمه :

مروان گفت که امام حسین علیه السّلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم .

ولید گفت: ای کاش! من در سلک معدومین بودم تا به این امر شنیدم مبتلا نگردیدم.

پس از آن، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السلام فرستاده او را طلب داشت. آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید، تشریف آوردند. ولید خبر مرگ معاویه پلید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید. امام علیه السلام فرمود: **أَيُّهَا الْأَمِيرُ! بِيَعْتُكَ مَنْ لَا يَنْبَغُ لَهُ أَنْ يَبْعَكَ** بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه.

مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت: ای امیر! این عذر را از او میپذیر و اگر بیعت نمی نماید او را گردن بزن.

امام حسین علیه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: **وَأَيُّ بَرٍّ تَوَدُّ أَنْ يَكُونَ بِكَ** تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنده؟! به خدا سوگند! دروغ گفتمی و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی. سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود.

فرمود: ای امیر! ماییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق
متن عربی:

الْخَمْرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعِينٌ بِالْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نُصِيحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيْنَا أَعَقَّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ.

ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي.

فَقَالَ: وَيَحْكُ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَمَرْتَ بِذَهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أَحَبُّ أَعْنَ مَلِكِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهِا لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أَعْظُنُّ أَعَدَا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِ وَلَا لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.
قال: **وَإِذَا صَبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَ مَرْوَانَ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِئْنِي تَرَشُدًا.**

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وَ مَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعُ).

فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ،

ترجمه:

و شرابخوار و کشنده نفس محترمه، آشکارا به فسق مشغول است، مانند من، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نماییم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد.

پس از ادای این کلمات، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد.

مروان لعین به ولید گفت : با راءى من مخالفت کردى و عصیان نمودى .

ولید گفت : وای بر تو باد! به من اشاره کردى به امرى که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمى دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم ؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوى او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود.

راوى گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود مى آمد، اخبار مختلف از مردم مى شنید، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: ای ابا عبد الله ، من تو را نصیحت مى کنم ، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید!؟
امام علیه السلام فرمود: آن راءى [خیر خواهانه] کدام است ؟ بگو تا بشنوم .

مروان گفت : از برای تو چنین صلاح مى دانم که با یزید بیعت نمایى

متن عربى :

فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ مُخْلَفَةٌ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ).
وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضْبَانٌ.

يَقُولُ عَلَى بَنِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسٍ مُؤَلَّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالَّذِي تَحَقَّقْنَا عَنْهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اعْتَمَدَ عَلَيْهِ.

اَعْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَقَدْ ذَكَرْتُ اَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى - بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي اَعْمَالِهِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنِ اَبِيهِ، عَنِ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ :

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا

ترجمه :

که از برای دین و دنیای تو بهتر خواهد بود!؟

امام حسین صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ..) و در این صورت ، باید با اسلام ، سلام و وداع نمود که از دست ما خواهد رفت ؛ زمانی که اُمّت مبتلا به (راعی) و (امیری) چون یزید شوند. به درستی که شنیدم از جدّ بزرگوار خود رسول مجید صلی الله علیه و آله که فرمود: (خلافت حرام است بر آل ابوسفیان).

سخن در میان آن حضرت علیه السلام و مروان پلید به طول انجامید تا آنکه مروان خشمناک گشت و رفت .

چنین گوید سید بزرگوار علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - علیه الرحمه - که مؤلف این کتاب (لهوف) است - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته ، آن است که حضرت سید الشهداء علیه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامهای ایشان را در کتاب (غیاث سلطان الوری لسکان الثری) مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - می رسید به موجب آنچه که در کتاب (امالی) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید،

متن عربی :

عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ : اءَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَام : اِنَّ الَّذِي يُؤْتِي اِلَى سَمٍ يُدْسُ اِلَى فَاَءُقْتَلُ بِهِ ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ، يَزْدَلِفُ اِلَيْكَ ثَلَاثُونَ اءَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ اءَنَّهُمْ مِنْ اءُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ ، وَ يَنْتَحِلُونَ اِلَّا سَلَامًا ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ اَنْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ اَنْتِهَابِ ثَقْلِكَ ، فَعِنْدَهَا يَحِلُّ اللّٰهُ بِنَبِيِّ اللّٰهُ بِنَبِيِّ اللّٰهُ وَ تَمَطَّرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرِمَادًا ، وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَالْحَيْتَانِ فِي الْبِحَارِ .

وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ اءَشْرَتْ اِلَيْهِ ، بِاِسْنَادِهِمْ اِلَى عُمَرَى النَّسَابَةِ - رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ (كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ) ، بِاِسْنَادِهِ اِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ اَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ اءَخْوَالِي اَلَّ عَقِيلٍ قَالَ : لَمَّا اِمْتَنَعَ اءَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا ، فَقُلْتُ لَهُ :

ترجمه :

چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین علیه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن علیه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله ؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از اُمّت جدّ ما صلی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بَنه بارگاه تو و چون چنین شود، خدای متعال بر بنی اُمیّه ، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان الله علیه - که در کتاب

(شافی) خودش - که در علم نَسَب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن عُمَر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت : چون برادر من امام حسین علیه السّلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم ، گفتم :

متن عربی :

جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي اَبُو خُوَكٍ اَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيْقِي .
فَضَمَّنِي اِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ اَنِّي مَقْتُوْلٌ؟
فَقُلْتُ لَهُ: حُوْشِيْتِ يَا بِنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ.
فَقَالَ: سَاءَلْتُكَ بِحَقِّ اَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟
فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ.
فَقَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي :

اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي ، وَ اَنَّ تُرْبَتِي تَكُوْنُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ اَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ اَعْلَمْهُ، وَاللّٰهُ لَا اَعْطِيَ الدِّيْبَةَ مِنْ نَفْسِي اَبَدًا، وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ اَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ اُمَّتِهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اِذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا.
اَقُوْلُ اَنَا:

وَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ اَنَّ اللّٰهَ لَا يُتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ.
اَمَا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ اَنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا
ترجمه :

فدای تو گردم ، ای ابا عبدالله ! برادرت امام حسن علیه السّلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟
گفتم : چنین امری بر تو مبادا.

پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتم : چنین است . ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی ؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریّه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریّه او،

اذیت نموده باشد. سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر

متن عربی :

بِقَتْلِ أَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى :

(فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ).

وَلَعَلَّهُ يَعْتَقِدُ أَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى : (وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَيْسَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ، وَ إِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ أَعْبَاحِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ.

وَلَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمُرُوءِيَّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]:

فَرَوَى عَنْ أَسْلَمَ قَالَ: غَزَوْنَا نِهَآوَنَدَ - وَ قَالَ غَيْرَهَا - وَ اصْطَفَيْنَا وَ الْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ اَعْرَ اَطْوَلَ مِنْهُمَا وَ لَا اَعْرَضَ، وَ الرُّومُ قَدْ اَلْصَقُوا طُهُورَهُمْ بِحَائِطِ مَدِينَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَى الْعَدُوِّ.

فَقَالَ النَّاسُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اءَلْقَى نَفْسَهُ إِلَى التَّهْلُكَةِ.

فَقَالَ اءَبُو اءَبُوْبِ الْاَنْصَارِيَّ : اِنَّمَا تُؤْوَلُونَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى اءَنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا، لِأَنَّ كُنَّا قَدْ اَشْتَغَلْنَا

ترجمه :

نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده : (فَتَوَبُوا...)(۱۱) پس توبه کنید! و

به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است . و شاید چنین گمان

دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَ لَا تُلْقُوا...)(۱۲) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه) که از آن

نهی فرموده ، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست ، بلکه تعبّد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است . و به تحقیق ذکر

نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السّلام است که از (أَسْلَمَ) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه

شریفه (لا تُلْقُوا...)) که (أَسْلَمَ) گفت : در یکی غزوات به جهاد رفتیم ، در نِهَآوَنَدَ یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته

بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام ، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم

بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لا إِلَهَ...))، این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب

انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاویل ننمائید که این مرد که

طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این آیه شریفه در شاعن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به

متن عربی :

بِنُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَرَكَنا اءَهالينا وَ اءَمَوالنا اءَن نُّقِيمَ فيها وَ نُصَلِّحَ ما فَسَدَ مِنْها، فَقَدْ ضَاعَتْ بِتِشاغِلنا عَنها، فَاءَنْزَلَ اللَّهُ اِنْكارا لِما وَقَعَ في نَفُوسِنا مِنَ التَّخَلُّفِ عَن نُّصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لا صَلَاحِ اءَمَوالِنا: (وَ لا تُلقُوا باءِ يَدِ يَكُمُ اِلى التَّهْلُكَةِ)، مَعنا: اِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اءَقَمْتُمْ في بِيوتِكُمْ اءَلْتَقَيْتُمْ باءِ يَدِ يَكُمُ اِلى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَ ذَلِك رَدُّ عَلَیْنا فِما قُلْنا وَ عَزَمْنا عَلَیْهِ مِنَ الاِقامَةِ، وَ تَحْرِیضُ لَنا عَلَی العَزِوَ، وَ ما اءُنزِلَتْ هذِهِ الاِیَةُ في رَجُلٍ حَمَلَ العَدُوَّ وَ یَحْرِضُ اءَصحابَهُ اءَن یَفْعَلُوا كَفِعْلِهِ اءَو یَطْلُبُ الشَّهادَةَ بِالْجِهادِ في سَبیلِ اللَّهِ رِجااً لِثَوابِ الاِخِرَةِ. اءَقولُ: وَ قَدْ نَبَّهْناكَ عَلَی ذَلِكَ في خُطْبَةٍ هذِا الْكِتابِ، وَ سِباءِ نَبی ما یَكشِفُ عَن هذِهِ الاسبابِ. قالَ رِواهُ حَدِیثِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِیدِ بِنِ عَثْبَةَ وَ مَروانَ :

فَلَمَّا كانَ العَداءُ تَوَجَّهَ الحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ اِلى مَكَّةَ لِثَلَاثِ مَضِیْنَ مِنَ شَعْبَانَ سَنَةِ سَتِینَ.

ترجمه :

یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را وا گذاریم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُخَمَّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبد. سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت

متن عربی :

فَاءَقامَ بِها باقی شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضانَ

قال: وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأُمْسَاكِ.

فَقَالَ لَهُمَا: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، وَآئِنَا ماضٍ فِيهِ).

قال: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاحْسَيْنَاهُ!

ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَحَدْرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهُدِي إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي

إِسْرَائِيلَ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَهْوَاقِهِمْ

يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يَعْبَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بَلْ أَمَّهَلَهُمْ وَآخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ آخِذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ، إِنَّتَقِ اللَّهَ يَا أَبَا

عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي).

ترجمه :

گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود.

راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در

جواب فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم .

پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : واحْسَيْنَاهُ! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره

نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند.

امام فرمود: ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا

علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا

طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟!!

سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در

انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزّت و انتقام کشنده .

ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار.

متن عربی :

قال: وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدِ

الْخُرَاعِي، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا. وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ

قَدَّمَ عَلَى عَمَلِهِ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدُ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاغَيْتِ آلِ

أَبَى سُفْيَانَ، وَ أَعْتَمْتُمْ شِيعَتَهُ وَ شِيعَةَ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ قَدْ اِحْتَجَّ اِلَى نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ، فَاِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَعْتَكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ
فَاكْتُبُوا اِلَيْهِ، وَ اِنْ خُفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفَشْلَ فَلَا تَعْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ.

قال: فَكَتَبُوا اِلَيْهِ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ
مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وائِلٍ وَ سَائِرِ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه :

راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع
دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه
ای خواند و در آخر خطبه خود گفت: ای گروه شیعیان! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب خدای تعالی
روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام
از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعَنَهُمُ اللّٰهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما،
شیعیان او هستید و از پیش، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می
دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید
که مبدا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید.

راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللّٰهِ...) این نامه ایست به سوی حسین بن علی
بن ابی طالب علیه السلام، از جانب سلیمان بن صرد و مُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وائِلٍ و از
جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد!

متن عربی :

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْكَ، اِمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ اَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، اَلْجَبَّارَ الْعَنِيْدَ الْغَشُوْمَ الظُّلْمُوْمَ الَّذِي ابْتَزَّ هَذِهِ الْاُمَّةَ
اِمْرَهَا، وَ غَصَبَهَا فِئَاةَهَا، وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَقَى شِرَارَهَا، وَ جَعَلَ مَالَ اللّٰهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عَتَاتِهَا،
فَبَعْدًا لَهَا كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ.

ثُمَّ اِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا اِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللّٰهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيْرٍ فِي قَصْرِ الْاِمْرِ اَرَةٌ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ
وَ لَا جَمَاعَةٍ، وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ اِلَى عَيْدٍ، وَ لَوْ بَلَّغْنَا اَعْتَاكَ قَدْ اَقْبَلْتَ اَخْرَجْنَاهُ حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بِنَ
رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ عَلَى اَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.

ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ، وَلَبِثُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَاءْتَفَدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِّنَ الرَّجُلِ وَالْاِثْنَيْنِ وَالْثَلَاثَةِ وَالْارْبَعَةِ،
يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ.

ترجمه :

اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن ، اخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند.

پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ...) بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طغری عریضه از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد.

متن عربی :

وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَبَّى فَلَا يَجِيبُهُمْ.

فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَّاحِدٍ سِتْمَاءٌ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَّاحِدٍ مُتَّفَرِّقَةً اِثْنِي عَشَرَ اَلْفِ كِتَابٍ.

ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بَنُ هَانِي السَّبَّيْعِي وَ سَعِيدُ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ اءَبِيهِ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ءَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ اءَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ اءَيْنَعَتِ الشُّمَارُ، وَ اءَعَشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ اءَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدُمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَيَّ اءَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بَنِ هَانِي السَّبَّيْعِي

و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید.

راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبّعی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود.

در آن نوشته بود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام

از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام

اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف بیار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا.

سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود.)

چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سبّعی

متن عربی :

وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ : (خَبْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟).

فَقَالَا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبْتُ بِنُ رَبِيعِي، وَ حَجَّارُ بْنُ أَعْجَرَ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارِدٍ.

قال: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ.

ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَ أَعْطَعَهُ عَلَى الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعْذُهُمُ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ نَقَدْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَعْتَمْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيٍ جَمِيلٍ).

فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِشَارُهُمْ بِأُتْيَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَ صَارَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ

و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود که به من خبر دهید که این نامه را چه کسانی نوشته اند و که به شما داده ؟

عرض نمودند: یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَّثَ بِنِ رَبِعی ، حَجَّارِ بْنِ اَبِی بَجْرٍ، یزید بن حارث ، یزید بن رُوَیْمِ ، عُرْوَةُ بْنُ قَیْسِ ، عمرو بن حَجَّاجِ و محمد بن عمیر بن عطار نوشته اند.

پس آن جناب برخاست و دو رکعت نماز در میان (رکن) و (مقام) به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این بود:

(به سوی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که رأی جمیل شما بر آن قرار گرفته ، مطلع سازد.)
پس جناب مسلم با نامه آن حضرت ، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید.

چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مسلم اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به

متن عربی :

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ هُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ اَئْلافًا.

وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ اِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِاَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ يَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصِرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَايَةَ غَيْرِهِ.

فَكَتَبَ يَزِيدُ اِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَ كَانَ وَالِيَا عَلَى الْبَصْرَةِ - بِاَنَّهٗ قَدْ وَاوَاهُ الْكُوفَةُ وَ ضَمَّهَا اِلَيْهِ، وَ يَعْرِفُهُ اَمْرَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ اَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَأْتَهُبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ اِلَى الْكُوفَةِ.

وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَدْ كَتَبَ اِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ اَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانٌ وَ يُكْنَى اَبَا رَزِينٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ اِلَى نَصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ .

فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ

ترجمه :

گریه می افتادند. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عماره بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سوی یزید ولد الزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را

در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تاءکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبدالله بن زیاد پلید مهبیای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مکنی بود به (ابورزین) - سپرده ، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نَهْشلی و مُنذر بن جارود عبّدی بود.

یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت متن عربی:

تَرُونَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟

فَقَالُوا: بَيْحٌ بَيْحٌ، اَنْتَ وَاللَّهِ فَقْرَةُ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا.

قال: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْأُوْرَكُمْ فِيهِ وَ أَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ.

فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيْحَةَ وَ نُجَهِّدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ.

فَقَالَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوَنُ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا.

أَعْلًا وَ إِنَّهُ قَدْ اِنْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ، وَ تَضَعَضْتَ أَرْكَانَ الظُّلْمِ.

وَ قَدْ كَانَ أَحَدَثَ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا أَمْرًا وَ ظَنَّ أَنَّ قَدْ أَحْكَمَهُ.

وَ هِيَهَاتَ وَالذِّي أَرَادَ، اجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفَشَلَ، وَ شَاوَرَ فَخَذَلَ.

وَ قَدْ أَقَامَ ابْنُهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الخُمُورِ وَرَأْسَ الْفَجُورِ - يَدْعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَاءَمَّرُ عَلَيْهِمْ

ترجمه:

بنی تمیم ، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟

همگی یک صدا گفتند: بَيْحٌ بَيْحٌ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و

نیکنami و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری ، یافتیم . حق سابقه بزرگواری مر تورااست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم .

گفت : اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهیم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبیم

همگی یک صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راهی و تدبیر دریغ نداریم؛ بگو تا بشنویم. پس یزید بن مسعود گفت: معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته؛ دور است آنچه را که اراده کرده، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این

متن عربی:

بَغِيرِ رِضَىٰ مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قِلَّةِ عِلْمٍ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لَجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ.

وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُنْزَفُ.

وَ هُوَ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَنِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، يُعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَ يَخْنُو عَلَى الْكَبِيرِ، فَأَكْرَمُ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَ إِمَامَ قَوْمٍ، وَ جَبَّتْ لَهُ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ.

فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ اِنْخَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَاغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصْرَتِهِ.

وَ اللَّهُ لَا يَقْصِرُ أَحَدٌ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَعْوَرْتَهُ اللَّهُ الدَّلَّ فِي وَدَيْهِ وَالْقِلَّةُ فِي عَشِيرَتِهِ.

وَ هَا أَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِلْحَرْبِ لَامَتَهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا

ترجمه:

امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق ندارد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا...) به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان. و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، صاحب شرافت اصیل و در راهی و تدبیر محکم و بی عدیل است. صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاورتر است به خلافت از هر کسی، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی الله علیه و آله؛ عطف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به

واسطه او، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخرین قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشان بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده

متن عربی :

بِدِرْعِهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَمَنْ يَهْرَبُ لَمْ يَفْتْ، فَأَعْهِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ.

فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ ، فَقَالُوا:

يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبَلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنَّ رَمِيْتَ بِنَا عَصَبَتِ، وَإِنْ غَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةً إِلَّا خُضْنَا، وَلَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَقَيْنَا، هَا، نَنْصُرُكَ بِأَسْيَافِنَا وَنَقِيكَ بِأَبْدَانِنَا، إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ.

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا:

يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَعْبَعُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَنْ رَأْيِكَ، وَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا أَمْرَنَا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا، فَأَمْهَلْنَا نَرَاجِعَ الْمَشُورَةَ وَ يَا أَيْتِيكَ رَأَيْنَا.

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا:

يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَيْبِيكَ وَخَلْفَاؤُكَ، لَا نَرْضَى إِنْ غَضَبْتَ وَلَا نَقْطُنُ إِنْ ضَعَنْتَ.

وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نَجِبْكَ وَ أَمْرُنَا نَطِئُكَ،

ترجمه :

و زره جنگ را در بردارم ، هر کس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ماییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم . به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنهای سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم . آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شاعن در قبیله ما پایدار مانده ، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت

کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت ، عقیده و راءى ما در نزد تو ظهور خواهد یافت . پس از آن ، طائفه بنى عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن دشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی ،

متن عربی :

وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ.

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَمَّا بَعْدُ:

فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَفَهِمْتُ مَا نَدَبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفُوزِ بِنَصِيبِي مِنْ نُصْرَتِكَ.

وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ.

وَإِنَّكُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّغْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ أَعْصَمِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَاءْتُمْ فَرَعُهَا.

فَأَقْدِمُ سَعْدَتَ بَاءِ سَعْدٍ طَائِرٍ.

فَقَدْ دَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا لَكَ مِنَ الْإِبِلِ الطَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيهَا لِيُورُدِ الْمَاءِ.

وَكَذَلِكَ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ لَكَ دَرَنًا

ترجمه :

ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم . امروز فرمان تو راست ، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی ، اطاعت داریم .

فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم . آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت :

به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد

داشت و شمشیر عداوت در میان شما الی الأبد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم

داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا

بهره خویش را از اطاعت فرمانت ببایدم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که

خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک

شما بید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما بید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و

شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی

ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم

متن عربی :

صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهْلَّ بِرُقْمِهَا فَلَمَعَ.

فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ:

(مَا لَكَ أَمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَاَعَزَّكَ وَاَعَزَّوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ).

فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارِقُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ:

فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لِأَنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

وَكَانَتْ بَحْرِيَّةٌ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ.

ثُمَّ صَعَدَ الْمَنْبِرَ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةَ الْأَرْجَافِ.

ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ.

ترجمه :

به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود:

تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزیدبن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما مُنذر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحریّه) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید.

متن عربی :

فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى اءَمْسَى ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ اءَهْلُهَا اءَنَّهُ اَلْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ .
فَلَمَّا عَرَفُوا اءَنَّهُ ابْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ .
فَدَخَلَ قَصْرَ اَلْاِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ اِلَى اَلْغَدَاةِ .

ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ اَلْمِنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْاِحْسَانِ .

فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْاِسْتِهَارِ ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اِخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ اِلَيْهِ ، وَكَانَ عَبِيدُ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ اَلْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ .

فَلَمَّا عَلِمَ اءَنَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ وَ اءَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ وَ قَالَ : مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ اِتْيَانِنَا ؟
فَقَالُوا : مَا نَدْرِي ، وَ قَدْ قِيلَ : اِنَّهُ يَشْتَكِي .

فَقَالَ : قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي اءَنَّهُ قَدْ بَرَّءَ وَ اءَنَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَلَوْ اءَعْلَمَ اءَنَّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ ، فَالْقَوْهُ
ترجمه :

چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است ؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن ، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف ، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است ، محمدبن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمروبن حجّاج پلید را طلبید و گفت : چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت : شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه

متن عربی :

وَمُرُوهُ اَعْنُ لَا يَدَعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا ، فَاِنِّي لَا اءُحِبُّ اَعْنَ يَفْسُدُ عِنْدِي مِثْلُهُ ؛ لِاَنَّهُ مِنْ اءَشْرَافِ الْعَرَبِ .

فَاَتَتْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ ، فَقَالُوا : مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْاَمِيرِ ، فَاِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ : لَوْ اءَعْلَمُ اءَنَّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ .

فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي .

فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ كُلِّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَاكَ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَنَحْنُ نُنْقَسِمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ.

فَدَعَا بَنِيَابِهِ فَلَبِسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبَغْلَتِهِ فَرَكَبَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ اعْحَسَتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ خَارِجَةَ :

يَا بْنَ أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى ؟

فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَسْتَخَوُّ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا.

ترجمه :

خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم ؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر دمتش فرو نگذارد؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی ؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم .

هانی ، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری ، از خدمت امیر بازداشته . گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن راه سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آی . پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسّان بن اسماء بن خارجه را گفت : ای برادرزاده ، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم ، راءى تو در این باب چیست ؟

متن عربی :

وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانٌ يَعْلَمُ فِي آءِى شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: آءَتَّتَكَ بِخَائِنِ رِجَالِهِ.

ثُمَّ اتَّفَقَتْ إِلَى شُرَيْحِ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآءَشَارَ إِلَى هَانِي وَآءَنْشَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدَى كَرَبَ الزُّبَيْدِي :

أَعْرَيْدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي

فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ اءِئْبَهَا الْأَمِيرُ؟

فَقَالَ لَهُ: اِيه يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتَ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتَهُ دَارَكَ وَ

جَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَظَنَنْتَ اءَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ.

فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ.

فَقَالَ: ابْنُ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَلَى قَدْ فَعَلْتَ.

فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ.

ترجمه :

حسان گفت : ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشان راه عذر قرار می دهی . و حسان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده .

هانی با جمیع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مثل گفت :

(خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس ابن زیاد ملعون متوجه به شُرَيْحِ که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند:

(أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي ...); یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است ، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُرَاد) بیاور تا عذر خواهی نماید.

هانی گفت : ائْبَهَا الْأَمِيرُ! مطلب چیست ؟

آن ملعون گفت : بس کن ای هانی ! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای ؟

مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای . چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟

هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام .

متن عربی :

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلِيُّ بْنُ مَعْقِلٍ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى إِخْبَارِهِمْ، وَكَانَ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ - فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَ أَنَّكَ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعَثْتُ إِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوْبَيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى أَعْرَجَ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لَأَخْرُجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ أَبَدًا، أَتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ!

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ.

قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ.

فَلَمَّا كَثَرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو

ترجمه :

عبیدالله - علیه اللعنة - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای .

هانی باز فرمود: من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد.

ابن زیاد، (مَعْقِل) غلام خود را طلبید و همین (مَعْقِل) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود.

مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد.

ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی . ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی

بن عروه بسیار شد، مسلم

متن عربی :

الْبَاهِلِي فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْتِي وَإِيَّاهُ حَتَّى اءَكَلَمَهُ، فَقَامَ فَخَلَى بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا - إِذَا ارْتَفَعَ اءَصَوَاتُهُمَا.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي اءُنْشِدْكَ اللَّهُ اءَنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَ لَا تَدْخُلَ اَلْبَلَاءَ عَلَى عَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ اِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، اِنْ هَذَا الرَّجُلُ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَ لَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَ لَا ضَارِيهِ، فَادْفَعْهُ اِلَيْهِ، فَاِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْزَاؤٌ وَ لَا مَنْقَصَةٌ، وَ اِنَّكُمْ اَتَدْفَعُوهُ اِلَى السُّلْطَانِ.

فَقَالَ هَانِي: وَ اَللَّهِ اِنْ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيِ وَ اَلْعَارِ، اءَنَا اءَدْفَعُ جَارِي وَ ضَيْفِي وَ رَسُوْلَ ابْنِ رَسُوْلِ اللَّهِ اِلَى عَدُوِّهِ وَ اءَنَا صَاحِبُ السَّاعِدَيْنِ وَ كَثِيْرُ اَلْاَعْوَانِ! وَ اَللَّهِ لَوْ لَمْ اءَكُنْ اِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ اءَدْفَعْهُ حَتَّى اءَمُوْتَ دُوْنَهُ. فَاَعْخَذَ يَنَاشِدُهُ، وَ هُوَ يَقُوْلُ: وَ اَللَّهِ لَا اءَدْفَعُهُ.

فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءُدْنُوهُ مِنِّي، فَاءَدْنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَ اَللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ اءَوْ لَاضْرِبَنَّ عُنُقَكَ. ترجمه:

بن عمرو باهلی برخاست گفت: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِير! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم.

ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم. مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است، با بنی اُمیّه، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسپار و از این جهت، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری.

هانی در جواب گفت: به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد.

چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت: او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت: والله! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم.

متن عربی:

فَقَالَ هَانِي: اِذْنُ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكِ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اَلْهَفَاؤُ عَلَيَّكَ، اءِبَالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَ هَانِي يَطْنُ اءَنْ عَشِيْرَتَهُ يَسْمَعُوْنَهُ - ثُمَّ قَالَ: اءُدْنُوهُ مِنِّي، فَاءَدْنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيْبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اءَنْفَهُ وَجَبِيْنَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ اءَنْفَهُ وَ سَيَّلَ الدِّمَاءَ عَلَى ثِيَابِهِ وَ نَثَرَ لَحْمُ خَدِّهِ وَجَبِيْنِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ اَنْكَسَرَ اَلْقَضِيْبُ.

فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِ شُرْطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ.

فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُوهُ، فَجَرَّوهُ حَتَّى اءَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَاغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اِجْعَلُوا عَلَيْهِ حُرْسًا، فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ.

فَقَامَ اءَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: إِنَّ الْقَائِمَ حَسَانَ بْنَ اءَسْمَاءَ - فَقَالَ:

اَرْسَلَ غَدَرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، اءِيَّهَا اَلْأَمِيرُ اءَمَرْتَنَا اءَنْ نَجِيئَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتُمْ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتُمْ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَرَعَمْتُمْ اءَنَّاكَ تَقْتُلُهُ.

ترجمه :

هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که والهفاه! مرا از شمشیر می ترسانی ؟

هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس (هانی) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدبنیاد فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت : عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ اَبَيْهَا اَلْأَمِير! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم ، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری .

متن عربی :

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَاءَنْتَ هَاهُنَا!

وَاءَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ حَتَّى تَرَكَ وَقِيدًا وَحَبْسًا فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ.

فَقَالَ: اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاِجِعُونَ، اِلَى نَفْسِي اءَنْعَاكَ يَا هَانِي .

قَالَ الرَّاِوِي : وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ اَلْحَجَّاجِ اءَنْ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُوِيحُهُ اِِنَّهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ - فَاَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْحِجٍ

كَافَّةً حَتَّى اءَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى : اءَنَا عَمْرُو بْنُ اَلْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحِجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَلَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَّغْنَا اءَنْ

صَاحِبِنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ.

فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ شُرَيْحًا الْقَاضِيَّ اءَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ هَ انى فَيُشَاهِدُهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَاءَخْبَرَهُمْ، فَارْضُوا بِقَوْلِهِ وَاَنْصَرَفُوا.

قال: وَبَلَغَ الْخَبْرُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ

ترجمه :

ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجایی؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: (إِنَّا لِلَّهِ...!) ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم!

راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَذْحِجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مَذْحِجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید.

ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شُرَیحِ قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند.

شُرَیحِ به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند.

راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند.

متن عربی :

الإِمَارَةُ، وَاَقْتَتَلَ اءَصْحَابُهُ وَاَصْحَابُ مُسْلِمٍ.

وَجَعَلَ اءَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ اءَلْدِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيُحَدِّثُونَ اءَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ.

فَجَعَلَ اءَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ:

مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَبْنَعِي اءَنْ نَقْعُدَ فِي مَنَازِلِنَا وَنَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ.

فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ اءَنْفُسٍ.

فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ.

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي ذُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَاءَةَ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ.
ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ.

فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرُ إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

ترجمه :

عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم ، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند.

چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوْعَه) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند.

جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن ، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید.

متن عربی :

فَاءَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِأَخْضَارِ مُسْلِمٍ.

فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمِرَاءَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عَبِيدِ اللَّهِ - لَعْنَهُ اللَّهُ -.

حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَاعَىْ أَمَانٌ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا

وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا

ءَكْرَهُ اَنْ اءُخْدَعَ اَوْ اءُغْرَا

اَوْ اءُخْلِطَ الْبَارِدَ سَخْنًا مُرًّا

كُلُّ اَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا

اَضْرِبُكُمْ وَلَا اءَخَافُ ضَرًّا

فَنَادُوا اِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تَعْرُ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ اِلَى

ترجمه :

آن ملعون ، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه (طَوْعَه) رسیدند. آواز سُم مَرَكِبَهَا به گوش آن جناب رسیده ، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با اصحاب ابن زیاد - لَعَنَهُمُ اللّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار فرستاد.

پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم ! تو در امانی . مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اَشْقِيَا مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز (قَرَن) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند:

(اَفْسَمْتُ لَا اءُقْتَلُ اِلَّا حُرًّا)؛ یعنی : سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم ، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون ، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم . یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم . هر مردی ناچار در روزگاری ، دچار شرّ و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم . پس آن اَشْقِيَا آواز برآوردند که محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد.

متن عربی :

ذَلِكَ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ اَنْ اءُتِخِنَ بِالْجِرَاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَحَرَّ اِلَى الْاَرْضِ، فَاَخَذَ اَسِيرًا.

فَلَمَّا اءُدْخِلَ عَلَيَّ عَبِيدِ اللّهِ بِنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيَّ.

فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَيَّ اَمِيْرٍ.

فَقَالَ لَهُ: أُسْكِتْ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَمَتَ أُمَّ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدُ فَإِنَّكَ لَا تَدَعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَقُبْحَ الْمُثْلَةِ وَخُبْتَ السَّرِيرَةَ وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ، لَا آخِذَ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَى الْمُسْلِمِينَ، وَاءَلْقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا ابْنَ زِيَادٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصَى

ترجمه :

مسلم بن عقیل اصلاً التفاتی به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن نازنینش رسید و به این واسطه سست و ضعیف گردید. گروه شقاوت آئین ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه ملعونی از عقب سر آن جناب در آمد و نیزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نیزه ، بر زمین افتاد. پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد بدبنیاد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدبنیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین نمود.

یکی از پاسبانان آن لعین گفت : بر امیر سلام کن ! آن جناب فرمود: بس کن ! وای بر تو باد، به خدا سوگند که او امیر من نیست .

عبیدالله پلید به سخن در آمده گفت : باکی بر تو نیست ؛ سلام بکنی یا نکنی ، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهممی نکرده ای ، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قُبْحُ مَثَلِهِ و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست . پس آن نانجیب زبان بریده ، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس ، ای مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی .

جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ

متن عربی :

الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَابْنَهُ يَزِيدَ - لَعْنَهُ اللَّهُ - ، وَ أُمَّمَا الْفِتْنَةَ فَإِنَّمَا أَلْفَحَهَا أَعْنَتَ وَ أَعْبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ تَقِيفٍ ، وَ أَعْنَا أَرْجُو أَعْنَ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَيَّ شَرِّ الْبَرِيَّةِ .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَنَّكَ نَفْسُكَ أَمْرًا، حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرَكَ لَهُ أَهْلًا وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَأَهْلُهُ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ؟

فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ!

فَقَالَ مُسْلِمٌ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكْمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَتَّظُنُّ اءَنَّ لَكَ مِنَ اءَلْأَمْرِ شَيْئًا.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّهُ اءَلْيَقِينُ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا اءَتَيْتَ هَذَا اءَلْبَلَدَ وَ اءَمْرَهُمْ مُلْتَمِسٌ فَشَتَّ اءَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ؟

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا اءَتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ اءَظْهَرْتُمْ اءَلْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ اءَلْمَعْرُوفَ وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ

ترجمه :

گفتی ، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عِلاج از طایفه ثَقِيف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادتم را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت : تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت ، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید.

جناب مسلم علیه السّلام فرمود: ای پسر مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست ؟ ابن زیاد گفت : یزید!؟

جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمدلّله . ما راضی و خشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید.

عبیدالله گفت : چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است ؟

آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم . ابن زیاد گفت : ای مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی .

جناب مسلم علیه السّلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختید و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند.

متن عربی :

رَضِيَ مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا اءَمَرَكُمُ اللّهُ بِهِ، وَعَمَلْتُمْ فِيهِمْ بِاَعْمَالِ كَسْرِي وَقَيْصَرَ، فَاَتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدَعُوهُمْ اِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا اءَهْلُ ذَلِكَ كَمَا اءَمَرَ رَسُوْلُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ .

فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللّهِ - يَشْتِمُهُ وَيَشْتِمُ عَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَام !

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: اءَنْتَ وَ اءَبُوكَ اءَحَقُّ بِاَلشَّتْمِ، فَاَقْضِ مَا اءَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللّهِ.

فَاَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بَنَ حَمْرَانَ اءَنَّ يَصْعَدَ بِهِ اِلَى اءَعْلَا الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَعَدَ بِهِوَهُوَ يُسَبِّحُ اللّهُ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَتَزَلَ وَهُوَ مَذْعُورٌ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟

فَقَالَ: اءِيَّهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا اءَسْوَدَ سَيِّئِ الْوَجْهِ حَذَائِي عَاضًا عَلَى إصْبَعِهِ - اءَوْ قَالَ شَفْتِيهِ - فَفَزَعَتْ فَزَعًا لَمْ اءَفْرَعُهُ قَطًّا.
ترجمه :

شما خلق را واداشتید به آنچه خدای U امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید.

ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیرمؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولدالزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فزع در خود ندیدم .

متن عربی :

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهْشَتَ.

ثُمَّ اءَمَرَ بَهَانِي بِنَ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللهُ - فَاُخْرِجَ لِيُقْتَلَ.

فَجَعَلَ يَقُولُ:

وَأَمْدُحِجَاهُ وَأَعْيُنَ مِنِّي مَذْحِجٌ! وَأَعَشِيرَتَاهُ وَأَعْيُنَ مِنِّي عَشِيرَتِي!

فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدُّ عُنُقِكَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا اءَنَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي .

فَضْرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللهِ بِنَ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللهُ - فَقَتَلَهُ.

وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللهِ بِنَ زُبَيْرِ الْأَسَدِيِّ .

وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِيِّ:

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي

ابن زياد گفت : گویا دهشت تو را فرو گرفته !

پس از این جریان ، ابن زياد لعین حکم نمود که هانى بن عروه رضى الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانى را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود:

(وَأَمْدُ حِجَاهُ! وَءَيْنَ مِنْ يَ مَذْحِجٍ! وَعَشِيرَتَاهُ وَءَيْنَ مِنْى عَشِيرَتِي ؟ كَجَائِدِ خُوَيْشَانَ وَ قَبِيلِهِ مِنْ ؟

جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم !

هانى فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم .

پس غلامی از ابن زياد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید.

در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانى بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزدق است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است .

(فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي ...); یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس اماره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانى بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل .

متن عربی :

۱ - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ

وَأَخْرُ يَهُوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ

۲ - أَصَابَهُمَا فَرْحُ الْبُعْيِ فَأَصْبَحَا

أَعَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ

۳ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ

وَنَضِحُ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ

۴ - فَتَىَّ كَانَ أَحْيَى مِنْ فَتَاهِ حَيَّيَّةٍ

وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ

۵ - أَيْرُكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيحِ أَمِنَا

وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولٍ

۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیربن حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَل)، هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اَقْرَب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند.

۲ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم، این دو بزرگوار را گرفت، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند.

۳ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود.

۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلک، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده، بود.

۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَذْحِج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند.

متن عربی :

۱ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ

عَلَى رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ

۲ - فَإِنْ أَعْتَبْتُمْ لَمْ تَتَّعَرُوا بِأَخْيِكُمْ

فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَّتْ بِقَلِيلٍ

قال الراوى : وَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ -.

فَاعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطْوَتِهِ، وَيَعْرِفُهُ أَعْنُ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جِهَتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤْخِذَةِ وَالْإِنْتِقَامِ وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ.

وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضِيِّنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ترجمه :

۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند.

۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت. پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذه و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهم و گمان، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجه الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهار شنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود.

متن عربی :

وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيْبًا، فَقَالَ:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ.

خَطُّ الْمَوْتِ عَلَى وُلْدِ اَدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جَيْدِ الْفَتَاةِ، وَمَا اءَوْلَهَنِي اِلَى اءَسْلَا فِي اِسْتِيَاقِ يَعْقُوْبَ اِلَى يُوْسُفَ.

وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعُ اَنَا لاقِيهِ، كَأَنِّي بَاءَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيْسِ وَ كَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي اءَكْرَاشًا جَوْفَا وَ اءَجْرِبَةً سَعْبَا، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ.

رَضِيَ اللّٰهُ رِضَانَا اءَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقُنَا اءَجْرَ الصَّابِرِيْنَ، لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ لِحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيْرَةِ الْقُدُسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدُهُ، مَنْ كَانَ بِاَدِلَا فِيْنَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى).

ترجمه :

سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه

چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند ودود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین

سرزمین (نواویس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهیم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدای U بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکیبایی بلای حق هستیم و صابر بر قضاهاى او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدهش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (۱۳).

متن عربی :

وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ:

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ:

لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ.

فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

(لَوْ لَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَبُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتَهُمْ بِهَوْلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَكْدِي عَلِيٌّ).

وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بَنِي أَبِي

ترجمه :

ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی المذهب - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - در کتاب (دلائل الامامة) خود روایت نموده که گفت از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از (اعمش). روایت کرده که ابو محمد واقدی و زرارة بن خلج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دل‌هایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده اند.

امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود، پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدای U کسی نمی داند؛ پس فرمود: اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر

بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت .

متن عربی :

وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ اَعْحَدُ.

فَقَالَ: (اَنْظُرْ فِيمَا قُلْتَ).

فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِرْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ ، فَاَتَاهُ ، فَاَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدَّرَ رُكْبَهَا فَقَالَ: يَا اَخِي اءَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟

قال: (بلى).

قال: فَمَا حَذَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟

فَقَالَ: (اَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، اءُخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا).

فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَاَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟

قال: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي : قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى .

وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ،

ترجمه :

آن جناب فرمود: در این باب ، باید نظری نمود.

چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موبک شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمدبن حنفیه رسید به

خدمتش شتافت و زمام ناقه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت :

یا اخی ! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتیم تاءملی فرمایی ؟

امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است .

محمد گفت : پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت ، عزم خروج از مکه نمودی ؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم ،

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب . و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ

خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین ! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه

گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست ؟

راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرموده که مشیت حق بر

اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند.

امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد.

محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند

متن عربی :

عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمَزَةُ إِنَّي سَاءَ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا:

إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرطاسٍ وَكَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ.

وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ

ترجمه :

مذکور در متن ، روایت نموده از حمزه بن حرمان از حضرت امام صادق علیه السلام که در خدمت آن جناب سخن از خروج ابی عبدالله الحسین علیه السلام در میان آمد و آنکه محمد بن حنفیه از نصرت آن جناب تخلف نمود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه ، من تو را خبر دهم به حدیثی که پس از این مجلس ، مرا از حال محمد بن حنفیه سؤال نمایی : به درستی که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه جدا شد و توجّه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که پاره کاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت :

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نوشته ای است از جانب حسین بن علی به جماعت بنی هاشم .

اما بعد؛ هر کس از شما به من بیوندد شهید گردد و آنکه تخلف نماید به پیروزی نرسد. والسلام .)

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب (مولد النبی صلی الله علیه و آله و مولد اوصیائه) به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه مسومین (صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان را نشانه است) و ملائکه مُردفین (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام رود) که حربه ها در دست و

بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب

متن عربی :

الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَعَنَّ اللَّهُ أَمَدَكَ بِنَا.

فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي اسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي .

فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنَطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ؟
فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَةَ إِعْوَاءِ صِلَإِي إِلَى بُقْعَتِي .

وَأَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ:

يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَعْنَصَارُكَ فَمَرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَعْنَتِ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ.

فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ

ترجمه :

گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم ، به درستی که خدایا مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو فرستاده .

امام علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن (کربلا) است ؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آید. عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدایا U ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتوانند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ماییم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴) ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدّر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند).

متن عربی :

هَذَا الْخَلْقُ الْمَعْسُوسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي .

وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِيَوْمِ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيُجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أَعْتُلُّ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَاهْلِي بَيْتِي، وَيُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَإِبْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا عَنَّا أَمْرُكَ طَاعَةٌ وَآئِنُهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ.

فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعَدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنَّا بَيْنَهُ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنَّا بَيْنَهُ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ

ترجمه :

پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعد از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدای U این را در روز (دَحُو الْأَرْضِ) که زمین را پهن نموده، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت. و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعْنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست، البته در این باب بر خلاف فرمانت، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السَّلَام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان، زیادتر از شماست، و لکن نظر ما این است که از روی بیینه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بیینه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل

متن عربی :

هُنَاكَ عَيْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْجَمِيرِيَّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَعْسَنَّا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ).

فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ.

ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَ لَهُ عَنْ أَهْلِهَا.

فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ).

قال الراوى : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى الثَّعْلَبِيَّةَ وَقَتَ الظَّهِيرَةِ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ:

(قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: آتَيْتُمْ تَسْرَعُونَ وَالْمَنِيَا

ترجمه :

(تنعيم) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان حمیری ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد

و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السلام بود و او

امام امت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را

تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از

یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن

نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مَرَكَب راند تا آنکه به منزل (ذات عِرْق) (۱۵) رسید و در این منزل (بشربن غالب) که از

عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشربن غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم

که دلهای ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه؟! حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی

که خدای U به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن

منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ،

چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را

متن عربی :

تَسْرَعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ).

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتَهُ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟

فَقَالَ: (بَلَى يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ).

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتَهُ إِذْنٌ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرًا مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ).

ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبَاهِرَّةَ الْأَزْدِي ، قَدْ آتَاهُ سَلَامَ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَيَحْكَا يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَّرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَّرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَآيَمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَيَلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مَن يَدُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا آدَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ

ترجمه :

به تعجیل به سوی بهشت می برد. در این هنگام فرزند دلبندهش حضرت علی اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم .

حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم .

حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مکتبی به اباهره آزدی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟

امام علیه السلام فرمود: وَيَحْكَا! ای اباهره ، به درستی که بنی اُمیّه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود.

متن عربی :

مَلَكَتْهُمْ إِمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ.

ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا آتَيْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نَسِيرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ النُّزُولَ اعْتَرَلْنَاهُ فَنَزَلْنَا نَاحِيَةً.

فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْآيَامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ أَعْنُ نُنَازِلُهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ آتَى رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْكَ لِنَاءْتِيهِ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَأَنَّما عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ.

فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو -: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَعْيَيْتَ إِلَيْكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ، فَلَوْ آتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ.

فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ أَعْنَ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَتَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
ترجمه :

پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد.

روایت کرده اند: جماعتی از بنی فزاره و طائفه بجیله گفتند: ما با زُهَیْر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهَیْر بن قین نمود و گفت : ای زُهَیْر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم).(۱۶) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی !؟ سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زُهَیْر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی بیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های

متن عربی :

وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: اَعْنَتِ طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَعْنَ يُصِيبُكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُفْدِيَهُ بِرُوحِي وَ
أَعْقِيهِ بِنَفْسِي .

ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى أَهْلِهَا.

فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ.

وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنَا وَمُعِينَا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، أَسَاءَ لَكَ أَعْنَ تَذُكْرُنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَعْنَ يُصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ.

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ، فَأَتَاهَا فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ
وَالْأَرْثِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ.

قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ.

ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ،

فلک احتشام حضرت امام حسین علیه السّلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السّلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا گردانش نمایم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلش رسانند. آن زن مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدّ حسین علیه السّلام ، یاد نمایی . سپس زهیر به اصحاب خویش گفت : هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او. امام حسین علیه السّلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل (زُبّاله) رسید و در (زُبّاله) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السّلام گردید. گروهی که از اهل طمع و ریه و دنیا پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از آخیار که در سلک اصحاب کِبار منخرط بودند. راوی گفت : از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضی الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود جیحون از چشمان جاری شد. پس از آن ، آن امام انس و جن با نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت متن عربی :

فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَكْنَا إِلَىٰ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟

قال: فَأَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَكْبِيَا، ثُمَّ قَالَ:

(رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَىٰ رَوْحِ اللَّهِ وَرَيْحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَىٰ مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا).

ثُمَّ أَعْشَاءَ يَقُولُ:

۱ - (فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً

فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَءَنْبَلُ

۲ - وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَعْشَتْ

فَقَتْلُ امْرَأٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

۳ - وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا

فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَعْجَلُ

۴ - وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا

فَمَا بِالْمُتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ

قال الراوى : وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى

ترجمه :

داعی حق جلّ و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزذق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟!

راوی گفت : سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کناد مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جَنّت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم . سپس این ابیات را انشاء فرمود:

۱ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود.

۲ - و اگر بدنها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است .

۳ - و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده ، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است .

۴ - و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است ، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت . راوی گوید: پس از آن ، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله :

متن عربی :

سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرَفَاعَةَ بْنَ شَدَادٍ وَجَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِي .

فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ إِعْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتَشَّهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَزَقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ.

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

قال: أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

قال: فَلِمَاذَا خَرَقْتَ الْكِتَابَ؟

قال: لِئَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ!

قال: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟

قال من الحسين بن عليّ عليهما السلام إلى جماعة من أهل الكوفة لا أعرف أسماءهم.

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تَفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَمْ تَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنُ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا.

ترجمه :

سُلَيْمَانُ بْنُ صُرْدِ خَزَاعِي، مُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ، رِفَاعَةُ بْنُ شَدَّادٍ وَعَدَّةُ أَيُّ دَيْغَرٍ مِنْ غُرُوهِ شِيعَةِ وَمُحَبِّانٍ وَأَنَّ فَرْمَانَ رَا بَه وَسِيلَهُ قَيْسُ بْنُ مِصْبَهْرٍ (مِصْبَهْرٌ فِي نَسْخَةِ بَدَلٍ) صَيْدَاوِي بَه كُوفَه اِرْسَالِ فَرْمُودٍ؛ قَيْسٌ بَه حَوَالِي شَهْرِ كُوفَه رَسِيدِ حُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید.

قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْنِ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود.

حُصَيْنِ لَعِينِ، آن مؤمن پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی؟

قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دلبد آن جناب، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم.

آن لعین گفت: چرا نامه را پاره نمودی؟

قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمی دانم.

ابن زیاد گفت: به خدا قسم، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم.

متن عربی :

فَقَالَ قَيْسٌ: أَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أَعْرِفُكَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ فَأَفْعَلُ.

فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَعْتَرَهُ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَلَعَنَ عُنَاةَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: أَيْيُهَا النَّاسُ، إِنَّا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَأَجِيبُوهُ.

فَأَخْبَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَأَمَرَ بِالْقَائِهِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَأَلْفَى مَنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (إِاللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنْزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

وَرَوَى آئِنَهُ ذَا الْكِتَابِ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِرِ.

ترجمه :

قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد!؟ سپس آن مؤمن ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبد او نمود و بعد از آن، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاه و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار نمود. سپس فرمود: ای گروه مردم! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید.

شهادت قیس بن مسهر

پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به ذروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه. و چون خبر شهادت قیس بن مسهر به سمع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت: خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر.

در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر.

متن عربی:

وَقِيلَ: غَيْرُ ذَلِكَ.

قال الراوى: و سارَ الحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى صارَ على مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الكُوفَةِ، فَإِذا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فى اءَلْفِ فارسٍ.

فَقالَ لَهُ الحُسَيْنُ عليه السلام: (اءَلنا اءَمُّ عَلىنا؟).

فقال: بَلْ عَلىكَ يا اءبا عَبْدِ اللهِ.

فقال: (لا حَولَ ولا قُوةَ إِلا بِاللهِ العَلىِّ العَظِيمِ).

ثمَّ تَرَدَّدَ الكَلامُ بَينَهُما، حَتَّى قالَ لَهُ الحُسَيْنُ عليه السلام: (فَإِذا كُنْتُمْ على خِلافِ ما اءَتَتْنى بِه كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتَ بِه عَلى رُسُلِكُمْ، فَإِنى اءَرَجِعُ إِلى المَوضِعِ الَّذى اءَتَيْتُ مِنْهُ).

فَمَنَعَهُ الحُرُّ واءَصحابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقالَ: لا، بل خُذْ يا بَنَ رَسولِ اللهِ طَريقًا لا يَدْخُلُكَ الكُوفَةُ ولا يَوصِلُكَ إِلى المَدِينَةِ لا عَظَدَرِ اءَنا إِلى ابْنِ زِيادٍ بِاِنَّكَ خالَفْتَنى فى الطَريقِ.

فَتَياسَرَ الحُسَيْنُ عليه السلام، حَتَّى وَصَلَ إِلى عُدَيْبِ الهَجاناتِ.

ترجمه:

روایات دیگر نیز وارد است.

راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُر بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُر به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حُر عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم. آن حضرت فرمود: (لا حَوْلَ...)! بین آن جناب و حُر سخنان بسیاری رد و بدل گردید تا آنکه خطاب به حُر نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حُر و اصحابش بر این مدعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله! و نور دیده بتول! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم. حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتران بود.

متن عربی :

قال: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ.

فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ : (أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟).

فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ.

قال الراوى : فقام الحسين عليه السلام خطيبا في اصحابه، فحمد الله واءثنى عليه وذكر جده فصلى عليه، ثم قال:

(إنه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، وإن الدنيا قد تنكرت وغيّرت واءدبر معروفها واستمرت حياء، ولم تبق منها إلا صبابه كصابه

الإناء، وخسيس عيش كالمرعى الوبيل.

ألا ترون إلى الحق لا يعمل به، وإلى الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء ربه محققا، فإنني

ترجمه :

راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حُر بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حُر که در

امر فرزند امام علیه السلام، مسامحه نموده و در آن نامه، لعنت ضمیمه، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال

را بر او دشوار گیرد. پس حُر با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه

السَّلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حُرَّ عرضه داشت: بلی! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و مأمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم.

سخنرانی امام علیه السَّلام بعد از گفتگو با حُرَّ

راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السَّلام با حُرَّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم! به تحقیق مشاهده می نمایید آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کاءس روزگار باقی نمانده مگر دُردی از آن درته پیمانہ حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و اَحَدی از باطل نهی نمی نماید؟!

متن عربی:

لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ:

لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ - يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا.

قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ، فَقَالَ:

وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَتُعَادِي مَنْ عَادَاكَ.

قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْيرٍ، فَقَالَ:

وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَعْنُ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَنْقَطِعَ فَيْكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ.

كَلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَاطِرُونَهُ أُخْرَى، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ.

وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحْرَمِ.

ترجمه:

نتیجه این وضعیّت، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم

مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران! لا دلتنگی و سستی.

سخنرانی زُهیّر و جمعی از اصحاب امام علیه السَّلام

در این هنگام زُھیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُصیر از جای برخاست و گفت : یا ابنَ رَسولِ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما منتّ گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مَرکَب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، حُرّ و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرّم

متن عربی :

فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟).

فَقِيلَ: كَرْبَلَاءَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالبَلَاءِ.

ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبِ وَبَلَاءِ اءَنْزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ بِهَذَا حَدَّثَنى جَدِّى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَنَزَلُوا جَمِيْعًا، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَاَصْحَابُ اَبْنِ نَاحِيَةَ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُوْلُ:

يَا ذَهْرُ اءُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيْلِ

كَمْ لَكَ بِالْاَشْرَاقِ وَالْاَصِيْلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيْلِ

وَالذَّهْرُ لَا يَنْقَعُ بِالْبَدِيْلِ

وَكُلُّ حَىٍّ سَالِكُ سَبِيْلِ

مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدَ اِلَى الرَّحِيْلِ

وَإِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَى الْجَلِيْلِ

ترجمه :

بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟

عرضه داشتند که این زمین کربلا است .

فرمود: خداوند! به تو پناه می برم از (کَرَب) و (بلاء).

پس از آن فرمود: این کرب و بلا است .

(انزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا)؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما.

جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ...

یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرُکِبهای خود فرود آمدند و خُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سیّد مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود:

(يا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...); ای روزگار! اف باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است .

متن عربی :

قال الراوی : فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فاطِمَةَ عليهما السلام ذلك، فقالت: يا اءخى هذا كلامٌ من قَدِ اءيقنَ بالقتلِ .
فقال: (نعم يا اءختاه).

فقالت زَيْنَبُ: وائكلاء، ينعى إلى الحسين نفسه.

قال: وبكى النسوة، ولطمن الخدود، وشققن الجيوب.

وجعلت اءم كلثوم تنادى : وائمحمدها واعليها واءماه واءخاه واءحسيناه واضيعةاه بعدك يا اءبا عبد الله.

قال: فعزاهنّ الحسين عليه السلام وقال لهما: (يا اءختاه! تعزى بعزاه الله، فإن سكان السموات يفتنون، واءهل الارض كلهم يموتون، وجميع البرية يهلكون).

ثم قال: (يا اءختاه يا ام كلثوم، واءنت يا زينب، واءنت يا فاطمة، واءنت يا رباب، اءنظرن اءنا قتلنا فلا تشقن على جيبا ولا تخمشن على وجهها ولا تقلن على هجرا).

ترجمه :

راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت: این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد.

امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم.

آن مخدره فریاد و اَثْکَلَاهُ بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشان را به من می دهد.

راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمّکلثوم فریاد برآورد (وا مُحَمَّدَاهُ، وَا عَلِيَّاهُ، وَا حَسَنَاهُ) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مذلت برگیریم. و این گونه سخنان می گفتند.

راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود:

ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود.

سپس فرمود: ای خواهرم اُمّکلثوم، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب! نظر نماید که چون من کشته شوم، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید.

متن عربی:

وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاَبْيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجْرُ ثَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: وَاثْكَلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمِنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَاتَتْ اُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَاَعَجَبِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَوَيْمَالَ الْبَاقِيْنَ.

فَنظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ: (يَا اُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ).

فَقَالَتْ: يَا اَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اَسْتُقْتَلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ.

فَرَدَّ غُصَّتَهُ وَتَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالذُّمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَا).

فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، اَفَتَغْتَصِبُ نَفْسَكَ اِغْتِصَابًا، فَذَلِكَ اَعْقَرُحُ لِقَلْبِي وَاَعَشَدُّ عَلَيَّ نَفْسِي، ثُمَّ اَهْوَتْ اِلَى جَيْبِهَا فَسَقَّتَهُ وَخَرَّتْ مَعْشِبَةً عَلَيْهَا.

فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَفَاقَتْ،

ترجمه:

و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (واثْکَلَاهُ لَيْتَ...); یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی

من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدّره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت: جانم به فدایت، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ)؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت. زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا ویلتاه! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای. اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می پاشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد.

متن عربی:

ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهِدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

وَمِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ:

أَنَّه لَوْ تَرَكَهِنَّ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَدْ أَتَفَذَّتْ لِيَاءِ خُذْهِنَّ إِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْأَسْتِيصَالِ وَسَيِّئِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيُمْتَنَعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَخْذِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَهُنَّ - عَنِ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ.

ترجمه:

پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مطهر و عترت ائمه خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید امم را مآخوذ می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالی غیر مقدور بود.

الْمَسْلُوكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ

متن عربی :

قال الراوی :

وَدَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ .

وَوَجَّحَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ ، وَأَتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ .

فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ .

مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش

ترجمه :

راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدایند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبیکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرّم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت .

متن عربی :

فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَتْنِي عَلَى قَائِمٍ سَيْفِهِ وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ ، فَقَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟) .

قَالُوا : اَللَّهُمَّ نَعَمْ ، أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسَبِطِهِ .

قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعْنَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟) .

قَالُوا : اَللَّهُمَّ نَعَمْ .

قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعْنَ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ؟) .

قَالُوا : اَللَّهُمَّ نَعَمْ .

قَالَ : (أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعْنَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؟) . قَالُوا : اَللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال: (اَعْتَشِدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ اَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْاُمَّةِ اِسْلَامًا؟).

قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

ترجمه :

نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا

پس از آن ، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود:

ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو

را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سبط آن جناب .

امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جدّ بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟

گفتند: خدا شاهد است که می دانیم !

امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او اوّل زنی بود در این اُمت که

اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟

گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم !

امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است

؟

گفتند: خدایا شاهی که این را هم می دانیم !

متن عربی :

قال: (اَعْتَشِدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ اَبِي؟).

قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: (اَعْتَشِدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟).

قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: (اَعْتَشِدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَعَنَّا مُتَقَلِّدُهُ؟).

قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: (اَعْتَشِدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَعَنَّا لِابْسُهَا؟).

قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ.

قال: (اَعْتَسِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اَوَّلَ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَعْتَنَّهُ وِلْيًا كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟).

قالوا: اءللهم نعم.

قال: (فِيْمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَاَبِي صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، يَذُوْدُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيْرُ الصَّادِرُ عَلَيَّ الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ يَبِيْدُ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!!!).

ترجمه :

امام حسين عليه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوندا ما می دانیم که چنین است !

باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سید ابرار است ؟

گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم !

امام حسين عليه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله عليه و آله و رسول پروردگار است ؟

گفتند: به خدا که این را هم می دانیم !

حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی عليه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سید انا م نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه ؟

گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم !

اباعبدالله عليه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست .

متن عربی :

قالوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَتَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكُ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!!

فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَاتِهِ وَاَعْخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنَ وَنَدْبِنَ وَلَطْمِنَ وَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُنَّ.

فَوَجَّهَ اِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا ابْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكْتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ).

قال الراوى : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللّٰهِ عَلَيَّ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحِثُّهُ عَلَيَّ تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْذَرُهُ مِنَ التَّاءِخِيرِ وَالْاِهْمَالِ، فَارْكَبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ .

وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : اءَيْنَ بَنُو اءُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (ءَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ اءُخْوَالِكُمْ).

فَقَالُوا لَهُ: مَا شَاءَ نَكَ؟

فَقَالَ: يَا بَنِي اءُخْتِي اءَنْتُمْ اَمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ مَعَ اءَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَاَلْزَمُوا طَاعَةَ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ.

ترجمه :

گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بچشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند.

جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین

راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دائی های شماست . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادرتان حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید.

متن عربی :

قال: فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ:

تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنًا مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ اءَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءَتَأْمُرُنَا اءَنْ نَتْرُكَ اءَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ اءَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ.

قال: فَرَجَعَ الشَّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا.

قال الراوى : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةَ ائْتِفَاعِهِمْ بِاَلْمَوَاعِظِ اَلْفِعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِاَخِيهِ

الْعَبَّاسِ:

(إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلْنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّيَ أَجِبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ).

قال الراوى : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ.

فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الرَّبِيدِيُّ :

وَاللَّهِ لَوْ أَعَانَهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالذَّيْلِمِ وَسَاءَ لَوْأَمْثِلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاَهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

ترجمه :

پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کناد مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا؛ ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنام ، حسین علیه السلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلا بر دل‌های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شرّ این آشقی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تاءمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به متن عربی :

قال الراوى : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقِدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ: (يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآمِي فَاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (عَدَا).

قال الراوى : فَلَطَمَتِ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا، لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا).

ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَآءَتْنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلِيَاءُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدَرُونِي وَهُوَ لَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي).

خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز.

آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام

چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ...؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرّق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست.

متن عربی :

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَاءِبْنَاؤُهُ وَاءِبْنَاؤُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا اءِرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ اءَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ اءَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ.

قال الراوی : ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا فَقَدْ اءَذْنْتُ لَكُمْ).

وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ:

فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ اءَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ اءِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ اءِمَامَنَا وَ اءَبْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ.

لَا وَ اءَلِّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارِقُكَ اءَبَدًا، وَ لَكِنَّا نَقِيكَ بِاَنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَرِدَّ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ اءَلِيَّشَ بَعْدَكَ.

ثُمَّ قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نَنْصَرِفُ عَنْكَ وَقَدْ اءَحَاطَ بِكَ هَذَا اءَدُوُّ،

ترجمه :

حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهد. و اول کسی که این

سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن ، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است ؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب ، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را واگذاریم و برویم ، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم ؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم ؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسَلِّم بن عَوْسَجَه از جای برخاست با دل محزون این گونه

متن عربی :

لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَإِنَّا أَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّىٰ أَعْكِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا أَثْبَتَ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُن لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَلَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ .

قال: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ:

لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّىٰ يَعْلَمَ اللَّهُ إِنَّا قَدْ حَفِظْنَا فَيْكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَوْ عَلِمْتَ أَنَّي أَعْتَلُّ فَيْكَ ثُمَّ أَخِي ثُمَّ أَخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أَدْرِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتُكَ حَتَّىٰ أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ إِنَّا لَأَكْرَمَةُ الْتِي لَا أَنْقِضُ إِهْلًا أَبَدًا!؟

ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّي قَتَلْتُ ثُمَّ نَشِرْتُ إِهْلًا مَرَّةً وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ .

قال: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: إِنَّنَا لَكِ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بِأَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا ، فَإِذَا

ترجمه :

دُرّ مکنون بسفت ، گفت : آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا سوگند! چنین نخواهد شد؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم . راوی گوید: سعیدبن عبد الله حنفی برخاست و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حق تو

وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه یک مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد. پس از آن زهیر بن قین برپای خاست و گفت : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد.

و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همین نَسَق ، سخنان گفتند
متن عربی :

نَحْنُ قَتَلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا.

وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْخَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أَسْرَ إِبْنُكَ بِشَعْرِ الرَّيِّ .
فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ إِحْسَابُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَعْجَبُ أَعْنَ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ.

فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ:

(رَحِمَكَ اللَّهُ، أَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلُ فِي فَكَاكِ إِبْنِكَ).

فَقَالَ: أءَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ.

قال: فَأَعْطِ إِبْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ.

فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ.

قال الراوي : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ.

فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ

ترجمه :

و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست می کنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر ذمت ما واجب است به جای آورده باشیم . و در این حال ، محمدبن بشیر حضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحد ری اسیر کفار گردیده . حضرمی گفت : او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا محبوب نیست که او اسیر باشد و من بعد از او زندگانی نمایم . چون امام حسین علیه السلام این سخن را از او بشنید فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بیعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندت را از اسیری برهانی .

آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السلام عرض کرد: جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم. امام علیه السلام فرمود: پس این چند جامه بُرد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد. پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود.

راوی گوید: امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السلام همیشه در کثرت

متن عربی :

سَعْدِ إِثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ.

وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ (العقد) قَالَ:

قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا أَقَلُّ وُلْدِ أَيْبِك؟

فَقَالَ: أَلْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ، فَمَتَى كَ انْ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ.

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرِبَ وَأَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ.

فَرَوَى: عَنْ بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُصَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ أَلْتَضَحُّكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحِكٍ وَلَا بَاطِلٍ.

فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَعْنَى مَا أَحَبَّبْتُ الْبَاطِلَ كَهَذَا وَلَا شَأْنًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِبْشَارًا بِمَا

ترجمه :

صلوات و در صفات کمالیه آن فرزند سرور کاینات، بر این منوال بوده است. ابن عبد ربّه از علمای عامّه در جزو چهارم از کتاب (عقدالفرید) خود ذکر نموده که خدمت افضل المتهجدین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند که چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندک بوده؟ در جواب فرمود: عجب دارم که من چگونه از او متولد گردیدم؛ زیرا که آن حضرت در هر شبانه روزی، هزار رکعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت که بازانان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد که خیمه بر پا نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مُشک فراوان و نوره کردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد.

شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا

چنین روایت است که بُریر بن خُضَیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السّلام ، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت : ای بریر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند، نیست

متن عربی :

نَصِيرُ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَعْنُ نَلْقَى هَوْلًا الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا فَنُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْخُورَ الْعَيْنَ.

قال الراوی :

وَرَكِبَ أَصْحَابُ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ.

فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا.

فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ - فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا.

فَحَمِدَ اللَّهُ وَاءْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَاءْبَلَّغَ فِي الْمَقَالِ.

ثُمَّ قَالَ:

(تَبَا لَكُمْ اءِئْتَيْتُمَا الْجَمَاعَةَ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالرَّهْمِينَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ.

سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيْمَانِكُمْ.

ترجمه :

مگر آنکه یک ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود.

سخنرانی امام علیه السّلام در صبح عاشورا

راوی گوید: لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السّلام ، بُریر بن خُضَیر را اَشْقِیا را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدّس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام علیه السّلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدّس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیا و مُرسَلین ، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس

این کلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لَعْنَهُ اللهُ باشد در زمان خلافت علی علیه السّلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السّلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مرکب های خود را راندیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر

متن عربی :

وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ.

فَأَصْبَحْتُمْ أَهْلَبًا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ.

مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ وَالْجَاءُشُ طَامِنٌ وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ .

فَسُخِّقَا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأُمَمِ، وَشِدَادَ الْأَحْزَابِ، وَبَيَّذَةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفَثَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئَةَ السُّنَنِ.

أَهْوُلَاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَا تَتَخَاذُلُونَ؟!

أَجَلٌ وَاللَّهِ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ.

وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ.

وَتَاءَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ.

ترجمه :

می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم . ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند (بنی امیه) و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السّلام) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترک نمودید در حالتی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءى ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت ؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوئید؟

همانا کار شما همین است . به خدا سوگند که غدر و مکر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر غذارى بسته شده و بر مکاری شاخه برآورده است ؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس

متن عربی :

فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاكْلَهُ لِلْغَاصِبِ.

أَيُّهَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ أَدْعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ.
وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ.

يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَعْيَبَةٌ: مِنْ أَعْنُ تَوَثَّرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ.
أَيُّهَا وَإِنِّي زَاخِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ).
ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبْيَاتِ فَرَوَةَ بْنِ مُسَيْكٍ الْمُرَادِي :

(فَإِنْ نَهَزِمُ فَهَزَامُونَ قَدَمَا

وَإِنْ نَغْلِبُ فَغَيْرُ مُغْلَبِينَ

وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ

مَنَايَا وَدَوْلَةَ آخِرِينَا

ترجمه :

که آن را پرورش داده ، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم : یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن ؛ اختیار ذلت و خواری از سجویه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم ، برای جنگ با شما آماده ام ؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروه بن مسیک مرادی : (فَإِنْ نَهَزِمُ...); یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهای دیرین نیز مردم

متن عربی :

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنِ النَّاسِ

كَالْكِلَّةِ إِتَاخَ بِأَخْرِينَا

فَاءَفْنَى ذَلِكُمْ سَرَوَاتِ قَوْمِي

كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأُولَيْنَا

فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خُلِدْنَا

وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَفَيقُوا

سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

ثُمَّ قَالَ:

(اَيُّمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَيَّ أَيْبَى عَنُ

جَدِّي ، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

اَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ

ترجمه :

دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را

ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند؛

زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا

سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند،

که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند

چرخ باشد که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول

اللّٰه صلیّ اللّٰه علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات

مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از

این ، بدی و شامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند.

سپس حکم خویش بر من جاری نمایید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوندا، باران رحمت را از ایشان بازگیر و

سالهای

متن عربی :

سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ .

وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً .

فَأَنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا .

وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَهْبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ .

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفِرْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْتَجِزِ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ .

فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَنََّّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا) . وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ .

قَالَ الرَّاؤِي : فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمِهِ وَقَالَ :

أَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ : أَيْتَى أَوَّلُ مَنْ رَمَى ، وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنْ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ : (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ ، إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ) .

ترجمه :

قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها

مسلط کن (مراد (مختار) یا (حجاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما

نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه

السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب

فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است .

راوی گوید: عمر سعد لعنه الله علیه در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خیر المرسلین ، رها کرد و به

اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام

تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران

خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین

است به سوی شما.

پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند

متن عربی :

فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ.

قال: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبْدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَعْجِبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي).
وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ، أَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ).

رواها ابو طاهر محمد بن حسين الترسى فى كتاب (معالم الدين).

قال الراوى : ثمَّ صاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ترجمه :

و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیعه شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام اناام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عزیز پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمد بن حسین برسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیعه شهادت نائل شود.

متن عربی :

(أَمَا مِنْ مُعِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ، أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ).

قال: فَإِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَاحِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمُقَاتِلُ اءَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ؟

فَقَالَ: إِيَّيْ وَاللَّهِ قِتَالًا اءَيْسَرُهُ اءَنْ تَطِيرَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الأَيْدِي .

قال: فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اءَصْحَابِهِ وَاءَخَذَهُ مِثْلُ الأَفْكَلِ.

فَقَالَ لَهُ المَهَاجِرُ بْنُ اءَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنْ اءَمْرَكَ لَمُرِيبٌ، وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اءَشْجَعُ اءَهْلِ الكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟

فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ اءُخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَأَءَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِّعَتْ وَاءُحْرِقَتْ.

ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَدَّهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

اءَللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ، فَقَدْ اءَرَعَبْتُ قُلُوبَ اءَوْلِيائِكَ وَاءَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ.

ترجمه :

پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین

علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی

هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شرّ دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام خُرّ بن یزید ریاحی رو به

سوی عمر سعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمر سعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که

آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ،

به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اوس او را

گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی

گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! خُرّ در جواب او گفت : به خدا که خودرا میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا

سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند!

توبه حر رضی عندالله

سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر

سر نهاده و می گفت : (اَللَّهُمَّ...!) یعنی خداوندا! به سوی تو انابه نمودم و از درگاه احدیتت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی

؛

متن عربی :

وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ اءَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اءَنَّ القَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا اءَرَى

، وَاءَنَا تَائِبٌ إِلَى اللّهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟

فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْكَ فَاءَنْزِلْ).

فَقَالَ: إِنَّا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَإِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي .

ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَذِّنْ لِي أَعْنُ أَعُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَعُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا غَدًا فِي الْقِيَامَةِ.

قال جامع الكتاب: إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْآنَ، لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ.

فَأَذِنَ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْطَالٍ.

ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ:

ترجمه :

زیرا دل‌های اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت : فدایت گردم ! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم، آیا توبه من پذیرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود حال از مَرُکَب خود فرودآی.

حَرَّ عَرَضَ نَمُود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودنم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حُرَّ پَسَ از آن مِلاطِفَت و مَحَبَّت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم ، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدِّ بزرگوارت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مِصَافِحَه می نمایند.

مؤلف کتاب گوید: مراد حُرَّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الاَّ قبل از شهادت حُرَّ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حُرَّ سعادت‌مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکى ، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصوّر نبود.

متن عربی :

(إِنَّتَ الحُرَّ - كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمَّكَ حُرًّا- فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

قال الراوى :

وَحَرَجَ بَرِيرُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ: فِي أَعْنُ يُقْتَلُ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلُ، فَتَلَقِيَا، فَقَتَلَهُ بَرِيرٌ.

وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قال الراوى :

وَجَرَجَ وَهْبُ بْنُ حُبَابٍ (جَنَاحِ) الْكَلْبِي ، فَأَعْحَسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ ، وَكَانَ مَعَ امْرَأَتِهِ وَوَالِدَتِهِ ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ :

يا ائمه، اعرضيت ائم لا؟

فَقَالَتْ :

لا، ما رضيت حتى تقتل بين يدي الحسين عليه السلام .

ترجمه :

در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دليران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشيد و روح پاکش با حورالعین هم اغوش گردید. چون بدن مجروح حر را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سبط خواجه لولاک باکمال راءفت و ملاطفت ، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: (اِنَّتَ الْحُرُّ...); تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را (حر) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت! راوی گوید: بریر بن خضیر به قصد جهاد با اهل عناد، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از زهاد و عباد بود. پس یزیدبن معقل بدآیین ، برای مبارزه حر، از لشکر عمرسعد لعین ، بیرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این نیت که هر یک از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است کشته شود. با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بریر) جان به مالک دوزخ بداد و (بریر) آن یزیدبن معقل پلید را به درک فرستاد. باز آن مؤمن پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا حباب) کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلادت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر

متن عربی :

وَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: بِاللَّهِ عَلَيَّكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ.

فَقَالَتْ لَهُ ائمه:

يا بنى اءعزب عن قولها وارجع فقاتل بين يدي ابن بنت نبيك تنل شفاعته جده يوم القيامة.

فَرَجَعَ ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَطِعَتْ يَدَاهُ ، فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُودًا ، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ : فِدَاكَ اَبِي وَاُمِّي قَاتِلُ دُونِ الطَّيِّبِينَ حَرَمِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَ لِيَرُدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ ، فَأَخَذَتْ بِثَوْبِهِ ، وَقَالَتْ : لَنْ اَعُودَ دُونَ اَعْنُ اَمُوتَ مَعَكَ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جُزَيْتُمْ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا ، اِرْجِعِي اِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ) ، فَانصَرَفَتْ اِلَيْهِنَّ .

وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى

ترجمه :

خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی .

زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت نشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از رای همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی ؛ پس (وهب) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید.

در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (وهب) شتافت در حالی که می گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. وهب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت : بر نمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم ! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیفه ، فرمود: خدا تو را رحمت کناد و در عوض احسان تو به ما اهل بیت ، جزای خیرت دهد، برگرد.

پس آن زن اطاعت کرد و برگشت . وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا

متن عربی :

الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا).

وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ:

لَوْلَا أَعْنَى أَعْلَمُ أَعْنَى فِي الْأَثْرِ لِأَحْبَبْتُ أَعْنُ تُوصِي إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَعْهَمَكَ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ.

فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لِأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا.

ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَذِنَ لَهُ.

آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ تمن بر بالین آن مؤ من ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السّلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ...) (۱۷) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسلم بن عوسجه ! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت .

مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهد به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السّلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاهر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظه (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ،

متن عربی :

فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زَيْدٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ.
وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ.

فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى ائْتُوهُ بِالْجِرَاحِ.

فَأَلْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَوْفَيْتُ؟

قال:

(نَعَمْ، اءَنْتَ؟ اءَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلَمْ اءَنِّي فِي الْأَثَرِ).

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ترجمه :

پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک ، مردانه و چالاک ، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به

دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان ، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات ، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت : یابن رسول الله ! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش ، مقبول درگاه است ؟

امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی ، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم .

متن عربی :

ثُمَّ بَرَزَ جَوْنُ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

(أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي ، فَإِنَّمَا تَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا.

فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرَّخَاءِ أَلْحَسُ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ أَعْذَلُكُمْ.

وَاللَّهِ إِنْ رِيحِي لَمُنْتَنُ وَإِنَّ حَسَبِي لِلتَّيْمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسُ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبُ رِيحِي وَيَشْرُفُ حَسَبِي وَيَبِيضُ وَجْهِي ، لَا وَاللَّهِ لَا أَعْفَارِكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِي ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ترجمه :

عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت ، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن . (جون) عرض نمود: یابن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش ، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حسبم پست و رنگم سیاه است ، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون

سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به دُرّوه اُغلی پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن ، عمروبن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا اباعبدالله ، جانم به فدایت باد! همّت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس ببینم یا آنکه در حضور اهل بیت ، شما را مقتول مشاهده نمایم .

متن عربی :

(تَقَدَّمُ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ).

فَتَقَدَّمُ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قال الراوی :

وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِي ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَقِيهِ السَّهْمَ وَالسُّيُوفَ وَالرِّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ .
وَأَخَذَ يُنَادِي :

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَاءِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ.

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ، يَوْمَ تَوْلُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتُكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى .

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَقَالَ:

إِفْلَا نَرُوحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟

ترجمه :

حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رضوانُ اللهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رضوانُ اللهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضَاةِ الْعَيْنِ بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود:(... يَا قَوْمِ إِنِّي ...)(۱۹) ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه ! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت ، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود

نخواهید دید.) ای مردم! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد
آن کسی که به خدا افترا ببندد.

متن عربی :

فَقَالَ لَهُ:

بَلَىٰ رُحِّ إِلَىٰ مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَىٰ مُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ .

فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَىٰ احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قال: وَحَضَرَتْ صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَعْنُ يُتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ.

فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمٌ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخَطَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا عَادٍ وَتَمُودَ.

اللَّهُمَّ اءْبَلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَاَبْلِغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنْ اءَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي اءَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ.

ترجمه :

پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در مضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیاء به شهادت نائل آمد.

برگزاری نماز ظهر عاشورا

راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص ، عزّ اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال ، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال ، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفاء، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت : خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود.

متن عربی :

ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرَّمَاحِ.

قال الراوى :

وَتَقَدَّمَ سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ ائْتُنَّ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ خُفِّهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يُفَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قال: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ:

١ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلْمَأَةٍ

وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمُكْرَدِسٍ

ترجمه :

خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده ، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من ، یاری ذریه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم . این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سويد بن عمرو بن ابى مطاع) خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک ، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود.

تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بردن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیا گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند ؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته :

١ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند.

متن عربی :

١ - لَيْسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ كَأَنَّهُمْ

يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا [وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ
أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ.

ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ، وَأَعْرَضَ عَنِّيهِ وَبَكَى .

ثُمَّ قَالَ: (اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنَّا اِذَا اشْتَقْنَا اِلَى نَبِيِّكَ
نَظَرْنَا اِلَيْهِ).

فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي).

فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا.

ترجمه :

۱ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بیایند، آن یاران با وفا بدون هیچ واهمه و خوف ، دل‌های قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جان‌های خویش بی اختیارند. خلاصه ، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیاء گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت ، پس فرزند دلبند امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام نامیش علی بن الحسین بود و در صباحت منظرگویی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی عدیل و بی نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مایوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت : پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم ، به سوی این جوان نظر می نمودیم ، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی .

جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهال بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء

متن عربی :

ثُمَّ رَجَعَ إِلَىٰ أَبِيهِ وَقَالَ: يَا اَبَتِ، اءَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ اءَجْهَدَنِي ، فَهَلْ اِلَى شَرْبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟

فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَاغْوَاهُ، يَا بَنِي قَاتِلٍ قَلِيلًا، فَمَا اءَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَسْتَقِيكَ بِكَأْسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأءُ بَعْدَهَا اءَبَدًا).

فَرَجَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مَرَّةَ الْعَبْدِيُّ بِسَهْمٍ فَصَرَعهُ، فَنَادَى: يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ.

فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ:

(قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، مَا أَعْرَأَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ).

ترجمه :

نگونبخت را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربتتی از آب هست ؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد و غوثا برآورد و فرمود: ای فرزند عزیزم ! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش نمایی . حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْقِذُ بِنِ مَرَّةَ عَبْدِي) تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: (يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ...); یعنی پدر جان ، سلام من بر تو باد! اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ); پس از تو، خاک بر سر این دنیا!

متن عربی :

قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي : يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنِي أَخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْبَتْ عَلَيْهِ.

فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ.

ثُمَّ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأْيَ لَكُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.

قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَخَرَجَ غُلَامٌ كَاعَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةَ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ.

فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجْلَى الصَّقْرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أَعْغِضَ، فَضْرَبَ ابْنُ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَطْنَمَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْقَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتْ تَقْدُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حَبِيبَاهُ يَا بِنَا اءَاخَاهُ! پس آن مخدّره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السّلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید.

پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السّلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمّل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل ازّدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَّاهُ برآورد. پس امام علیه السّلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن وَلَدُ الزَّنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السّلام نموده و دست نحس اش از مِرْفَق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند.

متن عربی :

قال: وَأَنْجَلَتِ الْعُغْبَرَةُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَكُ جَدُّكَ).

ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ اءَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، اءَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثَرَ وَاثِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ).
ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى اءَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ اءَهْلِ بَيْتِهِ.

قال الراوى :

وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَاءَحْبَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى :

(هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟

هَلْ مِنْ مُوَحَّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟

هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِاِعَانَتِنَا؟

هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي اِعَانَتِنَا؟).

فَارْتَفَعَتْ اءَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ اِلَى

کوفیان بی دین بر امام مبین ، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُمّ اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عمومی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد.

راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاغیان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟

آیا فریادرسی هست ک به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی :

بابِ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبَ: (ناولینی وَاَلِدِي الصَّغِيرِ حَتَّى اءُودَّعَهُ).

فَأَخَذَهُ وَاَعْوَمَاءَ اِلَيْهِ لِيقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبَ: (خُذِيهِ).

ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى اِمْتَلَاتَا، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ:

(هُوْنُ عَلِيٍّ مَا نَزَلَ بِي ، اِنَّهُ بَعَيْنِ اللّٰهِ).

قالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ اِلَى الْاَرْضِ!).

قالَ الرَّاوى : وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَكَبَ الْمُسْنَاهُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ ، وَالْعَبَّاسُ اءْخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَاعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ.

فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثَبَتْهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ . فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى اِمْتَلَاتَ رِ احْتَاهُ مِنَ الدَّمِ ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ:

امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟

پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیهاالسلام را فرمود که فرزند دل‌بند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه راءفت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمله بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللَّهُ - از خدا حیا ننمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلولی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلولی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشرف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند

متن عربی :

(اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَشْكُوْ اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ).

ثُمَّ اَفْتَتَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللّٰهُ رُوْحَهٗ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيْدًا، وَفِيْ ذٰلِكَ يَقُوْلُ الشّاعِرُ:

اَحَقُّ النَّاسِ اَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ

فَتَى اَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ

اَخُوهُ وَاِبْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ

اَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرَجُ بِالْدِمَاءِ

وَمَنْ وَاَسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ

وَجَادَلُهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ

قال الراوى :

ثُمَّ اَعَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيْمَةً، وَهُوَ فِيْ ذٰلِكَ يَقُوْلُ:

اَلْقَتْلُ اَوْلَى مِنْ رُكُوْبِ الْعَارِ

وَالْعَارُ اَوْلَى مِنْ دُخُوْلِ النَّارِ

مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست. پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات، مَرَهَم دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند.

شهادت حضرت عباس علیه السلام

پس از آن، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کرار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰) راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان اشرار در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، می آمد، امام ابرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به پُئس القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کفار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود: (الْمَوْتُ...)(۲۱)

متن عربی :

قال بعضُ الرواة:

والله ما رأيتُ مَكْثُورا قطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ وَاَصْحَابُهُ اَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَاِنَّ الرَّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَسِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَنَنكَشِفُ عَنْهُ اِنْكِشَافَ الْمِعْزَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الدَّبُّ.

وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَلْفًا، فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجَرَادُ الْمُتَشَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى مَرْكَزِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ).

قال الراوى :

وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ.

فَصَاحَ بِهِمْ : (وَيَحْكُمُ يَا شَيْعِزَةَ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، اِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَكُونُوا اءِخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اَرْجِعُوا اِلَى اءِخْسَابِكُمْ اِنَّ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ).

ترجمه :

خلاصه ، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله . امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سراپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباہ ، زد که : (ویحکمم ...)؛ ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید.

متن عربی :

قالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بِنَّ فَاطِمَةَ

قال: (اَقُولُ: اَنَا الَّذِي اءَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونَنِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْنَهُنَّ جُنَاحُ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جِهَالِكُمْ وَ طُعَاتِكُمْ مِنْ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا)

فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بِنَّ فَاطِمَةَ وَ قَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوْقَ يَسْتَرٍ يَحْسَبُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ:

(اَللَّهُمَّ اِنَّكَ ز تَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهٌ اِلَّا رَضِ اِنْ بِنْتُ نَبِيِّ غَيْرُهُ)

ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ،

ترجمه :

راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام

مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله بر گروه اشقیاء، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید.

امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست!

حضرت فرمود: (بسم الله ...) سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوندا! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او.

پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت

متن عربی:

فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ زِ السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. قَالَ الرَّأْوِي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى بِقَلَنْسُوَةٍ فَلَبِسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ - وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَى عَ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ:

وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي!

فَأَهْوَى (أَبْخَرُ) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَهُ بِنُ الْكَأْهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ.

فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ:

وَيْلَكَ يَا بِنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟!

ترجمه:

زخمها و جراحات، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحسش مالک بن یسر بود آن زنارزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت.

شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام

راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت: به خدا قسم! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم! در این هنگام، (بحرین کعب) یا بنابر قول دیگر (حرمله بن کاهل) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت: وای بر تو! ای زنازاده بی حیا!

متن عربی:

فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَعَطَنَهَا إِلَى الْجِدِّ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ.

فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ!

فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: (يَا بْنَ أَعْحَى، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ اخْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ).

قال: فرماه حرمله بن الكاهل بسهم، فذبحه وهو في حجر عمه الحسين ع.

ثم ان شمر بن ذى الجوشن حمل على فسطاط الحسين فطعنه بالرمح، ثم قال: على بالنار احرقه على من فيه.

فقال له الحسين ع: (يا بن ذى الجوشن، انت الداعى بالنار لتحرق على اهلى، اءحرقك الله بالنار).

و جاء شبت فوبخه، فاستحى وانصرف.

قال الراوى: و قال الحسين ع: ايتونى بثوب لا يرغب فيه اءجعله تحت ثيابى، لئلا اءجرد منه).

فأتى بتبان، فقال: (لا، ذاك لباس من ضربت

ترجمه:

تو می خواهی عمویم را به قتل رسانی ولی آن ولدالزنا بی حیا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشیر را فرود آورد و آن کودک دستش را در پیش شمشیر سپر ساخت و دستش به پوست آویخت و فریاد وا امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سینه خود چسانید و فرمود: ای فرزند برادر! بر این مصیبت شکیبایی نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خیر و ثواب احتساب دار که خدا تو را به پدر گرامی ات ملحق خواهد فرمود: راوی گوید: در این اثناء حرمله کاهل حرام زاده تیری به جانب آن امام زاده معصوم انداخت که آن تیر گلولی آن یتیم را که در آغوش عموی بزرگوارش بود، برید و او جان بر جان آفرین تسلیم نمود پس از آن شمر پلید به خیمه های حرم مطهر حمله نمود نیزه خود را به خیمه ها فرو برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه ها را با هر کس که در آن است به شعله

آتش سوزانم آن معدن غیرت الله ، حضرت امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن ! ایا تو می گویی آتش آورند که خیمه ها را بر سر اهل بیت من بسوزانی ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند.

در این هنگام (شبث) پلید آمد و آن شمر عنید را از این کار سرزنش نمود که آن سگ بی حیا اظهار شرم نموده بر گشت .

راوی گوید: امام به اهل بیت خود فرمود: جامه کهنه ای برای من بیاورید که کسی در آن رغبت نکند، می خواهم آن جامه را در زیر لباسهایم بپوشم تا اینکه دشمنان بدنم را برهنه نسازند.

متن عربی :

عَلَيْهِ الذَّلَّةُ).

فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِقًا، فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَجَّرَ دُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ثُمَّ اسْتَدْعَى عِيسْرَ أَوِيلَ مِنْ حَبْرَةَ، فَفَرَزَهَا وَلَبَسَهَا، وَانَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عِيسْرًا مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَدَمًا إِلَى أَعْنَ أَاهْلِكَهُ اللَّهُ تَعَالَى .

قال: وَ لَمَّا أُنْخِنَ الْحُسَيْنُ عِيسْرًا بِالْجِرَاحِ، وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبِ الْمُزَنِيِّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عِيسْرًا عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ.

ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ .

قال الراوی :

ترجمه :

پس چنین جامه ای آوردند که عرب آن را (تبان) می گویند امام حسین علیه السلام آن لباس را نپذیرفت و فرمود: نمی خواهم ، این لباس کسی است که داغ ذلت و خواری به او زده شده باشد سپس جامه کهنه ای آوردند امام علیه السلام آن را پاره نمود و در زیر جامه های خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس این بود تا آن را از بدن شریف آن جناب بیرون نیاورند و چون به درجه شهادت رسید، آن را از بدن شریفش بیرون آوردند سپس آن حضرت لباسی که نام آن در میان عربا معروف به (سراویل) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس ، این بود تا آن را از بدن آن جناب بیرون نیاورند ولی وقتی شهید شد، (بحرین کعب) آن جامع را به غارت در ربود و امام علیه السلام را برهنه از آن لباس رها کرد و از اعجاز آن حضرت این بود که دستهای نحس بحر بن کعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب ، خشک می گردید و در زمستان چنان تر می بود که خون و چرک از آنها جاری می شد و به همین درد مبتلا بود تا اینکه جان به مالک دوزخ سپرد. راوی گوید:

چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحات بسیار که در بدن مبارکش وارد گردیده بود ضعف و سستی بر حضرتش مستولی شد و از اثر اصابت تیرهای بسیار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر می آمد در این موقع ، صالح بن و هب مری (یا مزنی) بی دین با نیزه بر تهیگاه امام مبین زد که آن مظلوم از بالای اسب بر زمین افتاد و بر گونه راست

متن عربی :

وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَ اِخَاهُ، وَ سَيِّدَاهُ، وَ اَهْلَ بَيْتَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءَ اُطْبِقَتْ عَلَيَّ الْاَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَذَكَّدَتْ عَلَيَّ السَّهْلِ.

قال: وَصَاحَ شِمْرُ بَاءَ صُحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجْلِ.

قال: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.

فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى ، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ ع زُرْعَةَ فَصَرَعَهُ.

وَ ضْرَبَهُ آخِرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً كَبَا ع بِهَا عَلَى وَجْهِهِ، وَ كَانَ قَدْ اءَعْيَى ، فَجَعَلَ يَنْوُءُ وَ يَكْبُ.

فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ اَنْسِ النَّخَعِيِّ فِي تَرْقُوَّتِهِ.

ثُمَّ اَنْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ اَيْضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ.

ترجمه :

صورت بر روی خاک کربلا قرار گرفت . درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و چون کوه استوار بایستاد روای گوید: علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد: ای وای برادرم ، وای سید و سرورم وای اهل بیتم ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزریز می گردید روای گوید: شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید، چرا کارش را تمام نمی کنید؟ در این هنگام یک مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شریک) مشرک ، ضربتی بر شانه مبارک امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدزنای دیگر، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زده سر، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملک یقین ، شهسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا ننمود، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که

متن عربی :

فَسَقَطَ عَ ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا.

فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا.

وَ كَلَّمَا امْتَلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

(هَكَذَا لَقِيَ اللَّهُ مُخَضَّبًا بِدَمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي)

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ:

إِنْزَلْ وَ يُحَكِّإِلَى الْحُسَيْنِ ع فَأَرِحَهُ.

فَبَدَرَ إِلَيْهِ حَوْلِيُّ بْنُ أَنَسِ النَّخَعِيِّ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ:

وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُنْزُ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أُمَّا!!!

ثُمَّ اجْتَنَزَ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

ترجمه :

صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین ، سنان مشرک لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوی مبارک می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت : وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهرای بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت : به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه واله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود.(۲۲) خدا بر (سنان) لعنت کنان و آنا فآنا عذابش را مضاعف

متن عربی :

فَأَيُّ رَزِيئَةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاءَ تُبَيْرُهُ كَفَّا سِنَانِ

وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْحَمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ:

لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالُوا: يَا رَبَّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ

قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَقَالَ: بِهَذَا ائْتَقِمُوا لِهَذَا

وَرُوي:

أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً ثَدَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَأَعْلَى لَهُ قَدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ.

قَالَ الرَّاوي :

وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سُودَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثْرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ،

ترجمه :

گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چینی گفته : (فای رزیه ...) یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر محمدبن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود:به این شخص انتقام خواهیم کشید از برای این مقتول ! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندبند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگری از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون ، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اظطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان ، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر

متن عربی :

فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ.

وَرُوي هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ:

إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِحًا:

أَبْشِرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرُ فِهَذَا شِمْرُ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ع .

قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ ع لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَلَقَدْ

شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ:

وَاللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ! إِنَّا لَا نَأْرِدُ الْحَامِيَةَ وَلَا نَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ نَأْرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَ وَنَأْسُكُنْ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ، وَنَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَنَأَشْكُو أَيْلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي) ترجمه :

دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت .

هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید.

هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السَّلَام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السَّلَام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السَّلَام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملوک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش

متن عربی :

قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَانَتْ لَللَّهِ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرَوْا رَأْسَهُ وَ أَيْنَهُ لِيُكَلِّمَهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا.

قال :

ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ إِبْرَصَ وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ وَ رَوَى:

أَنَّه وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مِائَةً وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ.

قال الصادق ع :

وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ عِ ثَلَاثَ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً.

وَءَاخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّمِيمِي - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَرَوَى:

أَنََّّهُ صَارَ زَمِنًا مُفْعَدًا مِنْ رِجْلَيْهِ.

ترجمه :

شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است ؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم : به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین ، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان ، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرچفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت ، جای زیاده از یک صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند.

بحرین کعب تمیمی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم

متن عربی :

وَءَاخَذَ عِمَامَتَهُ اَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوها.

وَءَاخَذَ نَعْلَيْهِ الْاَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ.

وَءَاخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِي ، فَقَطَعَ اِصْبَعَهُ عَ مَعَ الْخَاتَمِ.

وَ هَذَا اِخْذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَسَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ.

وَءَاخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَ كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسِ بْنِ الْاَسْعَثِ.

وَءَاخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءِ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِابِي عُمَرَ قَاتِلِهِ.

وَءَاخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْاَوْدِي .

وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ.

وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ اِنَّهُ:

در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی ، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت بر بود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی ، انگشت مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بتراء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین ، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که

متن عربی :

وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا: إِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ.

وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ.

قَالَ الرَّاوى : وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع .

فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا أُمَّةَ اللَّهِ إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ.

قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَأَسْرَعْتُ إِلَى سَيِّدَاتِي وَ أَنَا أَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِي وَ صَحْنَ.

قال: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بِيوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قَرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَرِيمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاءِ وَالْإِحْبَاءِ.

فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي

مردی از بنی تمیم که نام آن روسیاه (اسودبن حنظله) دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحیه والثناء - در کربلا به غارت رفت سوای ذوالفقار حیدر کرار است؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند.

راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت: یا امه الله! اقاییت کشته شد! آن کنیزک گفت: من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند.

راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکرین وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی:

بَكْرُ بْنُ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ.

فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَ اءَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ:

يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ اءْتَسَلَبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللّٰهِ؟!

لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللّٰهِ، فَاءَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَى رَحْلِهِ.

قَالَ الرَّاوى :

ثم اءُخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاءَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اءَسْرِ الذَّلَّةِ وَ قُلْنَ:

يَحِقُّ لِلّٰهِ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةَ اِلَى الْقَتْلِ صِحْنَ وَ ضَرَبْنَ وُجُوهُهُنَّ.

قال: فَوَ اللّٰهِ لَا اءُنْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَثِيبٍ:

ترجمه :

لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکرین وائل! آیا سزاوار است که دختران رسول

صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا الله ، یالثارات رسول الله)!!

شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید.

راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاها را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم

متن عربی : وَا مُحَمَّدَا، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَائْتِكَلَاهُ، وَ بَنَاتِكَ سَبَايَا، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ أَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ أَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَ أَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ أَلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَ مُحَمَّدَا، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَ أَحْزَنَاهُ، وَ أَكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَعْلِيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَافُونَ سَوَاقِ السَّبَايَا. وَ فِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ: وَ مُحَمَّدَا، بَنَاتِكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتِكَ مُقَتَّلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَخْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. بِأَبِي مَنْ أَعْضَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهْبًا. بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى . بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى، وَ لَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى. بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ. بِأَبِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى . بِأَبِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى .

ترجمه :

و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود!

کجا بید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله !؟ اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد!

اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند.

پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت .

شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده .

پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند.

پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت .

پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است .

متن عربی :

بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سِبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى، بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، بِأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ، بِأَبِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى .

قَالَ الرَّاوى : فَأَبِيكَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ! ثُمَّ أَعَنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوا عَنْهُ .

قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِي الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَهُمْ اسْحَاقُ بْنُ

حَوْبَةَ الْأَذَى سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلٍ السَّنْبِسِيُّ، وَعُمَرُ بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ

الْعَبْدِيِّ، وَسَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجُعْفَى، وَوَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ، وَهَانِيُّ بْنُ شَبَثِ الْحَضْرَمِيِّ، وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ ع

بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ .

ترجمه :

پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست .

پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان .

جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد.

راوی گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه

پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند.

راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت

امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن

ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛

اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبدی ؛ سالم بن خثیمه جعفی

پلید؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین

- پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسپها خود پایمال کردند و در هم شکستند.

قَالَ الرَّاوى : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ اءَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ

بِكُلِّ يَعْبوبٍ شَدِيدِ الْاَسْرِ

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اءَنْتُمْ؟

قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطِئْنَا بِخِيُولِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ.

قال: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ.

قال: اءَبُو عَمْرٍ الزَّاهِدُ: فَنَظَرْنَا اِلى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءَوْلَادَ زِنَا.

وَ هَوْلَاءِ اءَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَ اءَرْجَلَهُمْ بِسُكَّكَ الْحَدِيدِ، وَ اءَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا.

وَ رَوَى ابْنُ رَبَاحٍ قال: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع .

فَسُئِلَ عَنِ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟

فقال : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ اءَنِّي

ترجمه :

راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسیاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن رضضنا...); یعنی ماییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانید؟ گفتند: ماییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت : آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند.

از ابن رباح روایت است که گفت : مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت ، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش ، او در جواب گفت : من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز

عشا را به جای

متن عربی :

لَمْ اعْطَعْنَ وَ لَمْ اعْضُرِبْ وَ لَمْ اعْرَمِ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ نُمْتُ.

فَاءَتَانِي آتٍ فِي مَنَامِي ، فَقَالَ: اعْجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ !

فَقُلْتُ: مَا لِي وَ لَهُ؟

فَاءَخَذَ بِنَتَلَابِي وَ جَرَّنِي إِلَيْهِ، فَاءَذَا النَّبِيَّ ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءَ، حَاسِرٌ عَن ذِرَاعَيْهِ، آخِذٌ بِحَرْبِيَّةٍ، وَ مَلَكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِّنْ نَّارٍ فَقَتَلَ أَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَهُ التَّهَبَّتْ أَنْفُسُهُمْ نَارًا.

فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ جَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: اءِلسَلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرُدُّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيلًا.

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ ائْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِثْرَتِي وَ لَمْ تَرَعِ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمُحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ.

ترجمه :

آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رويا شخصي به نزد من آمد و به من گفت :

رسول خدا عليه السلام تو را طلب نموده ، به نزد پیامبر بيا.

گفتم : مرا با رسول چه کار است !؟

پس آن شخص گريبان مرا گرفت و كشان كشان تا به خدمت پیامبر آورد.

پس آن جناب را دیدم در صحرايي نشسته و آستين های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پيش روی

آن حضرت صلى الله عليه واله ايستاده و شمشيري از آتش در دست دارد و آن نه نفر ديگر هم حاضر بودند.

آن فرشته آن نه نفر را به اين كيفيت به قتل رسانيد كه هر يك را ضربتي كه مي زد شعله آتش او را فرو مي گرفت و به درك مي

رفت .

پس من نزديك خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم : (السلام عليك يا رسول الله)!

آن حضرتت جواب سلام مرا نفرمود.

مدتي دراز سر مبارك را به زير افكند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: اي دشمن خدا! حرمت مرا شكستي و عترت مرا به قتل

رسانيدي و رعايت حق را نمودي و كردي آنچه كردي !!!

پس من گفتم : يا رسول الله ! به خدا سوگند كه من نه شمشير زدم و نه نيزه به كار بردم و نه تير انداختم .

متن عربی :

فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَ لَكِنَّ كَثْرَتَ السَّوَادِ، اءِذْنٌ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَاِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا دَمًا.

فَقَالَ لِي : هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ع ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ ، فَأَنْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا أَعْبُرُ شَيْئًا.

وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ ع ، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صِ إِنَّهُ قَالَ :

(إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَرَأْسَهُ فِي يَدِهِ .

فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا .

فَيَمَثُلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (٢٣) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ .

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ ، فَأَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ

ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص .

ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ الْحَسَنُ ع

ترجمه :

رسول خدا فرمود: راست می گوئی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم ، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم ، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه السلام به محشر می آید در حالتی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند یک نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند.

سپس خدای عزوجل ، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال ، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم .

سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیای را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام

متن عربی :

ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع

ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِعْلًا إِلَّا قَتَلَهُمْ . فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْغَيْظُ وَ يُنْسَى الْحُزْنَ .

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع :

رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمُ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ)

وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ:

(اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا.

فَيُقَالُ لَهَا: اءُدْخِلِي الْجَنَّةَ.

فَتَقُولُ: لَا اءُدْخُلُ حَتَّى اءَعْلَمَ مَا صَنَعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي .

فَيُقَالُ لَهَا اءُنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ اِلَى الْحُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَاَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا).

وَ فِي رِوَايَةٍ اٰخَرَى : (وَ تُنَادِي وَا وَلَدَاهُ، وَ اِثْمَرَ فُو اِدَاهُ).

ترجمه :

حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود(۲۴)

پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند.

پس به او گفته می شود: (انظری فی قلب القیامه)؛ یعنی به وسط صحرای محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد.

در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند.

و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، واثمره فواداه) بر می آورد.

متن عربی :

قال: (فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهَبْ قَدْ اءَوْقَدَ عَلَيْهَا اءَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحُ اءَبْدَا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمُّ اءَبْدَا.

فَيُقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَادَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا.

فَيَنْطِقُونَ بِأَلْسِنَةٍ دَلِقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ بِمِ آءَوْجِبَتْ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ؟

فِيَاءُئِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ مَنْ عَلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ.

رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْأَعْمَالِ).

وَرَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِنِعْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ

عَنْ طَلْحَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَأَغْفِرْ لَهُ

ترجمه :

در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هب هب

) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از

درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین

؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز

به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبْ هَبْ) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبْ هَبْ) به شعله خویش به فریاد

می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت

پرستان (۲۵) ، مستوجب آتش نمودی ؟

از جانب رب العزة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست .

سید ابن طاوس - اعلی الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب (عقاب الاعمال) ذکر نموده و فرموده که آن را در

مجلد سوم کتاب (تذییل) شیخ محدثین بغداد محمدبن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس اززدی است ، دیده ام شیخ

مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله می فرمود: موسی بن عمران - علی

نبینا و علیه السلام -

متن عربی :

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوْلِيْنَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-

ترجمه :

از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را پیامرز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که

ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را پیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن

ابی طالب علیه السلام

متن عربی :

فَاَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -
صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-.

ترجمه :

از پروردگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من در خواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی ابی طالب علیه السلام .

المسلک الثالث فی الأمور المتأخّرة عن قتله ع وَ هِيَ تَمَامٌ مَا أَعَشَرْنَا إِلَيْهِ.

متن عربی :

قال: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنَ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِّفَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ.

وَ أَعْقَمَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ صَ عَلَى إِخْلَاصِ إِفْتَارِبِ الْجِمَالِ بَغَيْرِ وِطَاءٍ

ترجمه :

مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسال عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعی ما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید

روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندان خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید

اصبحی و حمیدبن مسلم ازدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر

شهداء - رضوان الله عليهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و

آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز

یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیا

در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهای

متن عربی :

و لا غطاءٍ مكشفات الوجوه بين الأعداء، و ساقوهن كما يساق سبئ الترك و الروم في أشد المصائب و اللهموم.

وَلِلَّهِ دَرُّ قَائِلِهِ :

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ

وَ يُعْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِيبُ

وَ قَالَ آخِرُ:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا

شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

وَ رُوِيَ: عَنْ رُوِّ وَسْءِ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَ كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ، لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى

يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ:

فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبِهِمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ.

وَ جَاءَتْ هَوَازِنُ بِاثْنِي عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبِهِمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

وَ جَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا.

ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترک و روم با شدت

مصیبت و کثرت غم و غصه ، به اسیری می بردند.

شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده :

(یصلی علی المبعوث من ...)؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر

روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!!

آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت

داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای

تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده

سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر

بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند

و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند.

متن عربی :

و جاءتُ بَنُو اءَسَدٍ بِسَيْتَةٍ عَشْرَ راءِسا وَ جاءتْ مَدْحِجٌ بِسَبْعَةٍ رُوْ وُسِي وَ جاءَ سائِرُالناسِ بِثَلَاثَةِ عَشْرَ راءِسا. قَالَ الرّاوى : وَ لَمّا اَنْفَصَلَ اَبْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ عَن كَرْبِلاءِ خَرَجَ قَوْمٌ مِّنْ بَنِي اءَسَدٍ فَصَلُّوا عَلٰى تَلْكَ الْجُثْثِ الطَّواهِرِ المُرْمَلَةِ بِالدِّماءِ، وَ دَفَنُوها عَلٰى ما هِيَ اَلانَ عَلَیْهِ وَ سارَ اَبْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْبِ المُشارِ اِلَیْهِ فَلَمّا قارَبُوا الكُوفَةَ اجْتَمَعَ اءَهلُها لِلنَّظَرِ اِلَیْهِنَّ.

قَالَ الرّاوى : فاءَشَرَفَتْ اِمرأَةٌ مِّنْ الكُوفِیَّاتِ، فَقالَتْ: مِمنْ اِىُّ الِاسارى اِئْتَنَنْ؟

فَقُلْنَ نَحْنُ اِسرائى آلِ مُحَمَّدٍ ص .

فَنزَلَتْ مِمنْ سَطْحِها، فَجَمَعَتْ مِلاءً وَ اِزْرًا وَ مَقانِعَ، فاءَعْطَطَهُنَّ فَتَغَطَّیْنَ. قَالَ الرّاوى : وَ كانَ مَعَ النِّساءِ عَلٰى بَنِى الحُسَیْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتَهُ العِلَّةُ، وَالحَسَنُ بَنِى الحَسَنِ المُنْتِى ، وَ كانَ قَدْ واسى عَمَّهُ وَ امامَهُ فى الصَّبْرِ عَلٰى ضَرْبِ السُّیُوفِ وَ طَعْنِ الرِّماحِ، وَ اِنما اُرْتُتَّ وَ قَدْ اِئْتُخِنَ بِالْجِراحِ.

ترجمه :

به خاکسپاری شهدای گلگون کفن

راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره ، نماز گزاردند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد)! ما اسیران از آل محمد هستیم!

در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند.

راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لئام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عموی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید.

متن عربی :

وَ روى مُصَنِّفُ كِتابِ (المصابيح):

اِنَّ الحَسَنَ بَنِى الحَسَنِ المُنْتِى قَتَلَ بَیْنَ يَدَی عَمِّهِ الحُسَیْنِ ع فى ذَلِکَ الِیَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسا وَ اِصابَهُ ثمانیةَ عَشَرَ جِراحا، فاءَخَذَهُ خالُهُ اِسماءُ بَنِى خارِجَةَ، فَحَمَلَهُ اِلى الكُوفَةِ وَ داواهُ حَتّى بَرِءَ، وَ حَمَلَهُ اِلى المَدینَةِ.

وَ كَانَ مَعَهُمْ اَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ لَدَا الْحَسَنِ السَّبْطِ ع .

فَجَعَلَ اَهْلَ الْكُوفَةِ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع :

(اَتَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ اءِجْلِنَا؟! فَمَنْ اَلَّذِي قَتَلَنَا .

قالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الاسْدِي وَ نَظَرْتُ اِلَى زَيْنَبَ اِبْنَتِهِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّ اءَزُ حَفِرَةً قَطُّ اءَنطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفَرِّغُ مِنْ لِسَانِ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ اءَوَمَّاءَتْ اِلَى النَّاسِ اءَنْ اَسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ اَلْاَنفَاسُ وَ سَكَنَتِ اَلْاَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ:

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلٰى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ اَلِهِ الطَّيِّبِينَ اَلْاَخْيَارِ .

اِءَمَّا بَعْدُ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْخَتْلِ وَ اَلْغَدْرِ،

ترجمه :

مصنف کتاب (مصابیح) روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیا را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال ، دایی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران ، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: (اتنوحون و تبکون ...) ای اهل کوفه ! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده ؟!

سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه

بشیر بن حدلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم ، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود:

(الحمد لله) اما بعد، ای مردم کوفه ! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد!

متن عربی :

اَبَّيْكُونَ؟! فَلَا رَقَاءَتِ الدَّمْعَةُ، وَ لَا هِدَاءَتِ الرَّنَّةِ، اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ اَلَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اءِنكَاثِ، تَتَّخِذُونَ اِءَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ .

اِءَلَا وَ هَلْ فَيْكُمْ اِلَّا الصَّلْفُ وَ النَّطْفُ، وَ الصَّدْرُ الشَّنْفُ، وَ مَلَقُ اَلْاِمَاءِ، وَ غَمْرُ اَلْاَعْدَاءِ!؛

اَعُوْا كَمَرَعِي عَلٰى دِمْنَةٍ.

اَعُوْا كَفِضَتُهُ عَلٰى مَلْحُوْدَةٍ، اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ اِنَّ سَخِطَ اللّٰهُ عَلٰيْكُمْ وَ فِى الْعَذَابِ اَنْتُمْ خَالِدُوْنَ.
اَتَبْكُوْنَ وَ تَتَّحِبُوْنَ؟!

اٰى وَ اللّٰهِ فَاَبْكُوْا كَثِيْرًا، وَاَضْحَكُوْا قَلِيْلًا.

فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ سَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرْحَضُوْهَا بِغَسَلِ بَعْدِهَا اَبَدًا.

وَ اَنْتٰى تَرْحَضُوْنَ قَتْلَ سَلِيْلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خِيْرَتِكُمْ، وَ مَفْزَعِ نَازِلَتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ
مِدْرَةَ سُنَّتِكُمْ.

اءَلَا سَاءَ مَا تَزِرُوْنَ، وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سَحْقًا، فَلَقَدْ تَرْجَمَهُ :

و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تاییده شده باشد
تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ ایا در شما صفتی هست الا به خود بستن
بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند
کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین. (۲۶)

یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند.

ظاهرت چون گور کافر پر حلل

باطنت قهر خدا عزوجل (۲۷)

آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های

شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت ، جاویدان و مخلد خواهید بود.

ایا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که
این پلید را به هیچ آبی نتوان شست ؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن
همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنمای شما و
در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود. (۲۸)

متن عربی :

خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ الْاَيْدِي، وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُوتُمْ بِغَضَبِ مِنَ اللّٰهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلٰيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

وَيَلِكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اءَتَذُرُوْنَ اءٰى كَيْدِ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ فَرِيْتُمْ؟!

وَ اءٰى كَرِيْمَةٍ لَّهُ اءَبْرَزْتُمْ؟! وَ اءٰى دَمٍ لَّهُ سَفَكْتُمْ؟!

وَ أَيْ حُرْمَهُ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقُمَّاءَ.

وَ فِي بَعْضِهَا: خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ الْأَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ.

أَفَعَجِبْتُمْ أَعْنُ مَطَرَتِ السَّمَاءِ دَمًا، وَ لَعَذَابِ الْآخِرَةِ أَعْزَى وَ أَعْتَمُّ لَا تُنصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخِفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَأَنَّه لَا يَحْفَظُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ فَوْتَ الثَّارِ، وَ أَنْ رَبَّكُمْ لِالْمَرْصَادِ.

قَالَ الرَّأوِي :

فَوَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ.

ترجمه :

آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه !

آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید.

آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که بیر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند).

راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند.

متن عربی :

وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَقِافًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

بِأَبِي أَعْتَمُّ وَ أُمَّي كُهِولُكُمْ خَيْرُ الْكُهِولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسْلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لَا يُخْزِي وَ لَا يُبْزِي .

وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ:

خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ:

رَأَيْتُ لِحْمَدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَ زَنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، أَعْمَدُهُ وَ أَعْمِنُ بِهِ وَ أَعْتَوِّكُلُ عَلَيْهِ.

وَءَشْهَدُ اَنَّ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، وَ اَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذٰبِحُوْا بِسَطْرِ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ.

اَللّٰهُمَّ اِنِيْ اَعُوْذُ بِكَ اَنَّ اَعْتَرِيْ عَلَيَّكَ الْكُذْبَ، وَ اَنَّ اَقُوْلَ عَلَيَّكَ خِلَافَ مَا اَنْزَلْتَ مِنْ اَخْذِ الْعُهُوْدِ لَوْصِيَّتِهِ عَلَيَّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوْبِ حَقُّهُ، الْمَقْتُوْلِ بِغَيْرِ

ترجمه :

پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد.

سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها

زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله)؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ،

متن عربی :

ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَكَلْدُهُ بِالْأُمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، تَعْسًا لِرءوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضِيْمًا فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيْبَةِ طَيِّبَ الْعَرِيْكَهٖ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُوْرَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اَللّٰهُمَّ فَيَكْ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ لَا عَدْلٌ عَادِلٍ.

هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْاِسْلَامِ صَغِيْرًا، وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيْرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُوْلِكَ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيْصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْاٰخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيْلِكَ رَضِيْتَهُ فَاخْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ.

اِمْمَا بَعْدُ، يَا اَهْلَ الْكُوْفَةِ، يَا اَهْلَ الْمَكْرِ وَ الْعَدْرِ وَ الْخِيْلَاءِ.

فَا نَا اَهْلُ بَيْتِ اِنْتِلَانَا اللّٰهُ بِكُمْ، وَ اِنْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلَ عَلِمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا.

فَنَحْنُ عَيْبَةٌ عَلَيْهِ وَ وَعَاءٌ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى اَهْلِ الْاَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ.

آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند.

(قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود.

خداوندا، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی.

او لذاذ دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود.

تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی، (اما بعد...!) ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل

متن عربی :

اَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيْنَا.
فَكَذَّبْتُمُونَا، وَ كَفَرْتُمُونَا.

وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا خَلالاً وَ اَمْوَالَنَا نَهْباً.

كَأَنَّنَا اَوْلَادُ تُرْكٍ وَ كَا بُلْ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْاَمْسِ، وَ سَيُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِحِقْدٍ مُتَقَدِّمٍ.
قَرَّتْ لِذَلِكَ عِيُونُكُمْ، وَ فَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ.

اِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُمْ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

فَلَا تَدْعُونَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اِلَى الْجَدَلِ بِمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالَتْ اَيْدِيكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا.

فَإِنَّ مَا اَصَابِنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَأَهَا اَنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

لَكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واضسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است، وصل آنکه ما از اسیران ترک و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام راکشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکاری که انگیختید و خدا بهترین مکر کنندگان است؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصیبه... یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از

متن عربی :

تَبَا لَكُمْ، فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ، فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْإِلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، إِيَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.
 وَيَلْكُمْ، إِيَّا تَدْرُونَ إِيَّاهُ يَدٍ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟! وَ إِيَّاهُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا؟! إِيْمَ بِإِيَّاهُ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مَحَارَبَتَنَا؟!
 قَسَتْ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ، وَ غَلْظَتْ إِيَّا كِبَادُكُمْ، وَ طَبِيعَ عَلَى إِيَّا فِدَتِكُمْ، وَ خْتِمَ عَلَى إِيَّا سَمَاعِكُمْ وَ إِيَّا بَصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ إِيَّا مَلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ) غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

فَتَبَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، إِيَّا تِرَاتِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قِبَلِكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا غَدَرْتُمْ بِإِيَّاهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عِتْرَةَ النَّبِيِّ الْإِخْيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ افْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرِكُمْ فَقَالَ:

ترجمه :

آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم

کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! آیا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت ، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که :

متن عربی :

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ

بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ

وَ سَبَبْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِيًّا تَرَكُوا

وَ نَطَخْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ

بِفَيْكِ أَهْلِهَا الْقَائِلُ الْكَثْكَثُ وَ الْاِثْلَبُ، افْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهِمُ اللّٰهُ وَ اءَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَأَعِ كُظْمٌ وَاقِعٌ كَمَا اءَفْعَى اءَبُوكَ، فَأَنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا اءَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ. اءَحَسَدُنُمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلِيٌّ مَا فَضَّلْنَا اللّٰهُ. شِعْرٌ: فَمَا ذُنْبُنَا اِنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا

وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا

(ذَلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ.)

قال: وَارْتَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيْبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنِي الطَّيْبِيْنَ، فَقَدْ اءَحْرَقَتْ قُلُوبُنَا وَ اءَنْضَحَتْ نُحُورُنَا وَ اءَضْرَمَتْ اءَجْوَافُنَا، فَسَكَّتَتْ.

ترجمه :

(نحن قتلنا...) یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی!

ای گوینده چنین سخنان، خاک بر دهانت باد! ای بحر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست. همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا...); یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذللک فضل... (۳۰) (و من لم... (۳۱); این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین! به تحقیق که دلهای ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی.

متن عربی:

قال: وَ خَطَبْتُ اُمَّمُ كَلْثُومَ ابْنَةَ عَلِيٍّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَاءِ كَلْتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ:

يا اهل الكوفة، سوءاً لكم، ما لكم خذلتُم حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُم اَموالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ وَ سَبَّيْتُم نِساءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لَكُمْ وَ سَحَقًا.

وَيَلَكُمْ، اءَتَدْرُونَ اءَى دَواهِ دَهْتَكُمْ؟ وَ اءَى وِرْرِ عَلَي ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اءَى دِماءِ سَفَكْتُمُوها؟ قَتَلْتُم خَيْرَ رِجالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ

نَزَعَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ اءِلا اِنَّ حُزْبَ اللَّهِ هُمُ الغالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطانِ هُمُ الخاسِرُونَ.

ثُمَّ قَالَتْ:

قَتَلْتُم اءَحِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ

سَتُجْزَوْنَ نارًا حَرُّها يَتَوَقَّدُ

سَفَكْتُم دِماءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكْها

وَ حَرَمَها الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا

ترجمه :

پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید.

سخنرانی ام کلثوم علیه السّلام

روای گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السّلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السّلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مرداین را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دل‌هایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند نگاه این ابیات را خواند:

(قتلتم اخی)؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ اتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای

متن عربی :

وَءَنَّى لَابْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى اءَخِي

عَلَى خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُّوَلَدُ

بِدَمْعٍ غَرِيظٍ مُّسْتَهْلٍ مُّكْفَكَفٍ

قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالتَّحْيِبِ وَالتَّوْحِ، وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ، وَ خَمَشَ وَجُوهَهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهُمْ، فَلَمْ يَرِ بَاكِئَةً وَ بَاكِئَةً كَثْرًا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

ثُمَّ أَعَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عِائِوَاءَ إِلَى النَّاسِ إِذْ اسْكُتُوا، فَسَكُتُوا، فَحَمَدَ اللَّهُ وَ اعْتَنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

(إِيَّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي :

إِنَّا عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ بِنِ عَالِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

إِنَّا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ.

ترجمه :

قیامت در دوزخ سقر، به یقین و حق ، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت ، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست .

راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اویلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند.

سخنرانی امام سجاد علیه السلام

سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم ! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم : منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند

متن عربی :

إِنَّا ابْنُ مَنْ أَنْتَهِكَ حَرِيمُهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَأَنْتَهِبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ.

إِنَّا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ، نَاشِدْتُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعْتَكُمُ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَعْنُفِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟! فَتَبَا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوْءَ لِرَأْيِكُمْ بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص اذْ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِترَتِي وَأَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي !؟

قَالَ الرَّاوى : فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ.

فَقَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبْلِ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَانَّا لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ كُلُّنَا يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنكَ، فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَأَنَّا

ترجمه :

و حق نعمتش را ناسپاسی کردند و اموالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر نمودند؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند.

این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانائیش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم ! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا اگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءى شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید.

روای گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید.

پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است .

مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم ؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت

متن عربی :

حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلْمٌ لِسَلْمِكَ، لَنَاءُ خُدْنٍ يَزِيدُ وَ نَبْرَاءٌ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا.

فَقَالَ ع : (هِيَ هَاتَ هِيَهَاتَ، اءَيْتَهَا الْغَدْرَةَ الْمَكْرَةَ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اءَنْفُسِكُمْ، اءَتْرِيدُونَ اءَنْ تَأْتُوا اِلَى كَمَا اءَيْتْتُمْ اِلَى اَبِي مِنْ قَبْلُ؟!)

كَلَا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَاِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ اَبِي ص بِالْاَمْسِ وَ اَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنْسَ ثَكْلُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ ثَكْلُ اَبِي وَ
بَنِي اَبِي ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي ، وَ غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي .

وَ مَسَاءَلْتِي اَعَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا).

ثُمَّ قَالَ:

(لَا غُرُوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ

قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اَعْرَمَا

فَلَا تَفْرَحُوا يَا اَهْلَ كُوْفَانَ بِالَّذِي

اَعْصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اَعْظَمًا

قَتِيلٌ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ

جَزَاءُ الَّذِي اَعْرَدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ)

ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَاءَسًا بِرَاءَسِي، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا).

ترجمه :

دشمنییم و با دوستانات دوستییم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیئات هیئات)؟! یعنی هیئات هیئات ! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده ، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا رورب الراقصات) (۳۲) ؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحی مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا غرو ان

(...؛ یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده ، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا...؛ ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما.

متن عربی :

قَالَ الرَّأْيِيُّ :

ثُمَّ أَعَنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَ أَدْنَى أَدْنَى عَامًا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ فَوْضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَ وَ صِبْيَانَهُ إِلَيْهِ.

فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَ مُتَنَكَّرَةً، فَسَاءَلَتْ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَ .

فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَعْدَبَ أَعْدُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ:

إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟

فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا، هُوَ لَاءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَّجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظِرِي لِمَنْ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتِكَ أُمُّكَ يَا بِنْتِ مَرْجَانَةَ.

ترجمه :

اهل بيت عليه السلام امام در مجلس ابو زياد

راوی گوید: پس ار ورود اهلی بیت علیه السلام ، ابن زياد بد بنياد در قصر دار الاماره نشست و صلاي عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر کردند حکم نمود که سر مطهر امام حسين عليه السلام را در پيش روی آن لعین نهداند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام عليه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زينب خاتون علیه السلام به قسمی که او را نشناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زياد شقی از حال آن مخدره سؤال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زينب خاتون دختر امير المومنين عليه السلام است ابن زياد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت : حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زينب در جواب ابن زياد نانجيب ، فرمود: روسایي برای فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زياد گفت : دیدی خدا با برادرت و اهل بيت تو چه کرد! زينب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم ، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بين تو و

آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت نشیند.

متن عربی :

قَالَ الرَّأْوِي : فَغَضِبَ وَكَأَنَّهُ هَمَّ بِهَا.

فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا امْرَأَةٌ، وَالْمَرَأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا.

فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَالْعَصَاءِ الْمَرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!!

فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي ، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرَثْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اشْتَفَيْتَ

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا.

فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَأَةِ وَالسَّجَاعَةِ.

ثُمَّ التَفَّتْ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟

فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيًّا بْنَ الْحُسَيْنِ؟!

فَقَالَ عَلِيُّ ع : (قَدْ كَانَ لِي إِخْتُ يُسَمِّي عَلِيًّا بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ).

ترجمه :

راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدر کرار، ابن زیاد بدر کردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن

مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون ، گفت :

ای ابن زیاد! این زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند.

بازا ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان

اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید

و ریشه زندگی مرا قطع کردی ، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته ای؟!!

ابن زیاد پلید گفت : این زنا قافیه گواست ، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود.

زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است !

سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت : این کیست ؟ گفتند: این علی بن الحسین است .

ابن زیاد گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد.

متن عربی :

فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ ع : اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُرَاءَةٌ عَلَى جَوَابِي إِذْ هَبُّوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ.

فَسَمِعَتْ ط بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ.

فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ: (اَسْكُتِي يَا عَمَّةَ حَتَّى اَكَلَمَهُ) ثُمَّ اَقْبَلَ ع فَقَالَ (اَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ.

ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ اَهْلِهِ بَيْنَهُ فَحَمَلُوا اِلَى بَيْتٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ.

فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع : لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ اِلَّا اُمَّمٌ وَوَلَدٌ اَوْ مَمْلُوكَةٌ فَاِنَّهِنَّ سُبَّيْنٌ كَمَا سُبَّيْنَا. ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ، فَطَيْفَ بِهِ فِي سَكِّ الْكُوفَةِ.

ترجمه :

ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد.

آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (الله يتوفى)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد.

ابن زیاد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید.

زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی ، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان ! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه ! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی ، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است ؟

آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان ؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند

متن عربی :

وَ يَحِقُّ لِي اَنْ اَتَمَثَلَ هُنَا اَبْيَاتًا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، يَرْتِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ:

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ

لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاءِ يُرْفَعُ

وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ

لَا مُنْكَرٌ مِنْهُمْ وَ لَا مُنْفَجِعٌ

كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونَ عَمَائِيَّةً

وَ اءَصَمَّ رُزْءَكَ كُلَّ اءِذْنٍ تَسْمَعُ

اِءِيقْظْتَ اءِءْجَفَانَا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي

وَ اءْتَمَّتْ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ

مَا رَوْضَهُ اِلَّا تَمَّتْ اءَنْتَهَا

لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْظٌ قَبْرِكَ مَضْجَعُ

قَالَ الرَّاؤِي :

ثُمَّ أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمُنْبَرِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ اءْتَنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَظْهَرَ الْحَقَّ وَ اءَهْلَهُ وَ نَصَرَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اءَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بْنَ الْكُذَّابِ!!!

ترجمه :

رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم : (راس ابن)؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببیند و به گوش خود بشنوند و مع ذلک نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده .

تو با شهادت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین ! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد.

شهادت عبدالله عقیف ازدی

راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن ، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت .

فَمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفِ الْأَزْدِيِّ وَكَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْبَةِ وَزُهَادِهَا وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَالْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَكَانَ يُلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، إِنَّ الْكَذَّابِ إِئْتَتْ وَابُوكَ وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَابُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءْتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ الرَّاوى : فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟

فَقَالَ: إِنَّا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءْتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اءَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَتَزَعَمُ اءَنَّكَ عَلَى دِينِ الْأَسْلَامِ. وَاغَوَّاهُ اءَيْنَ أَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيْتِكَ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قَالَ الرَّاوى : فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ

ترجمه :

پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف ازدی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین .

همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟

راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت : این سخنگو کیست ؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی ؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوئا بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین ، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است ، بگیرند.

راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عقیف ، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : این مرد متن عربی : حَتَّى اَنْتَفَخْتَ اءَوْدَاجَهُ وَقَالَ: عَلَىٰ بِهِ فِتْبَادَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاءُ خُدُوهُ ، فَقَامَتِ الْاَشْرَافُ مِنَ الْاَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ اءَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَاخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى اءَعْمَى الْأَزْدِ، اءَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا اءَعْمَى عَيْنَهُ فَأَءْتُونِي بِهِ.

قَالَ: فَانْطَلَقُوا إِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ.

قَالَ: وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مَضَرَ وَصَمَّهْمُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَسْعَثِ وَاَمْرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ.

قَالَ الرَّاوى : فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جِمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ.

قال: وَ وَصَلَ أَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَ افْتَحَمُوا عَلَيْهِ.

فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ: اءَاتَاكَ الْقَوْمَ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ.

فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاولِني سَيْفِي ، فَنَاولَتْهُ إِياهُ،

ترجمه :

جسور را به نزد من بیاورید!

در این هنگام مأموران ابن زیاد از هر جانی دویدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند.

ابن زیاد لعین گفت : بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آورید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است

راوی گفت : مأموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند.

راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبیله بجنگند.

راوی گوید: جنگ عظیمی فیما بین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان ، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند.

عبدالله گفت : ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون

متن عربی :

فَجَعَلَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ:

اَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيْفِ الطَّاهِرِ

عَفِيْفُ شَيْخِي وَ ابْنُ أُمِّ عَامِرٍ

كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ

وَ بَطَلٍ جَدَّتُّهُ مُعَاوِرٍ

قال: وَ جَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا أُمَّتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اءُخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هُوَلاءِ الْفَجْرَةِ قَاتِلِي الْغِثْرِ الْبَرَّةِ

قال: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَ اءَاطُوا بِهِ.

فَقَالَتْ اِبْتْتَهُ: وَ ذُلَّاهُ يُحَاطُ بِاَبِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ.

فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ:

اَعْقَسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي

ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

ترجمه :

شمشیر را به دست گرفت مأموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی); یعنی منم فرزند عفیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عفیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم).

راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم!

راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در یک آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....); یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی نبود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محرومم.

متن عربی :

قَالَ الرَّاوى فَمَا زَلُّوا بِهِ حَتَّى اءَخَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَاَدْخَلَ عَلٰى ابْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا رَآهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى اءَخْزَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ عَفِيْفٍ
يَا عَدُوَّ اللّٰهِ وَ بِمَاذَا اءَخْزَانِي اللّٰهُ.

اَعْقَسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصْرِي

ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ فِيْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَانَ بْنِ عَفَّانَ؟

فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِيْ عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ شَتَمَهُ مَا اءَنْتَ وَ عُمَانُ بْنُ عَفَّانَ اءَسَاءَ اءَمَّ اءَحْسَنَ وَ اءَصْلَحَ اءَمَّ اءَفْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى
وَلِيُّ خَلْقِهِ يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلْنِيْ عَنْكَ وَ عَنْ اَبِيْكَ وَ عَنْ يَزِيْدٍ وَ اَبِيْهِ .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا سَاءَ لُتُّكَ عَنْ شَيْءٍ أَوْ تَذُوقِ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمَا أَنِي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَعَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمَّمُكَ

ترجمه :

روای گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبیدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود!

عبدالله گفت : ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟

والله ! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم

ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بیس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی .

عبد الله گفت : (الحمدالله رب العالمین) ! من همیشه از درگاه باری تعالی استادعا کرده ام که شهادت را نصیبم سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت .

متن عربی :

وَ سَاءَ لُتُّ اللَّهُ أَعَنْ يَجْعَلُ ذَلِكَ عَلَى يَدِي أَعْلَعِنِ خَلْقِهِ وَ أَعْغَضِهِمْ إِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصْرِي يَأْسِتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ الْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرِبَتْهُ عُنُقُهُ وَ صَلَبَ فِي السَّبْحَةِ. قَالَ الرَّوِي: وَ كَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ ابْنِ الْعَاصِ الْمَدِينَةَ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرٍو، فَحِينَ وَ صَلَّى الْخَبْرُ صَعِدَ الْمُنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاعِيَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ أَعْقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تَمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلٍ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ تَنْدِبُ الْحُسَيْنَ ع وَ تَقُولُ:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ

مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَعْنَتُمْ آخِرُ الْأَمَمِ

بِعْتَرْتِي وَ أَهْلِي مُفْتَقِدِي

نومید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیبم ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم .

بن زیاد حکم نمود که گردنش را بزنید پس به حکم آن لعین ، آن مؤ من پاک اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند.

راوی گوید: عبیدالله بن زیاد لعین یک نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السّلام و اسیری اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السّلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند.

زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السّلام همی خواند:
(ماذا تقولون)؛ یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السّلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان ! پس از رحلت من ، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی

متن عربی :

مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ
أَعَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي
قَالَ:

فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي وَ يَقُولُ:

أَيُّهَا الْفَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا

أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ

كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ

مِنْ نَبِيٍّ وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلِ

وَ اَمَّا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ اءَاعَادِ الْجَوَابِ إِلَيْهِ يَاءَمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ وَرُوُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ بِحَمْلِ اءَثْقَالِهِ وَ نِسَائِهِ وَ عِيَالِهِ.

فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمُحَفَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ اءَاعَانِدِي ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّوُوسَ وَ اءَأَسَارِي وَ اءَأَسَاءِ .
فَسَارَ بِهِمْ مُحَفَّرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَائِيَا اءَأَكْفَارِ ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ اءَأَهْلُ اءَأَقْطَارِ .
ترجمه :

در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبادا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....)؛ یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم .
فرستادن اسیران به شام

اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویة - ، چون نامه ابن زیاد بدنهما به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاها و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید.

ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محفر بن ثعلبه عانذی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد.

متن عربی :

رَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا اءَأَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ اءَأَحَاجَةِ ، قَالَ :

كُنْتُ اءَأَطُوفُ بِاَلْبَيْتِ ، فَاِذَا اءَأَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ : اءَأَللَّهُمَّ اءَأَغْفِرْ لِي وَ مَا اءَأَرَاكَ فَاَعْلَا .

فَقُلْتُ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ! اءَأَتَقِ اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا ، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ اءَأَمْصَارٍ وَ وَرَقِ اءَأَشْجَارٍ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفَرَهَا لَكَ ، أَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

قال : فَقَالَ لِي :

اءَأَذُنٌ مِنْ مَنِي حَتَّى اءَأَخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَأَءَأَبَيْتُهُ ، فَقَالَ : اءَأَعْلَمُ اءَأَنَّنَا كُنَّا خَمْسِينَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ اءَأَحُسَيْنِ عِ اءَأِلَى الشَّامِ ، فَكُنَّا إِذَا اءَأَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّءَأْسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا اءَأَخْمَرَ حَوْلَ اءَأَتَابُوتِ ، فَشَرَبَ اءَأَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا ، وَ لَمَّا اءَأَشْرَبُ مَعَهُمْ . فَلَمَّا جَنَّ اءَأَلَّيْلُ سَمِعْتُ

رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا، فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْحَاقُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمُ
الْجَمْعَيْنِ، وَ مَعَهُمْ جِبْرَائِيلُ وَ خَلِقٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

ترجمه :

(ابن لهيعة) و غير او روايت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بيت الله الحرام طواف می کردم

ناگاه مردی را دیدم که گفت : خداوندا! مرا بيامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بيامرزی ! من به او گفتم :

ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو

استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است .

آن مرد گفت : به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم .

من به نزدش رفتم گفتم :

بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتیم و برنامه ما این بود که چون شب می شد

آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبه

رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مستت گشتند و من آن شب لب به شراب ندم و چون شب کاملاً

تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح

و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و

جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند.

متن عربی :

فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَّلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ

ع وَ عَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ.

وَ قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ، فَإِنَّ أَمْرَتِي زُلْزَلَتْ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَ جَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا

فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ.

فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرَائِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا.

فَقُلْتُ: اءِلَامَانَ، اءِلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: اذْهَبْ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.

وَ رَأَيْتُ فِي (تَذْيِيل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بَبْغَدَادَ فِي تَرْجِمَهُ عَلِيَّ بْنَ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قال: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَجِيءُ بَعْضُهُمْ بِرَأْسِ الرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدُ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَيَّ الْحَائِطِ:

ترجمه :

جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسبانید و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند.

جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم ؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رساند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا (تذییل) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکی ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت :

متن عربی :

اءَتَرَجُوا أُمَّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنَا

شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

قالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكَوا الرَّأْسَ وَ هَزَمُوا.

قالَ الرَّأْوِي : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمَّ كُثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمَّلَتِهِمْ - فَقَالَتْ:

لِي أَيْكَ حَاجَةٌ.

فَقَالَ: وَ مَا حَاجَّتْكَ؟

قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبِ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَعْنُ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنْحُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَزَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ.

فَاءَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا: أَعْنُ تُجْعَلِ الرَّؤُوسُ عَلَى الرَّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَعِيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصِّفَةِ، حَتَّى آتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبِيُّ.

ترجمه :

(اثر جو امه ...!)؛ یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند؟!

مأموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند، همگی بگریختند، (۳۳) راوی گوید: گماشتگان ابن زیاد، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتی است .

شمر گفت : حاجت چیست ؟

ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر می نماید از دروازه ای ببرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکریان خود بسیار که سرها را از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور ببرند؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود. آن نانجیب از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود.

سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند!

متن عربی :

وَ رَوَى أَعْنُ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عِ بِالشَّامِ أَعْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ سَاءَ لَوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِعْلَا تَرُونَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَعْشَاءَ يَقُولُ:

جَاؤَا بِرَأْسِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ

مُتْرَمِلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

وَ كَأَنَّكَ بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ

قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا

فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلًا

وَ يُكَبِّرُونَ بِأَعْنِ قَتَلْتُمْ وَ أَيْنَمَا

قَتَلْتُمَا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا

قال الراوى : جاء شيخ، فدنا من نساء الحسين ع و عياله و هم فى ذلك الموضع - و قال: اءلحمد لله الذى قتلكم و اءهلككم و اءراح البلاد من رجالكم و اءمكن اءمير المؤمنين منكم!!!

فقال له على بن الحسين ع : (يا شيخ! هل

ترجمه :

روایت شده است که یکی از فضلاى تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت یک ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت : آیا نمی بینید که چه خاک بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را.(۳۴)

اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند.

توبه و شهادت پیر مرد شامی

راوی گوید: در ان اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت .

سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ ! آیا قرآن

متن عربی :

قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟).

قال: نَعَمْ.

قال: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ إِجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟).

قال الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ.

فقال له على ع : (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟).

فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ.

فَقَالَ: (فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى).
قال: نَعَمْ.

فَقَالَ ع: (فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟.
قال الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلَى ع: (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ حَصَّنَا اللَّهُ بِأَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ).
ترجمه:

خوانده ای؟ گفت: بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده: (قل لا اسئلكم... (۳۵))؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایم).
آن شیخ عرض کرد: بلی، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام. امام سجاد علیه السلام فرموده: ماییم (ذوی القربی) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ! آیا این آیه را خوانده ای (و آت ذالقربی حقه (۳۶)؛) یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت: بلی، این آیه را هم قرائت کرده ام.

امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم. امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای:

(واعلموا انما... (۳۷))؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است). پیر مرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده ام.

امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی) ما هستیم.

سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انمایرید... (۳۸))؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت: این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ماییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر.

متن عربی:

قال الراوی: بقی الشَّيْخُ ساكِتا نادِما على ما تكلم به، و قال: تالله انكم هم؟!!

فقال على بن الحسين ع: (تالله انا لنحن هم من غير شك، و حق جدنا رسول الله ص انا لنحن هم).

قال: فبكى الشيخ و رمى عمامته، ثم رفع راعسه الى السماء و قال: اءللهم انى اءبرء اليك من عدو آل محمد ص من الجن و الانس.

ثم قال: هل لى من توبه؟

فقال له: (نعم، ان ثبت تاب الله عليك و اءنت معنا).

فقال: اءنا تائب.

فَبَلَغَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فُقِّتِلَ.

قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اءُدْخِلْ ثَقْلَ الْحُسَيْنِ عَ وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَى يَزِيدَ، وَ هُمْ مُقَرَّنُونَ فِى الْحِبَالِ.

ترجمه :

راوى گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟!

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ما اییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟

امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزیدبن معاویه - علیهما الهایه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند.

سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید

راوى گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی :

فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلَىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : (اِنَّشِدْكَ اللّٰهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللّٰهِ ص لَوْ رَأَى عَلِيٌّ هَذِهِ الصَّفَةَ)، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِبَالِ فَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ اِلَيْهِ، فَرَأَهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ فَلَمْ يَأْكُلِ الرَّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ اَبَدًا.

وَ اَمَّا زَيْنَبُ، فَانْهَاهَا لَمَّا رَأَتْهُ اَهْوَتْ اِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللّٰهِ، يَا بِنْتَ مَكَّةَ وَ مِنِي ، يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بِنْتَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى .

قَالَ الرَّاوى : فَأَبْكَتْ وَاللّٰهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِى الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ.

ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِى دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ عَ وَ تَنَادَى : يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ اَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بِنْتَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رَبِيعَةَ الْارَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَةَ الْاَوْلَادِ الْاَدْعِيَاءِ.

قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَأَبْكَتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا.

ترجمه :

یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاده‌علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می‌کند؟

یزید حکم کرد ریسمانها را بریدند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالسادین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود.

و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید.

راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود.

پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت :
یا حبیباه ! یا سید اهل بیتاه یابن محمداه !

راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد.

متن عربی :

قال: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرُرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ ع .

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْإِسْلَمِيُّ وَ قَالَ: وَيَحْكَا يَا يَزِيدُ، إِتَنَكْتُ بِقَضِيْبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟

أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرشُفُ ثَنَائِيَهُ وَ ثَنَائِيَهُ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: إِتَنَتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعْنَهُ وَ إِعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

قال الرَّأْوِيُّ : فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَخْبًا.

قال: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ يَقُولُ:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنَدْرِ شَهْدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجَ مِنْ وَقْعِ الْإِسْلَامِ

فَاءَهْلُوا وَسْتَهْلُوا فَرَحًا

ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ

وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

ترجمه :

در این بین یزید لعین چوب خیزران طلپید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد.

در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و

با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خداصلی الله

علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا...) شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت

هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است .

روای گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبرزه) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان

کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد

به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت : (لیت اشیاخی بیدر...!);

یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبه ،

شیبه ، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای

قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ،

درخشنده

متن عربی :

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلُ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ

مِنْ بَنِي اَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلُ

قَالَ الرَّاوى : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ اَجْمَعِينَ ، صَدَقَ اللّٰهُ كَذَلِكَ يَقُولُ :

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاؤُا السُّوَاىِٕ اَنَّ كَذَبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ).

اَعْظَنَنْتَ يَا يَزِيْدُ - حَيْثُ اَخَذْتَ عَلَيْنَا اَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَاءِ فَاَصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاِمَاءِ - اَعَنَّ بِنَا عَلٰى اللّٰهِ هَوَانًا ، وَ بِكَ

عَلَيْهِ كِرَامَةً!!

وَ اَعَنَّ ذَلِكَ لِعَظِيْمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!!

فَشَمَخْتَ بِاَعْنُفِكَ وَ نَظَرْتَ فِى عَطْفِكَ ، جَذْلَانَ مَسْرُورًا ، حِيْنَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً ، وَ الْاُمُوْرَ

ترجمه :

شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است).

ما بزرگان خزر را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی ننمود.

بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت

است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر

را نمی کشیدم .(۳۹)

سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید

راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیان

مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله)؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار

وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز

آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم کان ...) (۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب

کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه

چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران

متن عربی :

مُسْتَوْسِقَةً ، وَ حِيْنَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا ، فَمَهْلًا مَهْلًا ، اَنْسَيْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ :

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

اَمِّنَ الْعَدْلِ يَا بِنَ الطَّلَاقِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ اَمَّاكَ وَ سَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللّهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ، وَ اءَبْدَيْتَ وُجُوهُهُنَّ، تَخْدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وُلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ.

وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُوهٍ اءَكْبَادِ الْاَزْكَيَاءِ، وَ نَبَتِ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟!

وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بُغْضِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَانِ وَ الْاِحْنِ وَالْاَضْغَانِ؟!

ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ:

ترجمه : كفار ما را ديار به ديار كشاندى ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و كرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تكبر را بالا كشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متكبران به دامت نظر عجب و خود بینی افكندی كه اینك دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است كه سلطنت حقه ما خانواده رسول است كه تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینك آرام باش و به خود آى و فرمان واجب الاذعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما كه فرموده (و لا يحسبن)(۴۱) ؛ آنها كه كافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینك ادعای تو عدالت و دادگستری است كه زنان و كنیزكان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی كه پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی كه از مردان آنان كسی را باقی نگذاشتی تیارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت كه پاره های جگر

پاکان

متن عربی :

لَا هُلُوًّا وَ سَتَّهُلُّوْا فَرَحًا

ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ

مُنْتَحِيًا عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمِحْصَرَّتِكَ.

وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَأَتِ الْقَرْحَةَ، وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ

تَهْتِفُ بِاَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ اِنَّكَ تَنَادِيهِمْ!

فَلْتَرِدَنَّ وَ شِيكََا مَوْرِدَهُمْ، وَ لَتَوَدَّنَّ اِنَّكَ سَلُّتَ وَ بُكْمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

اَللّٰهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَاَنْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَاَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دَمَانَا وَ قَتَلَ حَمَاتَنَا.

فَوَاللّٰهِ مَا فَرَيْتَ الْاِجْلِدَكَ، وَا لَا حَزَزْتَ الْاَلْحَمَكَ.

وَلَتَرِدَنَّ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَاَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتْرَتِهِ وَاَلْحَمْتِهِ، وَاَحْيَتْ يَجْمَعُ اللّٰهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعَثَهُمْ

ترجمه :

از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده !

و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمردی و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری ! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحثات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیاوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی :

وَاِذَا خُذَ بِحَقِّهِمْ:

(وَا لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قَتَلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ).

وَ حَسْبُكَ بِاللّٰهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ صِ خَصِيْمًا وَ بِجَبْرَائِيْلَ ظَهِيْرًا.

وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِيْنَ.

بِئْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا وَاِئْيُكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاَضَعُفُ جُنْدًا.

وَلَيْنُ جَرَّتْ عَلٰی الدَّوَاهِيْ مُخَاطَبَتِكَ، اِنِّيْ لَاسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَاَسْتَغْظِمُ تَقْرِيْعَكَ، وَاَسْتَكْثِرُ تَوْبِيْخَكَ، لَكِنِ الْعِيُوْنَ عُْبْرِيْ ، وَاَلصُّدُوْرُ حَرِّيْ .

اِءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللّٰهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ.

فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لَحْمِنَا.

وَ تِلْكَ الْجُثُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ

ترجمه :

نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن...((۴۲)))؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است .

به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود.

اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دوزخ کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم

متن عربی :

وَ تَعْرِفُهَا اِئْمَهَاتُ الْفِرَاعِلِ.

وَ لَئِنْ اَتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لِنَجِدُنَا وَشِيكَا مُعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ الْاَ مَا قَدَمْتَ يِدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَالِي اللّهِ الْمُشْتَكِي ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ.

فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسِعَ سَعِيكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَ اللّهِ لَا تَمْحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا، وَ لَا تُدْرِكُ اِئْمَدَنَا، وَ لَا تَرْحُصُ عُنْكَ عَارَهَا.

وَ هَلْ رَأَيْتَكَ الْاَ فَنَدَا، وَ اِئْيَامَكَ الْاَ عَدَدَا، وَ جَمْعَكَ الْاَ بَدَدَا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ:

اِءْ لَا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَي الظَّالِمِينَ.

فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤْلُنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَاحِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ.

وَ نَسْأَلُ اللّهُ اَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ .

فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللّهِ:

ترجمه :

و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گل‌های سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایت من به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست .

ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیست مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین

متن عربی :

يَا صَيْحَةَ تَحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ

مَا آهْوُونَ الْمَوْتَ عَلَى النَّوَائِحِ

قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ.

فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوءٍ جَرُوا.

فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ:

أَنْظِرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ.

وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع .

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا:

يَا عَمَّتَاهُ أَيْتِمْتُ وَأُسْتَحْدَمُ؟

فَقَالَتْ زَيْنَبُ:

لَا، وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ:

مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ:

ترجمه :

مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... ((۴۳)) (۴۴) .

خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند:

خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: (یا صبیحة...); بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما.

داستان مرد شامی در مجلس یزید

مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این

متن عربی :

هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةِ عَلِيٍّ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: اءَلْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ؟!

قال: نعم.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، اءَتَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِيُّ دُرِّيَّتَهُ، وَ اللَّهُ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اءَنَّهُمْ سَبِيُّ الرُّومِ.

فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ اءَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ.

قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ أَمْرَهُ أَعْنُ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَذِمُّ الْحُسَيْنَ وَ أَبَاهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالِغٌ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَالْمَدْحِ لِمَعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ.

فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَيْلَكَ أَيْهَا الْخَاطِبُ، اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ).
ترجمه :

فاسق میسر نیست .

مرد شامی گفت : مگر این کنیزک کیست ؟

یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد.

مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است ؟!

یزید گفت : آری ، چنین است !

مرد شامی گفت : ای یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی؟! به خدا سوگند که هیچ

خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم !

یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامیم را گردن زدند.

راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر

منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و

پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (ویلک ...)! یعنی ای خطیب !

وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است .

متن عربی :

وَ لَقَدْ أَحْسَنَ ابْنُ سِنَانَ الْخَفَاجِيُّ فِي وَصْفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ:

أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ

وَ بِسَيْفِهِ نَصَبْتُمْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا

قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - عَلِيًّا بْنِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنَّهُ يَقْضَى لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ.

ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ، فَأَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مُدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمُسَارِ إِلَيْهِ يَنُوحُونَ

عَلَى الْحُسَيْنِ ع .

قَالَتْ سَكِينَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتَ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ

امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هُوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا، فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص أُمُّ أَيْبِكِ.

حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : (اعلی المنابر...); (خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید): شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی ع ناسزا می گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده .

راوی گوید: یزید به امام زین العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود.

خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام

سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود:

زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟

گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است .

گفتم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم .

متن عربی :

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلاَ خَيْرَ نَهْأَ مَا صُنِعَ بِنَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَءَقُولُ:

يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللّٰهُ حَقَّانَا، يَا أُمَّاهُ بَدِّدُوا وَ اللّٰهُ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللّٰهُ حَرَيْمَنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللّٰهُ الْحُسَيْنَ أَبَانَا.

فَقَالَتْ لِي : كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي ، وَءَفْرَحْتَ كَبْدِي ، هَذَا قَمِيصُ أَيْبِكِ الْحُسَيْنِ ع لا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللّٰهُ بِهِ.

وَ رَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِينِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَبًا، وَ أَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظَمُنِي ، وَ أأنْتُمْ لَيْسَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ الْآءَابُ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَ لَدَهُ!!

وَ رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: (لَمَّا أَيْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع الی یزیدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرْبِ، وَ يَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ يَضَعُهُ بَيْنَ

ترجمه :

آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر

جان ! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم ! به خدا

قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود:

(کفی ...) سکینه جانم ! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی ، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم . (ابن لهیه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روایت کرده که گفت : راس الجالوت یهودی مرا ملاقات نمود و گفت : به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید!؟

سخنان شگفت انگیز سفیر روم

از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت . روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید.

متن عربی : يَدِيهِ وَيَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَعَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: أَنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَخْبَيْتُ عَنْهُ خَيْرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرَحِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرَّومِيُّ: وَ مَنْ أُمَّهُ؟

فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَفَ لَكَ وَ لَدِينِكَ، لِي دِينٌ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ آبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصَارَى يُعْظَمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنِّي تَرَابِ أَقْدَامِي تَبْرُكًا بِي بَاءَنِّي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ أُنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّ وَ وَاحِدَةٌ، فَأَيُّ دِينٍ دِينُكُمْ؟!! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةَ الْحَافِرِ؟
ترجمه :

گفت : ای پادشاه عرب ! این سر کیست ؟

یزید گفت : تو را با او چه کار است ؟

سفیر گفت : سؤ ال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود.

یزید لعین گفت : این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است .

رومی گفت : مادرش کیست ؟

یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است .

نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد!

دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟!

بعد از آن . مرد نصرانی گفت :

آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟

متن عربی :

فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّى اَسْمَعُ.

فَقَالَ: اِنَّ بَيْنَ عَمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرَهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ اِلَّا بَلَدَةٌ وَّاحِدَةٌ فِي وَسَطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا، مَا عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ بَلَدَةٌ اَكْبَرُ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَاْفُورُ وَالْيَاقُوتُ، اءَسْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ، وَ هِيَ فِي اءْيَدِي النَّصَارَى ، لَا مَلِكَ لِاحِدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسُ كَثِيْرَةٌ، اءَعْظَمُهَا كَنِيْسَةُ تُسَمَّى كَنِيْسَةُ الْحَافِرِ، فِي مِحْرَابِهَا حُقَّةٌ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُوْلُوْنَ: اِنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيْسَى ع ، وَ قَدْ زَيْنُوْا حَوْلَ الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالذَّبِيْاجِ، يَقْصُدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى ، وَ يَطُوْفُوْنَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُوْنَهَا وَ يَرْفَعُوْنَ حَوَائِجَهُمْ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءَتْهُمْ وَ دَاءَبَتْهُمْ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُوْنَ اِنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيْسَى ع نَبِيِّهُمْ، وَ اَنْتُمْ تَقْتُلُوْنَ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارَكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِيْنِكُمْ.

فَقَالَ يَزِيْدُ: اءُقْتُلُوْا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَقْضَى حَتَى

ترجمه :

يزيد گفت : بگو تا بشنوم .

نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن یک سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ یک از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین

بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند!

یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند.

متن عربی : فی بلادِهِ.

فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: أَعْتَرِيدُ أَعْنُ تَقْتُلْنِي ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قال: اعلم ائتي راعيت البارحة نبيكم في المنام يقول: يا نصراني انت من اهل الجنة، فتعجبت من كلامه، وانا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. ثم وثب الي راس الحسين ع ، و ضممه الي صدره و جعل يقبله و يبكي حتى قتل).

قال: و خرج زين العابدين ع يوما يمشي في اسواق دمشق، فاستقبله المنهال بن عمرو، فقال: كيف امسيت يا بن رسول الله؟

قال: (امسيتنا كمثل بني اسرائيل في آل فرعون، يذبحون ابناءهم و يستحيون نساءهم).

يا منهال امست العرب تفتخر على العجم بائن محمدا عربي، و امست قريش تفتخر على سائر

ترجمه :

نصرانی گفت : ای یزید! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی ؟ یزید: گفت : آری .

نصرانی گفت : پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم . شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم ، به من فرمود: ای نصرانی ! تو از اهل بهشت هستی . من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله).

سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد.

فرمایش امام سجاد ع به منهال بن عمرو

راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت ، منهال بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت :

ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری ؟

امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند.

ای منهال ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل

متن عربی :

الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ أَمْسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ، فَأَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ).

وَ لِلَّهِ دَرُّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ:

يُعْظُمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِنْبَرِهِ

وَ تَحْتَ أَقْدَامِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضِعُوا

بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ

وَ فخرُكُمْ أَعْنَكُمْ صَحْبُ لَهُ تُبَعُّ

وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرُو صَغِيرًا يُقَالُ: إِنَّ عُمُرَهُ أَحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: أَعْتَصِرُ هَذَا، يَعْنى ابْنَهُ خَالِدًا؟

فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: لَا، وَ لَكِنْ أَعْطِنِي سَكِينًا وَ أَعْطِهِ سَكِينًا، ثُمَّ أَعَاتِلُهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ:

شِنْشِنُهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعْزَمِ

هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

وَ قَالَ لِعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ ع : أَدُكُرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتِكَ بِقَضَائِهِنَّ؟ فَقَالَ لَهُ:

ترجمه :

بیت آن پیامبریم ، ببین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت :

(انا لله و انا اليه راجعون).

ابن طاوس گوید:

خدای پاداش خیر دهد مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است :

(يعظمون له ...)(۴۵)

یزید پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت ، یزید به او گفت :

با پسر من کشتی می گیری ؟

عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضر من خنجری به او بدهی و خنجری به من ، تا با هم بجنگیم !

یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود.(۴۶)

راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت: آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو.

متن عربی:

(اولوی: اَعْنُ تُرِينِي وَجْهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ اَبِي ، اَلْحُسَيْنِ فَاَتَزَوَّدُ مِنْهُ وَ اَنْظُرُ اِلَيْهِ وَ اَوْدَعُهُ. وَالثَّانِيَةُ: اَعْنُ تُرِدُّ عَلَيْنَا مَا اَخَذَ مِنَّا. وَالثَّلَاثَةُ: اِنْ كُنْتُ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اَعْنُ تُوَجِّهْ مَعِ هَوْلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ). فَقَالَ: اَمَّا وَجْهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اَبَدًا، وَ اَمَّا قَتْلِكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ اَمَّا النِّسَاءُ فَلَا يَرُدُّهُنَّ اِلَى الْمَدِينَةِ غَيْرُكَ، وَ اَمَّا مَا اَخَذَ مِنْكُمْ فَانِّي اِعْوَضُكُمْ عَنْهُ اَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع: (اَمَّا مَالِكَ فَلَا نُرِيدُهُ، وَ هُوَ مُؤَقَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اَخَذَ مِنَّا، لَانَّ فِيهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَقْنَعَتُهَا وَ قَالِدَتُهَا وَ قَمِيصُهَا).

فَأَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مِائَتِي دِينَارٍ، فَأَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ.

ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّ الْأَسَارِيِّ وَ سَبَايَا الْبُتُولِ اِلَى اَوْطَانِهِمْ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ. وَ اَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع ، فَرَوَى اَنَّهُ اُعِيدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ.

وَ رُوِيَ اَثَارٌ كَثِيرَةٌ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكَنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسَخَمَا شَرَطْنَاهُ مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ.

ترجمه:

حضرت علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند.

یزید گفت: اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبنند و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند.

یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود.

قَالَ الرَّاوى : وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَ وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ : مُرُّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ .

فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَاللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْكَبَادِ ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ ، وَ أَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا .

فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا : كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَانْسَمَعُ الْجِنَّ يَنْوَحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ :

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ

فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

أَبْوَاهُ مِنْ عَلِيَا قُرَيْشٍ

جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

ترجمه :

ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا

راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشک جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگورای پر داخند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند.

در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند.

از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است.)

قال الراوى : ثُمَّ انفصلوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ.

قال بشيرُ بنُ حدَّلمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ ع ، فَحَطَّ رِجْلَهُ وَضَرَبَ فُسطاطَهُ وَانزَلَ نِسَاءَهُ.

وَقَالَ: (يا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ مِنْهُ؟).

قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي لَشَاعِرٌ.

قال: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَأَنْعِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ).

قال بَشِيرُ، فَركَبْتُ فَرَسِي وَرَكُضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَانْشَأْتُ اءَقُولُ:

يا اءَهْلَ يَثْرِبَ لا مَقامَ لَكُمْ بِها

قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِدارُ

اءَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ

وَالرَّاءُ مِنْهُ عَلَي الْقنْاهِ يُدارُ

قال: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَّاتِهِ

ترجمه :

راوى گوید: ال رسول صلى الله عليه و آله بعد از اداى وظيفات مامدارى و سوگوارى ، از زمين كربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوى مدينه خاتم انبياء رو آوردند بشيرين حدلم گوید: چون به حوالى مدينه رسيدم ، امام سجاد عليه السلام از مركب فرود آمد و امر فرمود كه بارها را از شتران به زير انداختند و خيمه هاى حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: اى بشير! خدا پدرت را رحمت كند كه مردى شاعر بود، آيا تو هم بر گفتن شعر توانا هستى ؟ بشير عرضه داشت : من نيز طبع شعرى ام گوياست .

امام سجاد عليه السلام فرمود: به سوى مدينه رو و به اهل مدينه خبر شهادت ابى عبدالله الحسين عليه السلام رت بازگو نما.

بشير گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوى مدينه شتافتم و چون به نزديك مسجد رسول خدا صلى الله عليه و آله رسيدم فرياد گريه و ناله من بلند شد و اين ابيات را انشاء نمودم : (يا اهل ...); يعنى اى اهل يثرب شما را مجال اقامت در مدينه نمانده ؛ زيرا امام حسين عليه السلام را كشتند و اينكه سيلاب اشك از ديدهگان روان داردم چگونه توانيد در مدينه اسوده باشيد درحالى كه جسم نازنين فرزند رسول صلى الله عليه و آله بر خاك كربلا افتاده و سر مطهرش بر بالاي نيزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را مى گردانند) بعد از آنكه خبر مصيبت جانگداز شهداى كربلا را به اهل مدينه بازگو كردم گفتم : اينك على بن الحسين عليه

السلام رحل

متن عربى :

وَءَاخَوَاتِهِ قَدْ حُلُوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَ ءَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ اءَعْرَفُكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اَلَا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُحَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، فَلَمْ اءَرَ بَاكِيًا وَ لَا بَاكِئَةً اءَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اءَمَّرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُولُ:

نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَوْجَعَا

فَاءَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَفْجَعَا

وَ عَيْنِي جُودًا بِالذَّمُوعِ وَ اسْكَبَا

وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَعَا

وَ اءَصْبَحَ الدِّينَ وَ الْمَجْدَ اءَجْدَعَا

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ

وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ اءَشْسَعَا

ثُمَّ قَالَتْ: اءِيَّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُرْنَنَا

ترجمه :

اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل ساخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم ، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آ، که همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع ناعه فواجعا)؛ یعنی خبر دهنده ، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من ، از ریختن اشک چشم بخل نمایید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نامبر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوردیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است .

سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده ! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ،

آن جراحی

بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ، وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدْمَلُ ، فَمَنْ أَعْنَتْ يَرْحَمَكَ اللَّهُ؟

قُلْتُ: أَعْنَا بِشِيرِ بْنِ حَذَلِمٍ وَجَهَنَى مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ.

قال: فتركوني مكاني و بادرو، فضربتُ فرسى حتى رجعتُ اليهم، فوجدتُ الناس قد أخذوا الطُرقَ و المَواضِحَ، فنزلتُ عن فرسى و تحطيتُ رِقَابَ النَّاسِ، حتى قُربتُ من بابِ الفُسطاطِ، و كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَالَكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِينِ الْجَوَارِي وَ النِّسَاءِ، وَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْرُزُونَهُ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً.

فَأَوْمَاءَ بِيَدِهِ أَعْنُ اسْكُتُوا، فَسَكَنْتَ فَوَرْتَهُمْ.

فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِئِ الْخَالِقِ اَجْمَعِينَ،

ترجمه :

که بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتم : من بشیر حذلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان ، فرود آمده اند.

بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید!

سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه

امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند.

امام علیه السلام فرمود: (الحمدالله ...) سپس فرمود: حمد می نمایم

متن عربی :

الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ، وَ أَعْلَمِ الْفَوَاجِعِ، وَ مَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ.

أَيُّهَا الْقَوْمُ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَ ثَلَمَهُ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةً: قَتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِتْرَتُهُ، وَ سُبِيَ نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ، فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسِرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! أَيْ فُوَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَعْلِهِ أَيْ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجْبَسُ دَمْعُهَا وَ تَضِنُّ عَنْ أَنْهَمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَوَاتُ بِأَعْرَافِهَا، وَ الْأَرْضُ بِأَعْرَافِهَا، وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيَاتَانُ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ اجْتَمَعُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَيْ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ!؟

ترجمه :

خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسيم که اندوهش بيكران و بار محنتش گران و دشواریش از بيخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است .

ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است .

ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد توانید بود و کدام دل از داغ این درد صبوری تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند.

و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند!

ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت ؟

متن عربی :

أَيْ فُوَادٍ لَا يَحْزَنُ الْيَهُ؟! أَيْ سَمِعِ يَسْمَعُ هَذِهِ الثَّلْمَةَ الَّتِي ثَلَمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَا يُصَمُّ؟!

أَيُّهَا النَّاسُ، أَصَبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ، كَأَنَّنا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَ لَا ثَلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، إِنَّ هَذَا الْاِخْتِلاقُ.

وَ اللَّهُ، لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَأَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَفْجَعَهَا وَ أَكْظَهَا وَ أَفْطَعَهَا وَ أَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابِنَا وَ أَبْلَغَ بِنَا، أَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ - وَكَانَ زَمَانًا - فَأَعْتَذَرَ إِلَيْهِ صَ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلِيهِ، فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْذَرَتِهِ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَشَكَرَ لَهُ وَتَرَخَّمَ عَلَى أَعْيَبِهِ.

ترجمه :

کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم .

همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله ...) آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ (فانه ...).
راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود.

متن عربی :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسِ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ:

ثُمَّ أَنَّهُ صَ رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ، وَنَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَرِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوحُ بِلِسَانِ أَعْوَالِهَا، وَتَبُوحُ بِإِعْلَانِ الدُّمُوعِ وَارْسَالِهَا، لِفَقْدِ حُمَاتِهَا وَرِجَالِهَا، وَتَنَدُّبٌ عَلَيْهِمْ نَدْبَ الثَّوَاكِلِ، وَتَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ، وَتُهَيِّجُ أَعْزَانَهُ عَلَى مَصَارِعَ قَتْلَاهُ، وَتَنَادِي لِأَجْلِهِمْ: وَاتَّكَلَاهُ، وَتَقُولُ:

يَا قَوْمُ، اءَعْذِرُونِي عَلَى النِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَى الْمُصَابِ الْجَلِيلِ.

فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَعْدَبُوا لِفِرَاقِهِمْ وَ أَعَنِ إِلَى كَرَمِ أَعْلَاقِهِمْ.

كانوا سُمَارَ لَيْلِي وَ نَهَارِي ، وَ اءَنْوَارَ ظَلْمِي وَ اءَسْحَارِي ، وَ اءَطْنَابَ شَرْفِي وَ اءَفْتِخَارِي ، وَ اءَسْبَابَ قُوَّتِي وَ اءِنْتِصَارِي ، وَ اءَلْخَلْفَ مِنْ شُمُوسِي وَ اءَقْمَارِي .

ترجمه :

ورود قافله به مدینه

مؤلف کتاب لَهوف ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - علیهم الرحمه من الرب الروف - چنین گوید:

امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زبال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند.

زبان حال منزلهای مدینه

گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست :

ای مردم ! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواریم ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند.

متن عربی :

كَمْ لَيْلَةٌ شَرَّدُوا بِاَكْرَامِهِمْ وَ حَشْتَى ، وَ شَيَّدُوا بِاَنْعَامِهِمْ حُرْمَتَى ، وَ اَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ اَسْحَارِهِمْ ، وَ اَمْتَعُونِي بِاِبْدَاعِ اَسْرَارِهِمْ؟
وَ كَمْ يَوْمٌ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ ، وَ اَوْرَقُوا عُودِي بِمَاءِ عَهْدِهِمْ وَ اَدَّهَبُوا نُحُوسِي بِنَمَاءِ سَعُودِهِمْ؟
وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟

وَ كَمْ اَصْبَحْتُ بِهِمْ اَتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ ، وَ اَمِيسُ فِي ثَوْبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟

وَ كَمْ اَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنَ اَمْوَاتِ الدُّهُورِ .

وَ كَمْ اَتَنَاشُوا عَلَى اَعْتَابِي مِنَ رَفَاتِ الْمَحْدُورِ .

فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْجِمَامِ ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْاَيَّامِ ، فَاَصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ ، وَ غَرَضًا لِسِهَامِ الْاَعْتِدَاءِ ، وَ اَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقَطُّعُ بِقَطْعِ اَنْمَالِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِفَقْدِ شَمَائِلِهِمْ ، وَ الْمَحَاسِنُ تَزُولُ بِزَوَالِ اَعْضَائِهِمْ وَ الْاِحْكَامُ تَنُوحُ لِوَحْشَةِ اَعْرَاجِهِمْ .

ترجمه : چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمتم به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در

نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند.(۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاءخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دریغ

متن عربی :

فِيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ أُرِيقَ دَمُهُ فِي تِلْكَ الْحُرُوبِ وَ كَمَالٍ نَكَسَ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ.

وَ لَئِنْ عُدِمْتُ مُسَاعَدَةَ أَهْلِ الْمَعْقُولِ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ، فَانَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْإِعْلَامِ الطَّامِسَةِ، فَانَّهَا تَنْدُبُ كَنْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي .

فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَنُوحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحْنُ إِلَيْهِمْ أَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ، وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوِيَّةُ الْمَكَارِمِ، وَ تَرْتَاخُ إِلَيْهِمْ أَعْدِيَّةُ الْإِكْرَامِ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ، وَ تُنَادِيهِمْ مَثَارِبُ الْفَوَائِدِ، لِشَجَاكُمْ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ.

بَلْ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَأَنْكِسَارِي وَ خُلُوءَ مَجَالِسِي وَ آثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يُهَيِّجُ أَعْزَانَ الصُّدُورِ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ، وَ ظَفَرْتُ بِي أَعْكَفُ الْإِخْطَارِ.

فِيَا شَوْقَاهُ إِلَى مَنْزِلِ سَكْنُوهُ، وَ مِنْهَلٍ أَعْقَامُوا

ترجمه : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده).

زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است .

البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلهای ثبور و هیجان اندوه صدور است.

سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند.

متن عربی :

عِنْدَهُ وَاسْتَوْطَنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ أَنْسَانًا أَفْدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ، وَ أَدْفَعُ عَنْهُمْ حَرَّ الْحُتُوفِ، وَأَعْوَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الشَّنَانِ، وَ أَعْرُدُّ عَنْهُمْ سِهَامَ الْعُدْوَانِ.

وَ هَلَا إِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ الْمُوَاسَاةِ الْوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًّا لِمِصْمِ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ أَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الْهَجْرِ وَ الْقَلَاءِ.

فَأَهَّ ثُمَّ آهَ، لَوْ كُنْتُ مَحَطًّا لِتِلْكَ الْأَجْسَادِ وَ مَحَطًّا لِنُفُوسِ أَوْلِيَاكَ الْأَجْوَادِ، لَبَدَّلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ الْمَجْهُودِ، وَ وَقَّيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ الْعَهْدِ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الْحُقُوقِ الْإِوَائِلِ، وَ وَقَّيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الْجِنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ الْعَبْدِ الْمُطِيعِ، وَ بَدَّلْتُ لَهَا جُهْدَ الْمُسْتَطِيعِ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ الْخُدُودِ وَ الْإِوْصَالِ فِرَاشَ الْإِكْرَامِ وَ الْإِجْلَالِ، وَ كُنْتُ أَعْبَلُغُ مُنِّيْتِي مِنْ اعْتِنَاقِهَا وَ أَعْتَوَّرُ ظُلْمَتِي بِأَشْرَاقِهَا.

فِيَا شَوْقَاهُ إِلَى تِلْكَ الْإِمَانِي، وَ يَا قَلْقَاهُ لِعَيْبِهِ أَهْلِي وَ سَكَّانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصُرَ عَنْ حَنِينِي، وَ كُلُّ

ترجمه :

ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید.

ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می نمودم .

آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بر بدنهای پر از نور آنان، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم .

چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دوایی شافی دردم نیست .

اینک در شهادت آنان ، پلاس مصیبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین متن عربی :

دَوَاءِ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي ، وَ هَا أَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِفَقْدِهِمْ اءَثْوَابَ اَلْاِحْزَانِ ، وَ اءَنَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجِلْبَابِ اَلْاَشْجَانِ ، وَ يَيْسْتُ اءَنْ يَلْمَ بِي اَلتَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ ، وَ قُلْتُ :

يَا سَلْوَةَ اَلْاَيَامِ مَوْعِدِكَ اَلْحَشْرُ . وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ اِبْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَهُ اللّٰهُ وَ قَدْ بَكَى عَلٰى الْمَنَازِلِ الْمُشَارِ اِلَيْهَا ، فَقَالَ :

مَرَرْتُ عَلٰى اءَبْيَاتِ اَلِ مُحَمَّدٍ

فَلَمْ اءَرْهَا اءَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتِ

فَلَا يُبْعِدُ اللّٰهُ الدِّيَارَ وَ اءَهْلَهَا

وَ اِنْ اءَصْبَحْتَ مِنْهُمْ بِزَعْمِي تَخَلَّتِ

ءءِلَا اِنْ قَتَلِي الطَّفَّ مِنْ اَلِ هَاشِمٍ

ءءَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ

وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ اءَضْحَحُوا رَزِيَّةً

لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتِ

ءءَلْمُ تَرَ اءَنَّ الشَّمْسُ اءَضْحَحَتْ مَرِيضَةً

لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَ اَلْبِلَادُ اَقْشَعَرَّتِ

فَءَسْأَلُكَ اءَيْيَهَا السَّامِعُ بِهَذِهِ الْمَصَابِي مَسَلَكَ الْقُدُوَّةَ مِنْ حُمَاهُ الْكِتَابِ .

ترجمه :

می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود.

چه نیکو سروده است (ابن قتیبه) آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته :

(مررت علی ابیات آل محمد...); یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی

است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم ،

گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و

اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند.

متن عربی :

فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مُؤَلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَ وَ هُوَ ذُو الْحَلِيمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - إِنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوَى ، عَظِيمَ الْبَثِّ وَالشُّكْوَى .

فَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَ إِنَّهُ قَالَ: (إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ، فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَظُشَانَا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِّرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ).

وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ إِنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّخْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِنَةٍ، فَوَقَفْتُ وَ أَعْنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ، وَ أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا).

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَ أَنْ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ

ترجمه :

گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان

روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف نگنجد، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن رسول الله ...!)؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند.

پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت : روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم ، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به

سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت: (لا اله

الا...); سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر

متن عربی:

قَدْ غَمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَعَنْ يَنْقُضِي؟ وَ لِبُكَائِكَ أَعَنْ يَقِلُّ؟

فَقَالَ لِي: (وَيَحْكُ، أَنْ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ لَهُ اثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ

مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدُوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَى فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَعْنَا رَأَيْتُ أَعْبَى وَ أَعْحَى وَ سَبْعَةَ عَشَرَ

مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعَى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقِلُّ بُكَائِي؟!).

وَ هَا أَعْنَا أَعْتَمَلُّ وَ أَعْشِيرُ إِلَيْهِمْ ص فَأَقُولُ:

مَنْ مُخْبِرُ الْمَلْسِينَا بِاتِّزَاحِهِمْ

ثُوبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلَى وَ يُبْلِينَا

أَنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا

بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِينَا

حَالَتُ لِفُقْدَانِهِمْ أَيَّامُنَا فَغَدَتُ

سُودًا وَ كَانَتْ بِهِمْ بَيْضًا لِيَالِينَا

ترجمه:

گردیده بود.

عرض کردم: ای سید و مولای من! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟

امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهمی علیه السلام، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت،

خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و

چشمانش از بسیاری گریه، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از

اهلیتیم در برابر چشم خویش، آن دشمنان کافر کیش، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟!

مؤلف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم:

(من مخبر...!؛ یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را

که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان

تاکنون خندان می داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان ، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود.

متن عربی :

وَ هَاهُنَا مُتَّهَى مَا أَعْرَدْنَا، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَى تَرْبِيهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صَغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيزُهُ عَلَى اِبْنَاءِ جِنْسِهِ وَ فُهِمَ فَضِيلَتُهُ فِي نَفْسِهِ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

مؤلف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد.

مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ هـ ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلهمذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلفیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن یک جز و از اول کتاب فی الجملة تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم .

امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست .

۲۵ ماه ذی الحجة الحرام ، سال ۱۳۲۱ هـ ق

الاحقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر عفی الله عن جرائمهما

اللهم اغفرلی و لمن له علی حق من المومنین .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد.

و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرای کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که: یا حسین! یک قطره از آب فرات نپوشیدی تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آیی، حضرت فرمود: خداوند، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد.

و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود، و بعضی گفته اند که: حمید بن مسلم بود.

ایضا روایت کرده اند که ولدزنائی از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد.

ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت: در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و

موضعی نیافتیم که ساکن شویم، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبیم و از راه مانده ام، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که: هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که: من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است، و مدار شیعیان به دروغ است، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید.

ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبح روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتل امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام.

راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلایی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است.

ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت، و پیوسته چنین می کرد.

ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابجر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد.

ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت: مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند،

آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد.

سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم، گفت: من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزد من تیری نینداختم، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چکار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین، و جامه را از دستهای خود بالا زده است، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند.

من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو در آمدم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله، جواب سلام من نگفت و ساعتی در زیر افکند و گفت: ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی، گفتم: یا رسول الله شمشیری نزد من و نیزه به کار نبردم و تیر نینداختم، حضرت فرمود: راست گفتی، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم.

در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت: از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت: دیدی؟ گفتم: بلی، گفت: به دیگری نقل مکن.

ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت: از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم، کشتن هابیل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است. ۱۶۷

گفتند: ای کعب چرا اسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گریذ؟! گفت: وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است، و از آب دهان او تربیت یافته است، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند

یاد می‌کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می‌شد بهترین بقعه هاست، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می‌روند، چون شب جمعه می‌شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می‌شوند و بر آن امام مظلوم می‌گریند و فضایل او را ذکر می‌کنند، و در آسمان او را (حسین مذبوح) می‌گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می‌گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می‌نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت، در شب آن، ماه خواهد گرفت، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی‌بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می‌بارید.

پس کعب گفت: ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می‌گویم، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می‌شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت: پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دل‌های ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت: خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد.

ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم، پس روزی بر در کعبه طواف می‌کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می‌گفت: خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می‌دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم: وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای؟ گفت: من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گریدم، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را ببرایم، و در کار برهنه کردن حضرت بودم. در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی‌دیدم، و در میان آنها صدائی می‌شنیدم که می‌گفت: ای فرزند شهید من، وای حسین غریب من، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه

بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که: ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو.

ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت: لیبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امام یا فاطمه الزهرا و یا اخاه، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست.

پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت: ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که: فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم، ای فرزند گرامی، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت: از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد.

ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت: من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند.

چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم، ناگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال او منور گردیده، و به سرعت گذشت، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگیرید این را.

ناگه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم: به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست؟ گفتم: احمد مختار بود، گفتم: آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفتم: پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم: شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است، گفتم: مرا چرا فرمود بگیری؟ گفتم: حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گذرن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غله های آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند.

چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که: این دو مرد کیستند؟ گفتم: یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چه کردی یا علی؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را.

چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر یک از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که: من آب بر روی او بستم، و دیگری می گفت: من تیر به سوی او افکندم، و دیگری می گفت: من سر او را جدا کردم، و دیگری می گفت: من فرند او را شهید کردم، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من، ای اهل بیت مطهر من، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که: ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که: بکشید ایشان را به سوی جهنم، پس یک یک ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که: تو چه کردی؟ گفتم: من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم، و با آن اشرار همراه بودم، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای، ببرید او را به سوی جهنم، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که: حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او.

چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد.

در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت

شیخ طوسی به سند معتبر از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منهل چه شد حرمه بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهل گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت: ای منهل! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما را مبارک باد نگفتی، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتیم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمه بن کاهل را گرفتیم.

چون اندک زمانی گذشت، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت: الحمدلله که تو به دست ما آمدی، پس گفت: جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود:

پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتم؟ گفتم: تسبیح من برای آن بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند، و امروز اثر استجابت دعای آن حضرت را مشاهده کردم.

پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من هموراه او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم: ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی، موجب فخر من خواهد بود، گفت: ای منهل تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم؟ و حرمه همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که: او سر مبارک حضرت را جدا کرد.

ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید. آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت، و عبیدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند.

چون ابراهیم بیرون می رفت، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت: سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت: می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد. چون ابراهیم به موث لرسیدن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که: ای اهل حق، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که: ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت: من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید.

پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاختن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل

الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند.

چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بوریید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بد اختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود.

چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لز لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان، چون عبدالملک او را دید گفت: چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت: چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت: کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حضار کردند که او چاشت می خورد، پس خد را حمد بسیار کرد و گفت: الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت: این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام.

پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که: اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر

دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دل‌های مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم .

چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون .

چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند.

پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد.

روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت .

راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم ، هیشم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت : پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین ن و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت : این را می شناسی ؟ گفت : انالله و انا الیه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به

پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت: عمر به عوض امام حسین، و حفص به عوض علی بن الحسین، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد.

پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت: بر من هیچ طعمی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ یک از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است، پس هر که را می آوردند می گفتند که: این ز قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است، البته او را به قتل می رسانید.

پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت: تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند.

پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کنندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت: ای دشمنان خدا کجاست حسین بن علی؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت: آیا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که: تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی؟ گفت: نه، مختار گفت: بلی تو برداشتی، پس فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند.

پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت: ای کشندگان صالحان! خدا از شما بیزار باد، عطرها را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند.

پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خانه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت: این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم، پس او به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت.

چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد.

به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت، و سرش را برای مختار فرستاد.

بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که : هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم ، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند.

شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند.

و ابو عمره ار با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاهر گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منقذ بن مره عبدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند.

و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند ن و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرتت را قطع کرده است و انگشتر حضرت را برداشته است ، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد.

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرمی دشات ، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت : بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خد را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم .

چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت : شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت : چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست ، پس مختار گفت : نمی توانی مرا کشت ، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته ، اگر مرا بکشی ، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم ، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید ن چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت : ای حجاج نمی توانی مرا کشت ، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت : بگو چه بوده است آن ؟ مختار گفت : در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور بویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت : پپرس ، نزار گفت : به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت : برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت : اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای ، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی ، و اگر در کتب راستگویان دیده

ای پس خد حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس ، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی ، شاپور گفت : راستت گفتمی ای نزار، یعنی : لاغر و حیف ، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت .

ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم ، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم ، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست .

باز حجاج جلاد را گفت که : بزن گردن او را، مختار گفت که ، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف !

کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد.

پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت .

چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون

را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد.

روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت: یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم. چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد.

چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت: حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت: یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها.

شیخ کشی به سند معتبر از اصبح بن نباته روایت کرده است که گفت: روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که: یا کیس یا کیس، یعنی: ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی، مال میان ما قسمت کرد.

ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت: در روز عید اضحی رفتیم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س ر مبارک خود را بتراشد، ون در خدمت آن جناب نشستیم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانده، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمت کند او

را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت.

ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عبیدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد.

ایضا به سند معبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد.

ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت.

قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود.

ابن ادريس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که: به فریاد من برس یا رسول الله، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که: یا حسن به فریاد من برس، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که: یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که: حجت بر تو گرفت، تو به فریاد او برس، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد.

راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد.

در بعضی از کتب معتبر روایت کدره اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالمک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود.

مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبراً از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مأمور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدلله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت .

و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.